

کارگر سوسیالیست

نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران دوره دوم، سال پنجم، شهریور ۱۳۷۴

دفترهای کارگری سوسیالیستی

مطالب این شماره

چرا «اتحادیه»؟

توضیحاتی در باره علل تشکیل «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» - م. رازی صفحه ۳

انقلاب کارگری

در باره مفهوم انقلاب کارگری - سوسیالیستی در مقابل تر «انقلاب دموکراتیک» - م. رازی. صفحه ۵

تحلیل اوضاع سیاسی

تحلیلی از اوضاع سیاسی و اقتصادی کنونی ایران و وظایف جنبش کارگری - آوتیس. صفحه ۸

در باره یوگسلاوی

بحران سیاسی در یوگسلاوی - م. سهرابی صفحه ۱۵

علماء در اعلامیه‌ها

شرحی از اعلامیه‌های منتشره در

انقلاب مشروطیت - حمید حمید صفحه ۲۱

هنر آزاد و انقلابی

لئون تروتسکی (ترجمه رامین جوان) صفحه ۲۵

نگاهی بر مسئله زن

کردستان عراق صفحه ۱۳

اتحادیه‌ها در کانادا

فلسفه کلاسیک آلمانی صفحه ۱۴

پای درد دل مردم

خبرهایی از ایران صفحه ۱۸

نقدی بر مواضع ح.ک.ک.ا.

نقدی بر مقاله «سناریوی سیاه، سناریوی سفید»

منصور حکمت، «حزب کمونیست کارگری ایران» - آوتیس. صفحه ۲۷

صفحه ۲۸

بیانه تشکیل

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

کارگران سوسیالیست، کمونیست‌های مبارز، حرکت‌های اعتراضی زحمتکشان شهرهای ایران، علیه رژیم سرمایه‌داری، بخصوص شورش اخیر کارگران در «اسلام شهر» هر چه بیشتر از گذشته، چشم‌انداز مبارزات ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر ایران را در دستور روز قرار داده است. بحران اقتصادی و سیاسی رژیم به حدی رسیده است که کارگران و زحمتکشان هیچ قدرتی را بالای سر خود تحمل نمی‌کنند. «حکام» قادر به حکومت نیستند و «حکومت شوندگان» خواهان سرنگونی آنان‌اند. به سخن دیگر، اکنون در ایران وضعیت انفجاری و انقلابی وجود دارد. وضعیتی که می‌تواند در صورت تدارک و سازماندهی طبقه کارگر و زحمتکشان، به سرنگونی رژیم منجر شود؛ و در غیر این صورت برای دوره‌ای دیگر همین رژیم (و یا نهایتاً دولت سرمایه‌داری دیگر) به حیات خود ادامه می‌دهد. به ویژه تحت چنین وضعیتی، سازماندهی طبقه کارگر برای تدارک سرنگونی رژیم و جایگزینی آن با حکومت کارگری به یکی از مسایل مرکزی جنبش کارگری تبدیل شده است. زیرا که تاریخ جهان بالاعم و تاریخ مبارزات طبقاتی در ایران بالاخص نشان داده است که همواره جنبش انقلابی به دلیل نداشتن سازمان سیاسی - طبقاتی‌اش و نداشتن رهبری انقلابی برخاسته از درونش، دچار شکست گشته است. شکست انقلابات نه بر پیشانی پرولتاریا نوشته است و نه انقیاد به حاکمیت سرمایه‌داری. محتضر سرنوشت محتوم جنبشهای توده‌ای است. ما نیز همسنگ با جوهره انقلاب بر این باوریم که تاریخ و سرنوشت توده‌ها را خودشان می‌سازند.

و از آنجا که خود را بمثابة بخشی از طبقه کارگر ایران می‌شناسیم، و از آنجا که معتقدیم که: الف - تمام فلاکت و ادبار و تمام مصائبی را که بشریت هم اکنون در تمام جهان و ایران متحمل می‌شود، ناشی از بقای نظامی است که بر مبنای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و بر مبنای بهره‌کشی از اکثریتی عظیم بنا نهاده شده است.

بقیه در صفحه ۳

تناقض‌گویی‌های رژیم مسائل اقتصادی

با تشدید و ادامه بحران اقتصادی، سیاستمداران رژیم با جار و جتجال به عوامفریبی‌هایی در باره موفقیت برنامه پنجساله اول اقتصادی و جهت‌گیری نوین در محتوای سیاست‌های برنامه پنجساله دوم، پرداخته‌اند. در مورد «رشد زیر بنایی اقتصاد کشور، رفسنجانی در سخنرانی اخیر خود چنین ادعا کرد: "با توجه به رشد هفت درصدی تولید ناخالص ملی در طول برنامه اول توسعه و افزایش بیش از هفت درصد درآمد سرانه کشور و رشد صادرات کشور به میزان ۵۳ درصد، آثار حرکت سازندگی و پیشرفت کاملاً مشهود و ملموس است و پایداری و ثبات اقتصادی ایران را ثابت می‌کند." (اطلاعات، ۱۶ مرداد ۱۳۷۴). همچنین رئیس کل بانک مرکزی، محسن نوربخش، ۹ مرداد، اعلام کرد که طی سال گذشته از ۱۹ میلیارد دلار کالا صادر شده، ۴۴ میلیارد شامل کالاهای غیر نفتی بوده است.

«تحلیل‌گران» اقتصادی رژیم با بازی با «آمار و ارقام»، دو نکته را می‌خواهند اثبات کنند. اول اینکه، با کاهش واردات و افزایش صادرات غیر نفتی، رژیم در آستانه حل مسائل اقتصادی کشور است. آنان مدعی‌اند که پس از دوره‌ای «خود-کفایی» در ایران حاکم خواهد شد و زیربنای اقتصادی به صورت «مستقل» رو به رشد خواهد نهاد. دوم اینکه، با رشد تولید ناخالص داخلی (و ملی) و درآمد سرانه، «ثبات» اقتصادی به ایران باز خواهد گشت.

چنین استدلالاتی نه تنها کذب محض‌اند که تحقق آنها در ایران دور از واقعیت است. این رژیم (و یا هر دولت سرمایه‌داری دیگر در ایران) هرگز قادر به حل معضلات اقتصادی نخواهد بود. انگیزه اصلی این گونه عوامفریبی‌ها توسط رژیم صرفاً تحمیق بیشتر مردم زحمتکش ایران است، بخصوص در آستانه تدارک انتخابات دوره پنجم مجلس.

بقیه در صفحه ۲

تناقض گویی های رژیم در مورد مسایل اقتصادی

بقیه از صفحه ۱

.... اتخاذ روش های مصنوعی حل بحران اقتصادی از طریق کنترل بهای ارز و نرخ تورم صرفاً بمنظور جلوگیری از انفجارات توده ای طرح ریزی شده اند. بیشتر توضیح می دهیم.

اول، شیوه ارائه آمار و ارقام همواره ابزاری در دست سرمایه داری برای تحریف واقعیت بوده است - حتی چنانچه آمارگیران در ارائه نتایج آن صداقت را حفظ کرده باشند. ارائه آمار به شکلی مجرد و جدا از تمامیت آن، نه تنها کمکی به درک واقعیت ها نمی کند که مسائل را وارانه نیز منعکس می کند. برای مثال، رفسنجانی صحبت از ۵۳ درصد رشد صادرات به میان می آورد. در صورتی که مقدار این کالاها در قیاس با گذشته را روشن نمی کند. اگر فرضاً ایران در سال گذشته ۱۰ تن پسته صادر کرده است و امسال ۲۰ تن، این یک افزایش ۱۰۰ درصد در صادرات است، در صورتی که صرف صادرات ۲۰ تن پسته کوچک ترین تأثیری در محاسبات اقتصادی نمی گذارد.

از این گذشته بایستی زمان رشد صادرات نیز روشن شود. این درست است که صادرات کالاهای غیر نفتی (عمدتاً فرش، خشکبار، برخی از مواد معدنی و غیره) در سال گذشته افزایش یافتند، اما طی ماههای گذشته نه تنها صدور این کالاها افزایش نیافته که کاهش نیز یافته اند؛ و در مورد فرش کم و بیش متوقف شده است. یکی از علل اصلی این وضعیت نیز اینست که طبق ماده دوم «پیمان ارزی برای ارز صادراتی» صادر کنندگان موظف به سپردن تعهد برای برگرداندن صد در صد ارز حاصل از صادرات کالا و خدمات در مدت مقرر شده اند. بدیهی است که با ارز ۳۰۰ تومان به یک دلار، هیچ تاجری حاضر به صادر کردن فرش نمی شود (همین اتفاق در رشته های صنعتی نیز به اشکال مختلف رخ داده است).

دوم، اگر قرار باشد که ۸۰ درصد از دریافت ارز صادرات غیر نفتی به ایران بازنگردد (بنا بر گزارشهای خود رژیم)، اعلام آن چه فایده ای دارد؟ صادرات زمانی نقش تعیین کننده ایفا می کنند که ارز

وارد ایران کنند.

سوم، هر اقتصاددان کم عقل بورژوا بر این امر واقف است که با صادر کردن روده گوسفند، فرش و خشکبار نمی توان به «خود-کفایی» (به معنی اقتصادی کلمه) رسید. رشد اقتصادی صرفاً با صنعتی کردن، یعنی فراشد گسترش نفوذ ماشین آلات در تولید اجتماعی و افزایش بارآوری کار، قابل تحقق است. سخنگویان رژیم باید پاسخ دهند که آیا راه حل واقعی برای بر طرف ساختن عقب افتادگی ایران از طریق افزایش لازم و کافی بارآوری کار در دست دارند و یا خیر؟ چنانچه چنین برنامه ای در دستور کار نیست، طرح بقیه مسایل صرفاً عوامفریبی است و بس!

چهارم، می گویند، تولید ناخالص ملی ۷ درصد افزایش یافته است. این نیز نا مشخص است و بخودی خود چیزی را نشان نمی دهد. صرفاً با تأکید بر میزان رشد چند کالا نمی توان از رشد تولید ناخالص داخلی بطور تعمیم یافته سخن به میان آورد.

بهرحال، اگر تولید ناخالص ملی رشد داشته، چرا بیش از نیمی (۱۴۰ از ۲۷۰ نفر) از نمایندگان مجلس اعتراض نامه ای به رفسنجانی مبنی بر پایین آمدن تولیدات، پس از محدودیت ارزی اخیر، ارائه داده اند؟

پنجم، می گویند درآمد سرانه افزایش یافته است. این ادعا نیز کاملاً بی ربط به واقعیت های فعلی اقتصادی است. درآمد سرانه می تواند به دلایل مختلف از جمله افزایش صادرات نفت افزایش یابد. در واقع رژیم برای باز پرداخت قروض خود (۱۸ تا ۲۸ میلیارد دلار)، تولید نفت را افزایش داده و ۱۵ درصد از درآمد سال آتی آن را نیز برای پرداخت بدهی های خود به بانک های جهانی، اختصاص داده است.

اما حتی اگر کلیه ادعاهای رژیم در سطح آمار و ارقام صحیح باشند، تأثیر آن بر زندگی کارگران و زحمتکشان نا چیز و بی ربط است. مردم ایران می خواهند بدانند که نتیجه رشد «تولید ناخالص ملی»، «درآمد سرانه» و یا افزایش «صادرات غیر نفتی»، در دستمزدها و مواد اولیه زندگی چه تأثیری دارد؟ زمانی که حد متوسط دستمزد یک کارگر ۱۰۰۰ تومان در روز (حداقل ۵۰۰ تومان) است، چگونه می توان گوشت گوساله کیلویی ۱۲۰۰

تومان، گوشت گوسفند کیلویی ۱۰۰۰ تومان، مرغ کیلویی ۵۰۰ تومان و هر شاخه تخم مرغ ۳۸۰ تومان را خرید؟ حتی کارمندان و قشرهای متوسط جامعه با حقوق های بالاتر از کارگران قادر به یک زندگی عادی نیستند و ناچاراً چند شغل برای خود دست و پا کنند. چنانچه رشد تولید ناخالص ملی پاسخگوی چنین نیازهایی نباشد، صرفاً یک حرف توخالی ای بیش نیست.

اما کارگران ایران با عوامفریبی های رژیم آشنایی دیرینه ای دارند، و پاسخ آنان به این بندبازی ها، اعتصاب است. اخیراً کارگران چوب «اسالم» بر علیه خصوصی سازی ها دست به اعتصاب زدند، کارگران «بنر خاور» برای ازدیاد دستمزد، اعتصابی چند روزه سازمان دادند. اضافه بر مطالبات اقتصادی، کارگران ایران خواهان قطع حیف و میل ها و دزدی های سرمداران رژیم هستند. اختلاس های اخیر که معادل یک پنجم درآمد کل نفت در یکسال بود، تمام مردم دنیا را بر عمق فساد سران رژیم واقف کرد. اعدام یکی از دزدان و زندان کردن چند نفر دیگر نیز مسئله را حل نمی کند. مردم زحمتکش ایران خواهان تأدیب دزدان «بزرگ» هستند و نه صرفاً دزدان کوچک. مطالبات اقتصادی و سیاسی کارگران را چنین رژیمی هرگز برآورده نخواهد کرد. تنها راه، بسیج توده های کارگر و زحمتکش و متحدان آنان برای سرنگونی ریشه ای این رژیم است.

هیئت مسئولین

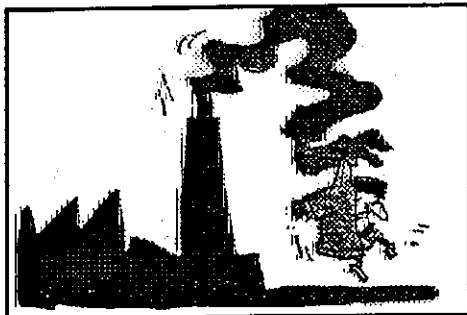
۲۴ اوت ۱۹۹۵

سرنگون باد رژیم سرمایه داری!

زنده باد انقلاب سوسیالیستی!

برقرار باد حکومت کارگری!

پیش به سوی تدارک اعتصاب عمومی!



پایه تشکیل

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

بقیه از صفحه ۱

ب- تمام جنبشهای توده‌ای علی‌رغم پتانسیل و انرژی عظیم، علی‌رغم فداکاریها و تلاشهای وسیع توده‌های کارگر و زحمتکش به دلیل دست نیافتن به سازمان سیاسی لازم برای کسب قدرت سیاسی، به بیراهه کشانده شده و دست آخر قربانی مطامع و امیال هوسبازانه مشتی فرصت طلب و سودجو می‌گردد. زمانی بنام عدالت اسلامی و زمانی بنام دفاع از وطن، و شاید هم زمانی دیگر بنام آزادی و انقلاب.

ج- پیروزی نهایی هر جنبش انقلابی، هر جنبشی که برای دگرگون کردن بنیادی جامعه می‌کوشد و نه تغییر حکام، تنها بر اساس رهبری هژمونیک طبقه ای امکانپذیر است که چیزی ندارد از دست بدهد بجز زنجیرهای پایش، یعنی همانا طبقه کارگر.

د- این طبقه بنا به موجودیتش طبقه ایست جهانی، و لذا سرنوشتش وابسته به مقدرات وجود جهانی‌اش است. چاره‌ای ندارد بجز اینکه، همگام با ساختن سازمان ملی‌اش، در جهت ساختن سازمان بین‌المللی‌اش نیز بکوشد.

و از آنجا که، هنوز به سازمانی انقلابی بر نخورده‌ایم که استحقاق نام پیش‌تاز انقلابی را داشته باشد؛ لذا بر آن شدیم تا در جهت ایجاد تشکلی که بتواند به الزامات و ضروریات برخاسته از مبارزات طبقاتی جامعه عمل بپوشاند و در راستای ایجاد چنین حزبی گام‌های مشخص بردارد، اقدام کنیم.

این گام در وضعیتی برداشته می‌شود که جنبش کارگری کمونیستی، نه تنها در ایران که در سطح جهانی دوران بحرانی‌ای را پشت سر گذرانده است. دورانی که تعرض و تهاجم سرمایه‌داری، منجر به پراکندگی و انفعال موقتی جنبش کارگری شد، به پایان خود نزدیک می‌شود. جنبش کارگری با تجدید اعتماد بنفس طبقاتی خود و با احیاء روحیه انقلابی‌اش رو به دوران تعرض و انقلابی می‌رود. ما به عنوان سوسیالیست‌های انقلابی در راستای ایجاد تشکلی خود بر وجه تمایزیمان با جریان‌های انحرافی در درون جنبش کارگری تأکید می‌کنیم. ما خود را از کسانی که با تبلیغ ناآمادگی شرایط عینی، از مروجین انفعال و نومیدی شده‌اند، جدا می‌دانیم. ما با جریان‌هایی که هنوز مسئله قدرت سیاسی را میدان ممنوعه‌ای برای طبقه کارگر می‌شناسند، و با تبلیغ «جامعه مدنی- بورژوازی» تنها میدان رفرم را باز می‌شناسند؛ و یا با تبلیغ هراس از مبارزه طبقاتی در جریان‌ترین شکل آن، یعنی جنگ داخلی،

پیشگویان شکست دیگری می‌گردند، مرزبندی داریم. ما از گرایش‌های رنگارنگ خورده بورژوا و سانتریست خود را جدا می‌دانیم. ما خود را سوسیالیست انقلابی، یعنی کمونیزم می‌دانیم و در راستای ایجاد جامعه جهانی سوسیالیستی با تمام قدرت و توان خود اقدام خواهیم کرد.

از این‌رو به دنبال اعلام ایجاد «گرایش سوسیالیست‌های انقلابی ایران»، نوامبر ۱۹۹۴، در «دفترهای کارگری سوسیالیستی» شماره ۲۴، تعدادی از رفقای علاقه‌مند، طی ماه‌های گذشته، به بحث‌های درونی کتبی پراخته و نهایتاً طی چند نشست، ژوئن ۱۹۹۵، به این نتیجه رسیدند که برای تدارک ایجاد تشکلی به مثابه پلی بین وضعیت کنونی تشکیلاتی و «حزب پیش‌تاز انقلابی»، بایستی گام‌هایی مشخص‌تر بردارند. در این راستا بحث درونی خود را برای تدوین یک «اهداف و اصول» عمومی به نتیجه رساندند.

طرح اولیه «اهداف و اصول» این تشکلی در «دفترهای کارگری سوسیالیستی» شماره ۲۸، علناً به بحث گذاشته شد. طی ماه گذشته نیز این بحث با رفقای دیگری ادامه یافت. اکنون پس از چند ماه بحث درونی و علنی، رفقای که با اهداف و اصول و ساختار تشکیلاتی منتشر شده توافق عمومی کرده، به اعلام «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» مبادرت می‌کنند. نشریه سیاسی اتحادیه، در ادامه «دفترهای کارگری سوسیالیستی» (دوره دوم) با نام «کارگر سوسیالیست» انتشار می‌یابد. همچنین طرفداران اتحادیه، همراه با همکاران دیگری که الزاماً از طرفداران اتحادیه نیستند، به انتشار گاهنامه بحث، «دیدگاه سوسیالیزم انقلابی»، ادامه می‌دهند.

طرفداران فعلی «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» عمدتاً از سوابق فعالین جنبش کارگری و جنبش کمونیستی آمده، و در راستای ساختن یک بین‌الملل انقلابی با سازمان‌های و تشکلی‌های کارگری و به خصوص سازمان‌های زیر ارتباط رفیقانه دارند:

■ «کمیته برای بین‌الملل کارگری» (CWI) و Committee for Workers International
سازمان تروتسکیستی میلیتانت Militant، بخش آن کمیته، در بریتانیا.
■ سازمان تروتسکیستی «مبارزه کارگری»
Lutte Ouvriere در فرانسه.

۲۸ اوت ۱۹۹۵

انقلاب کارگری...

بقیه از صفحه ۷

یا در جایی دیگر می‌نویسد:
«پرولتاریا، تنها پس از کسب پیروزی، فقط پس از تسخیر قدرت دولتی، یعنی سرنگون کردن بورژوازی و رها ساختن تمام مردم زحمتکش از یوغ سرمایه، و پس از آن که در عمل فواید ناشی از قدرت دولتی پرولتری را نشان داد، این بخش‌های جمعیت (دهقانان کوچک) را به خود جلب خواهد کرد، و می‌تواند جلب کند»^(۱).
باز هم تأکید می‌کند:

«برای جلب اکثریت جمعیت به سوی خود، پرولتاریا باید اول، بورژوازی را سرنگون سازد و قدرت دولتی را تصاحب کند. دوم، قدرت شورائی را مستقر کند و دستگاه کهن را درهم شکند. تا بدین وسیله، حاکمیت، اعتبار و نفوذ بورژوازی و سازشکاران خورده بورژوا را در میان مردم کارگر غیر پرولتری از میان ببرد. سوم، از طریق ارضای خواست‌های اقتصادی اکثریت توده‌های غیر پرولتری از طریق انقلابی و به قیمت منافع استثمارگران، نفوذ بورژوازی و سازشکاران خورده بورژوا را کاملاً منهدم سازد»^(۲).

نه تنها تجربه انقلاب اکتر، که تجربه انقلاب ایران نیز در عمل اثبات کرد که کمونیست‌ها باید با اتکاء به قدرت پرولتاریا و متحدان آن، در راستای سرنگونی دولت سرمایه‌داری، به سازماندهی مستقل انقلاب بپردازند. کمونیست‌هایی که از هم اکنون در جبهه بورژوازی به دنبال متحدان خود می‌گردند و به این علت در تسلیفات خود ضرورت انقلاب کارگری-سوسیالیستی را تأکید نکرده و از «انقلاب دموکراتیک» (یعنی نوعی انقلاب بورژوازی) دفاع می‌کنند، مطمئناً نقشی در میان کارگران پیشرو در تدارک انقلاب آتی ایفا نخواهند کرد.

ژوئیه ۱۹۹۵



۱- طرح پلخ حزب کمونیست شوروی به حزب مستقل سوسیال دموکراتیک آلمان، کلیات جلد ۳۰، انگلیسی، ص ۳۴۰.
۲- انتخابات مجلس مؤسسان و دیکتاتوری پرولتاریا، کلیات جلد ۳۰، انگلیسی، ص ۲۶۶.

چرا اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران؟

م. رازی

سؤال‌های زیر نکاتی است که توسط برخی از رفقا در ماه‌های گذشته طی بحث‌های کتبی و شفاهی پیرامون تشکیل «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»، طرح شده است. در اینجا به برخی از آنها اجمالاً می‌پردازیم.

● چرا «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» را اعلام کردید؟ مگر نمی‌توانستید مانند گذشته بدون اعلام چنین تشکیلاتی به کارهای خود ادامه دهید؟

علت اصلی اعلام «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» (منبعد «اتحادیه»)، اضافه بر یک سلسله دلایل عینی^(۱)، اینست که ما اعتقاد به تدارک ایجاد یک حزب انقلابی در ایران داریم. همانطور که از ابتدای فعالیت دوره اخیر خود حول «دفترهای کارگری سوسیالیستی» بطور روشن و مرتب ذکر کردیم، ما بر این اعتقاد استوار بوده هستیم که یکی از مسائل اصلی انقلاب آتی ایران در گروی حل مسئله «حزب پیشتاز انقلابی» است.^(۲) و مکرراً تأکید کردیم که بدون یک حزب انقلابی که متکی و در پیوند با پیشروی کارگری باشد، پیروزی انقلاب آتی ایران غیر قابل تحقق و تضمین است. از اینرو انتشار «دفترهای کارگری سوسیالیستی» را در خدمت ارتباط گیری با پیشروی کارگری و تشکیل «هسته‌های کارگری سوسیالیستی» برای تدارک ایجاد یک گروه انقلابی در ایران، قرار دادیم. طی ماه‌های گذشته، بخصوص در ارتباط با وضعیت بحرانی سیاسی ایران، به این نتیجه رسیدیم که بایستی گام‌های مشخص‌تری در راستای ایجاد گروه انقلابی در ایران برداریم. تشکیل «اتحادیه» نیز صرفاً در ادامه همان سیاست گذشته است. به سخن دیگر، «اتحادیه» به مثابه پلی است بین وضعیت قبلی (هسته‌های مختلف و پراکنده) و چشم انداز آتی (ایجاد «حزب پیشتاز انقلابی» در ایران).

طی دوره گذشته، تا حدودی توانستیم که از طریق انتشار دفترها و فعالیت‌های دفاعی به هدف‌های خود نزدیک بشویم، (البته هنوز راه طولانی و پر مشقتی، تا ایجاد نهایی «حزب پیشتاز انقلابی»، در مقابل

خود داریم). در نتیجه، بویژه با پیوستن رفقایی دیگر، ساختار تشکیلاتی سابق دیگر پاسخگوی گسترش و تداوم هر چه بیشتر فعالیت‌ها بخصوص در ارتباط با ایران نبود. فعالیت‌های متمرکزتر نیاز به ساختار تشکیلاتی مرکزی‌تر داشت.

● آیا بهتر نبود بجای اعلام موجودیت «اتحادیه» در ابتدا مشی و برنامه سوسیالیست‌های انقلابی را اعلام می‌کردید؟

ما طرح اولیه «اهداف و اصول» خود را سال‌ها پیش اعلام کردیم و در مراحل مختلف با بسیاری از رفقا به بحث گذاشتیم.^(۳) تا کنون بسیاری از رفقای علاقه‌مند به بحث پیرامون «اهداف و اصول»، در این زمینه ارتباط گرفته و ترمیمات خود را بخصوص طی ماه‌های گذشته از طریق بحث‌های کتبی درونی و علنی، ارائه دادند.

اما همه اینها به این مفهوم نباید تلقی شود که با اعلام «اتحادیه»، بحث‌ها حول «اهداف و اصول» خاتمه یافته اعلام شده است. درست برعکس، یکی از دلایل اعلام «اتحادیه» و نه «حزب» و یا «گروه» اینست که ما کار خود را در راستای ایجاد «حزب پیشتاز انقلابی» نه تنها خاتمه یافته نمی‌بینیم که در آغاز آن قرار گرفته‌ایم. تصور ما بهیچوجه این نیست که به تنهایی و بدون بحث‌های برنامه‌ای و نهایتاً وحدت با سایر سوسیالیست‌های انقلابی، بویژه کارگران پیشرو، قادر به ساختن حزب پیشتاز انقلابی در ایران هستیم. ما کماکان مایل به ادامه بحث بیشتر حول «اهداف و اصول» ارائه شده با کلیه رفقای علاقه‌مند هستیم.

● آیا تصور نمی‌کنید که اعلام چنین حرکتی در وضعیت کنونی یک خطاست و امکان اتحاد واقعی را میان طیف و گرایش‌ها و تشکلهای هم نظر در دوره آتی سدود کرده و خود را جانشین آن می‌کند؟

بهیچوجه! درست برعکس، به اعتقاد ما اعلام «اتحادیه» نه تنها در وضعیت کنونی اشتباه نیست که ضروری نیز هست. همچنین نه تنها سدی در راه مذاکرات و همکاری‌های مشترک آتی نمی‌گذارد که

آنها را تسهیل نیز می‌کند. بیشتر توضیح می‌دهیم. اعلام «اتحادیه» ضرورتی است منطبق با وضعیت عینی جنبش کارگری در ایران. زیرا که ما در هر نقطه جهان که باشیم خود را جزئی از جنبش کارگری ایران دانسته و منطبق با آن جنبش بایستی ساختار تشکیلاتی خود را تنظیم کنیم. به اعتقاد ما شکست و یا پیروزی انقلاب آتی بستگی به نبود و یا وجود یک «حزب پیشتاز انقلابی» در ایران دارد. چنین حزبی سال‌ها قبل می‌بایستی شکل می‌گرفت. به دلایلی، عمدتاً نقش مخرب سازمان‌های سستی استالینیستی، چنین نشد. اما اکنون که شاهد تداوم و تمرکز بیشتر مبارزات کارگری در ایران هستیم، تدارک چنین حزبی را باید جدی تلقی کنیم. طبقه کارگر ایران در انتظار کسانی که خود را برای انقلاب آماده نکرده‌اند نمی‌ماند. در غیاب یک حزب انقلابی، کارگران پیشرو تشکلهای خود را خواهند ساخت. بحث ما بر سر اینست که این تشکلهای الزاماً «حزب پیشتاز انقلابی» نخواهند بود. یعنی حزبی که با برنامه طرح ریزی شده کل کارگران و زحمتکشان را برای تسخیر قدرت و تشکیل حکومت کارگری رهبری کند. در نتیجه باید از هم اکنون برای تدارک چنین حزبی آغاز به کار کرد. متأسفانه کمونیست‌ها نقداً سال‌ها از جنبش کارگری ایران عقب افتاده‌اند. در چنین وضعیتی است که تدارک اولیه ایجاد «حزب پیشتاز انقلابی» را، از طریق تشکیل

۱- رجوع شود به مقاله «چشم‌انداز سیاسی و وظایف کنونی سوسیالیست‌های انقلابی»، دفترهای کارگری سوسیالیستی، شماره ۲۸، تیر ۱۳۷۴.

۲- رجوع شود به مقاله «حزب پیشتاز انقلابی»، دیدگاه سوسیالیزم انقلابی، شماره ۱، آوریل ۱۹۹۴، و مقالات مندرج در دفترها.

۳- «اهداف و اصول» سوسیالیست‌های انقلابی در «دفترهای کارگری سوسیالیستی» طی سال‌های گذشته، در بخش‌های جداگانه انتشار یافت. بار دیگر مجموعه «اهداف و اصول» در جزوه‌ای تحت عنوان «پیرامون مسئله وحدت کمونیست‌ها»، مارس ۱۹۹۳، انتشار یافت. پس از بحث‌های شفاهی و ترمیمات، بار دیگر در شماره ۲۸ دفترها انتشار یافتند.

درون خود طرح و اجرا می‌کند. در واقع «اتحادیه» نه یک «حزب پیشتاز انقلابی» است و نه یک «کلوپ بحث» و یا یک سازمان بی‌درو پیکر.

دوم، نام این تشکل را «سوسیالیست‌های انقلابی» گذاشتیم تا وجه تمایز خود را با سایر جریان‌های سائترستی و خرده بورژوا رادیکال که از نام «کمونیسم»^(۶) استفاده کرده و می‌کنند، نشان دهیم. وگرنه از دیدگاه ما تفاوتی بین «سوسیالیسم» و «کمونیسم» وجود ندارد. ما از این نام‌ها به صورت کلمات مترادف با یکدیگر استفاده کرده و می‌کنیم، همانطور که رهبران جنبش کارگری در گذشته چنین کرده‌اند. برای مثال مارکس و انگلس نام «بیانی» خود را «بیانی کمونیست» نهادند، تا وجه تمایز خود را با «سوسیالیست‌های تخیلی» و سایر «سوسیالیست‌های رفرمیزم» آن دوره نشان دهند. در دوره بین‌الملل دوم تأکید بر فاز اول کمونیسم (یعنی سوسیالیسم) مورد بحث قرار گرفت و سازمان‌های توده‌ای نام خود را «سوسیال دموکرات» نهادند و سپس در دوره انقلاب اکتبر و بین‌الملل سوم (کمیترون) برای نشان دادن وجه تمایز با سوسیال دموکراسی، حزب‌های انقلابی از نام «کمونیست» استفاده کردند.

سوم، صفت «انقلابی» وجه تمایز ما را با سایر «سوسیالیست‌های رنگارنگ» نشان می‌دهد. ■

۱۵ اوت ۱۹۹۵

۴- برخورد به این سازمان‌ها از حوصله این مقاله خارج است. در شماره‌های آتی «کارگر سوسیالیست» و «دیدگاه سوسیالیسم انقلابی» به انحراف‌های برنامه‌ای و تاکتیکی این سازمان‌ها خواهیم پرداخت.

۵- فعالان فعلی «اتحادیه» از سوابق زیر آمده‌اند:

«سوسیالیست‌های انقلابی ایران» طرفداران دفترهای کارگری سوسیالیستی، سازمان چریک‌های فدایی خلق (اقلیت)، «هسته ستاره سرخ کارگران ایران» (تهران)، «حزب کارگران سوسیالیست» (کردستان)، گروه کارگران انترناسیونالیست (کردستان)، طرفداران نشریه «سوسیالیسم و انقلاب»، طرفداران چند سازمان تروتسکیستی اروپایی و عده‌ای منفرد.

۶- سازمان‌هایی نظیر «حزب کمونیست کارگری»، «حزب کمونیست ایران»، «اتحادیه کمونیست‌ها ایران»، «وحدت کمونیستی»، «اتحاد کمونیستی» و غیره. در ضمن نام سازمان کمونیستی توسط طرفداران سابق شوروی و چین چنان بدنام شده که هنوز عده بیشمار از کارگران در سطح جهان آن را با استالینیزم یکی پنداشته و از آن نام فاصله می‌گیرند.

درونی مقطعی خود به شکل کاذب می‌پذیرند و پس از رفع بحران (یا انشعاب درونی) به همان سبک کار سابق بر می‌گردند.

سوم، سیاست و جهت‌گیری این سازمان‌ها در مورد طبقه کارگر و بخصوص پیشروی آن، با نظر ما کاملاً متفاوت است. اغلب این سازمان‌ها بین «کارگران پیشرو» و «کمونیست‌ها» وجه تمایز قایل هستند. سازمان و یا حزب خود را با کمونیست‌ها (به اصطلاح روشنفکران انقلابی) بنا می‌نهند و سپس از پیشروی کارگری می‌خواهند که به آنها پیوند. برخورد آنها به پیشروی کارگری نشان دهنده بی‌اعتمادی آنها به پتانسیل انقلابی طبقه کارگر است. در صورتی که ما اعتقاد داریم که گروه (و یا حزب انقلابی) را باید از ابتدا همراه با کارگران پیشرو ساخت. حتی تشکیل «اتحادیه» را نیز همراه با کارگران پیشرو آغاز کرده‌ایم، زیرا که خود را بخشی از جنبش کارگری می‌پنداریم و نه فرای آن. از دیدگاه ما، صرفاً عده‌ای روشنفکر حتی با بهترین و انقلابی‌ترین برنامه‌ها، بدون تلفیق نظری، برنامه‌ای و تشکیلاتی با کارگران پیشرو قادر به ایجاد حزب انقلابی نخواهند بود. چنانچه چنین کنند، آن سازمان نهایتاً به انحطاط کشیده خواهد شد.

● چرا نام خود را «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی» گذاشتید و از نام «کمونیست» استفاده نکردید؟

اول، این تشکل را «اتحادیه» نامیدیم زیرا که هنوز یک «حزب» مشخص ایجاد نکرده‌ایم و خواهان ادامه بحث و عمل مشترک با سایر گرایش‌های درون طیف سوسیالیست‌های انقلابی، در راستای تشکیل «حزب پیشتاز انقلابی» هستیم. اما این «اتحادیه» ای است متشکل از سوسیالیست‌های انقلابی (کمونیست‌ها) حول «اهداف و اصول» مشخص و سیاست‌ها و جهت‌گیری معین. استفاده از نام «اتحادیه» هرگز به مفهوم تشابه سازی با «اتحادیه»‌های کارگری نیست، این «اتحادیه» ماهیتاً با آنها متفاوت است. استفاده از کلمه «اتحادیه» واقعیت وضعیت کنونی ما را نشان می‌دهد. یعنی گروه‌ای متشکل از رفقای از سوابق مختلف^(۵) به دور برنامه‌ای مشخص. از یکسو، «اتحادیه» همانند یک گروه سیاسی عمل کرده و فعالیت‌های بیرونی و درونی خود را متکی بر یک اساسنامه دموکراتیک، دنبال می‌کند. از سوی دیگر درهای خود را بر روی سایر سوسیالیست‌های انقلابی که در کردار و گفتار خواهان فعالیت مشترک‌اند، نمی‌بندد. بحث‌های سیاسی را بر اساس رعایت اصل «حق گرایش» در

«اتحادیه»، آغاز کرده‌ایم. اینکه برخی از رفقا هنوز خود را برای چنین تدارکی آماده نمی‌بینند، مشکلی است که خودشان باید حل کنند. ما در جهت متقاعد کردن کلیه رفقا برای کار متشکل سیاسی، در حد توان کوشش جدی کردیم. چنانچه رفقای باشند که با وجود توافق عمومی با «اهداف و اصول» هنوز بدون ارائه دلیل منطقی‌ای پیشنهاد ما را مردود می‌دانند، تقصیر از اعلام «اتحادیه» نیست. چنانچه این تشکل دموکراتیک باشد و حق گرایش و نظریات مختلف را در درون خود تحمل کند (که چنین اعلام کرده است)، دیگر بهانه‌ای برای نپیوستن به آن وجود ندارد. اگر رفقای فعلاً آمادگی کار متشکل جمعی را ندارند، نمی‌توانند ضرورت تشکیل «اتحادیه» را مورد سؤال قرار دهند. طرح ایجاد «اتحادیه» و «اهداف و اصول» سال‌هاست که در اختیار همه رفقا قرار گرفته است. به اعتقاد ما دیگر انتظار برای کسانی که یا حاضر به کار متشکل نیستند و یا هنوز خود را برای چنین کاری آماده نکرده‌اند جایز نیست. زمانی که این رفقا مایل به بحث در راستای همکاری مشترک باشند و یا جمع خود را برای کار متشکل جدی سیاسی ایجاد کردند (و در عمل تداوم و جدیت خود را نشان دادند)، ما حاضر به پذیرش هر نوع پیشنهاد و ادامه بحث در جهت نزدیکی سیاسی و تشکیلاتی خواهیم بود. ✍

● تفاوت شما با سایر سازمان‌ها چیست؟ چنانچه ایرادی به آنها وارد است، چرا خود دست به ایجاد یک تشکل مشابه زده‌اید؟

اختلاف ما با سازمان‌های سنتی بر سر ضرورت کار متشکل نیست. ما نیز همانند آنها به کار متشکل منضبط اعتقاد داریم. اختلاف اساسی ما با آنها سه گانه است:

اول، اختلاف با سایر سازمان‌ها عمدتاً برنامه‌ای است. به اعتقاد ما سازمان‌های موجود هیچ یک از برنامه انقلابی‌ای برخوردار نیستند. انحراف‌های سائترستی، رفرمیستی و استالینیستی در اغلب آنها به درجات مختلف مشاهده می‌شود.^(۴)

دوم، اختلاف ما با آنها حول ساختار تشکیلاتی درونی یک سازمان انقلابی است. درک ما از مفهوم «سائترلیزم دموکراتیک» یا بسیاری از این سازمان‌ها تفاوت‌های کیفی دارد. اغلب این سازمان‌ها آغشته به انحراف‌های بوروکراتیک‌اند و امکان بحث‌های دموکراتیک درونی را از فعالان خود، زیر لوای ضرورت وجود «انضباط آهنین» می‌گیرند؛ و یا در بهترین حالت «فراکسیونیزم» را برای رفع بحران

در باره انقلاب کارگری - سوسیالیستی

م. رازی

در این بخش به توضیح مفصل تر «اهداف و اصول» سوسیالیست‌های انقلابی ایران، مندرج در شماره ۲۸ «دفترهای کارگری سوسیالیستی»، در باره مفهوم انقلاب کارگری - سوسیالیستی می‌پردازیم.

بحث حول مسئله انقلاب آتی ایران یکی از پر اهمیت ترین مسائل جنبش کارگری ایران است. زیرا که چشم انداز انقلاب آتی، پس از سرنگونی رژیم فعلی، پیروزی نهایی و یا شکست آن را تعیین می‌کند. انقلاب‌ها با سرنگونی رژیم‌های سرمایه‌داری صرفاً آغاز می‌شوند، مسئله اصلی تداوم و به پیروزی نهایی رساندن آن انقلاب‌هاست. به سخن دیگر، مسئله اصلی حل ریشه‌ای تکالیف انقلاب در راستای ایجاد رفاه اقتصادی و آزادی سیاسی برای کلیه زحمتکشان جامعه است.

در قرن اخیر، عموماً دو مکتب و چشم‌انداز در جنبش کمونیستی، در ارتباط با انقلاب‌های کارگری پس از سرنگونی دولت‌های سرمایه‌داری طرح بوده‌اند. اولی مدافع تزلزل طبقاتی یا «انقلاب دمکراتیک» بوده و هست؛ و دومی از تزلزل «انقلاب سوسیالیستی» دفاع کرده و می‌کند. اولی، انقلاب آتی را به دو مرحله (مرحله دمکراتیک و سپس سوسیالیستی) تقسیم کرده و در مرحله نخست، خواهان ائتلاف با بخشی از بورژوازی و یا خرده بورژوازی «مترقی» است. دومی، انقلاب کارگری را همراه با متحدان کارگران (دهقانان فقیر، نیمه پرولتراریاها و ملیت‌های تحت ستم)، تبلیغ و ترویج می‌کند. پذیرش و تبلیغ هر یک از این چشم‌اندازها به نتایج متفاوت و حتی متضاد می‌رسد. تبلیغ «انقلاب دمکراتیک» راه را برای سازش با بورژوازی (و یا بخشی از آن) باز می‌گذارد و ماهیت انقلابی طبقه کارگر را کاهش می‌دهد. در صورتی که ترویج «انقلاب سوسیالیستی» وضعیت را برای تسخیر قدرت طبقه کارگر و متحدانش هموار می‌کند. اولی نهایتاً به طبقه کارگر پشت خواهد کرد و دومی طبقه کارگر را برای حکومت کارگری و ساختن سوسیالیسم آماده می‌کند.

معرف نظر اول عمدتاً سازمان‌های سستی استالینیستی بوده‌اند.^(۱) برای نمونه یکی از این سازمان‌ها، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت) هنوز بر این اعتقاد است که: «طبقه کارگر نمی‌تواند وظیفه بلادرنگ خود را انقلاب سوسیالیستی قرار دهد. راه حل صحیح و منطقی مسئله اینست که طبقه کارگر رهبری انقلاب دمکراتیک را بدست بگیرد و در

اتحاد با بخشهای دمکرات انقلابی خرده بورژوازی، وظایف بزم و فوری را که برای رسیدن به هدف عالی‌ترش ضروری است انجام دهد...» به زعم این سازمان علت عدم تحقق انقلاب سوسیالیستی نیز اینست که: «متأسفانه شرایط ذهنی لازم وجود ندارد» و اینکه ایران دارای ویژگی‌هایی است که: «سرمایه‌داری ایران تحت شرایط تاریخی عصر امپریالیسم و سلطه سرمایه در مقیاس جهانی و در محیط اجتماعی و سیاسی ویژه ایران تحول یافته و مسلط شده است.»^(۲) از این قبیل «تحلیل»‌ها در سازمان‌های استالینیستی بسیار بوده و هستند.^(۳) بررسی ریشه‌های این نظریات از حوصله این مقاله خارج است. در اینجا صرفاً به ایرادهای اصلی این سازمان‌ها به نظریه «انقلاب سوسیالیستی» می‌پردازیم. در مجموع برای رد نظریه «انقلاب سوسیالیستی»، اینها سه ایراد اساسی طرح می‌کنند: نقش امپریالیسم و موقعیت انقلابی بورژوازی «ملی»، عدم وجود پیش شرط‌های مادی برای سوسیالیسم و قلت کارگران نسبت به سایر قشرهای جامعه. می‌پردازیم به این سه ایراد.

نقش امپریالیسم و بورژوازی

ایراد اول: سازمان‌های سستی استالینیستی بر این اعتقادند که از آنجایی که نفوذ امپریالیسم در ایران عمده و تعیین کننده است، بخشی از بورژوازی و یا «لایه‌های فوقانی» خرده بورژوازی، که در تخصم با امپریالیسم قرار می‌گیرند، ترقی خواهند. بنابراین در انقلاب آتی بایستی این قشرهای مترقی را در انقلاب دخالت داد. طرح شعار «انقلاب سوسیالیستی»، این قشرها را از انقلاب می‌ترساند و به آغوش امپریالیسم خواهد انداخت. پس برای نرنجاندن این قشرها، باید بسجای دفاع از «انقلاب سوسیالیستی» از «انقلاب دمکراتیک» (که نوعی انقلاب بورژوازی است) حمایت کرد.

اول، این برخوردها به وضوح فرصت طلبانه و غیر اصولی هستند. چنانچه کمونیست‌ها اعتقاد راسخ به قدرت طبقه کارگر و متحدان آن داشته باشند، و به ماهیت ارتجاعی طبقه بورژوا و متحدان آن (قشرهای خرده بورژوا وابسته به آن) واقف باشند، چگونه می‌توانند شعار «انقلاب کارگری» (انقلاب سوسیالیستی) را طرح نکنند. طرح این شعار یک «تاکتیک» جزئی نیست که یک «اصول» است. دوم، سستی که بر کارگران و زحمتکشان توسط امپریالیسم وارد شده است، اساساً با فشارهایی که بر بورژوازی بومی وارد می‌شود، متفاوت است.

بورژوازی و یا لایه‌های فوقانی خرده بورژوازی برای کسب سهم بیشتر در استثمار طبقه کارگر، با امپریالیسم «اختلاف» پیدا می‌کند. در صورتی که مبارزه پرولتراریا با امپریالیسم بر سر نفوذ کامل استثمار است. این دو ماهیتاً با یکدیگر متفاوتند. این دو طبقه هیچگونه وجه اشتراکی با یکدیگر در مقابل امپریالیسم ندارند. بورژوازی بومی پس از حل «اختلاف»‌ها با امپریالیسم، نقش استثمارگر را خود ایفا خواهد کرد.^(۴) و آنهم نه در مرحله پس از «انقلاب دمکراتیک» بلکه به محض مشاهده چراغ سبز از جانب امپریالیسم. تاریخ شکست‌های انقلاب‌های قرن اخیر گواه بر این واقعیت است.^(۵) سوم، نقش امپریالیسم در اواخر قرن بیستم با اوایل قرن کاملاً متفاوت است. امپریالیسم صرفاً دیگر توسط جاسوس و عوامل نفوذی خود و یا ارتش مسلح به سلاح سنگین ظاهر نمی‌شود. یکی دیگر از

۱- البته پس از فروپاشی شوروی، برخی از سازمان‌های سستی نظریات خود را تغییر دادند. اما استدلال‌ات این گونه تغییرات هنوز نه کافی است و نه دقیق. رجوع شود به نظریات اخیر «راه کارگر»، در شماره ۱۲۸، تیر ۱۳۷۴، ص ۳۲. بعداً به نظریات این سازمان خواهیم پرداخت.

۲- رجوع شود به «کار»، شماره ۲۷۴، بهمن ۷۳، صص ۱۱-۱۳.

۳- تنها تفاوت این سازمان‌ها در صفت‌هایی است که به «انقلاب دمکراتیک» افزوده‌اند: «نوین»، «توده‌ای» و غیره. حکومت آلترناتیو آنها نیز «جمهوری دمکراتیک» است - برای نمونه رجوع شود به «اتحاد کار»، شماره ۱، اردیبهشت ۱۳۷۳، ص ۱۱.

۴- نمونه اخیر چنین نقشی را «سازمان آزادیبخش فلسطین» و رهبری «یاسر عرفات» ایفا کرده است. نباید فراموش کرد همین کسانی که از «انقلاب دمکراتیک» و نقش ترفیخواه بورژوازی بومی دفاع می‌کردند، تا چند سال پیش مدافع سرسخت رهبری عرفات بودند. مشاهده کردیم که بر سر این رهبری «ضد امپریالیستی» چه آمد: خدمت به امپریالیسم و اسرائیل از طریق سرکوب مردم فلسطین!

۵- شکست انقلاب‌های دوم چین ۲۷-۱۹۲۵، انقلاب اسپانیا ۱۹۳۶ و انقلاب‌های نانچانگ، یونان، اندونزی، شیلی و ایران (دوره مصدق)، صرفاً چند نمونه از تحقق تزلزل «انقلاب دمکراتیک» بود.

و غیره همه از متحدان درازمدت پرولتاریا در راستای سرنوشتی رژیم سرمایه‌داری هستند. در انقلاب آتی ایران اکثریت اعظم جامعه حول برنامه رادیکال و انقلابی این طبقه گرد خواهند آمد و نیازی به قشرهای بورژوا و خرده بورژوا که تحت نفوذ و کنترل دولت سرمایه‌داری‌اند، نخواهد بود. سوم، پرولتاریا قبل از انقلاب قادر به جلب اکثریت قشرهای فوقانی خرده بورژوازی نخواهد شد. دولت سرمایه‌داری ایران با اتکاء به همین قشرها انقلاب اخیر را سرکوب کرد (نیروهای ضربت رژیم را حزب الله و تپی دستان شهرها سازمان دادند). در واقع تنها با اتکاء به چنین قشرهایی است که رژیم توانسته تا کنون به حیات ننگین خود ادامه دهد، و نه صرفاً با حمایت چند پاسدار مسلح. این قشرها را تنها پس از سرنوشتی دولت سرمایه‌داری می‌توان به خود جلب کرد.

در این مورد ارائه نقل و قوایی از خود لنین (پس از انقلاب اکتبر) ضروری است، زیرا که کلیه سازمان‌های سنتی بحث‌های خود را به نادرست بر مبنای بحث‌های ۱۹۰۵ لنین استوار کرده‌اند- وضعیتی که هنوز دولت سرمایه‌داری در مصدر قدرت نبود و بورژوازی روسیه نیز تحت حمله استبداد تزاری قرار داشت. پس از فوریه ۱۹۱۷، زمانی که بورژوازی قدرت را کاملاً در دست گرفت^(۶)، لنین چنین می‌گوید:

"قدرت پرولتاریا در هر کشور سرمایه‌داری بی‌نهایت بیش از نسبت تعداد پرولتاریا به کل جمعیت است. این به خاطر آنست که پرولتاریا سکان اقتصادی مراکز حیاتی و نبض نظام اقتصادی سرمایه‌داری را در دست دارد، و همچنین به این علت که پرولتاریا از دیدگاه اقتصادی و سیاسی منافع واقعی اکثریت عمده زحمتکشان در نظام سرمایه‌داری را بازتاب می‌کند. از اینرو پرولتاریا حتی اگر اقلیت جمعیت را تشکیل دهد، هم قادر به سرنوشت کردن بورژوازی است و هم در نتیجه قادر به جلب کردن متحدان بسیاری میان توده‌های شبه پرولتاریایی و خرده بورژوازی می‌گردد. متحدینی که هرگز از پیش سرکردگی پرولتاریا را پذیرفته و شرایط و تکالیف این سرکردگی را درک نخواهند کرد، لیکن بر اساس تجربه بدیشان به ضرورت، عدالت و حقانیت دیکتاتوری پرولتاریا متقاعد خواهند شد."^(۷)

۶- امروزه در ایران و سایر کشورهای شبه مستعمره و مستعمره جهان نیز، بورژوازی قدرت دولتی را در دست دارد و دیگر اثری از دولت‌های ماقبل از سرمایه‌داری و شبه فئودالی وجود ندارد. کسانی که هنوز تصور می‌کنند بورژوازی در این کشورها توسط خود دولت بورژوازی تحت ستم قرار می‌گیرد و در نتیجه «مترقی» و متحد پرولتاریا در فاز «انقلاب دموکراتیک» است، سخت در اشتباه هستند.

۷- به نقل از «انقلاب مداوم» تروتسکی.

موفقیت‌آمیز جامعه سوسیالیستی منوط به انقلاب‌های سوسیالیستی در حد اقل چند کشور عمده سرمایه‌داری است. البته این به این مفهوم نیست که انقلاب‌های سوسیالیستی در سایر کشورها بایستی تا این زمان متوقف شوند و انقلابیون دست روی دست بگذارند تا انقلاب‌های کشورهای صنعتی صورت گیرند. بهیچوجه! انقلاب‌ها در هر نقطه جهان که وضعیت ذهنی (یعنی رهبری طبقه کارگر) وجود داشته باشد، باید صورت گیرند. اما این انقلاب‌ها صرفاً آغازی خواهند بود برای رشد و گسترش انقلاب‌ها در منطقه و جهان. انقلاب آتی ایران نیز از این وضعیت مستثنی نیست. تدارک برای انقلاب کارگری در ایران بایستی از همین امروز آغاز شود (حتی دیر هم شده است).

پرولتاریا و انقلاب

ایراد سوم: می‌گویند که از آنجایی که طبقه کارگر اقلیت ناچیزی از کل جمعیت را تشکیل می‌دهد، نقش تعیین کننده‌ای در انقلاب ندارد، و بایستی کوشش کرد که قشرهای وسیع خرده بورژوا را به خود جلب کرد. در نتیجه انقلاب نمی‌تواند یک انقلاب کارگری-سوسیالیستی باشد، زیرا که ترکیب شرکت کنندگان عمدتاً لایه‌های خرده بورژوا هستند و با طرح شعار «انقلاب کارگری» این قشرها از انقلاب ریمده می‌شوند. در اینجا چند مسئله طرح می‌شود.

اول، مسئله اساسی در هر انقلابی، نه کمیت شرکت کنندگان در آن است بلکه کیفیت آنهاست. پرولتاریای کلیه کشورهای صنعتی و یا مستعمره و شبه مستعمره از وزن و قدرت اجتماعی بسیار عظیمی برخوردارند. انقلاب اخیر ایران گواه بر این واقعیت است. در مبارزات ضد استبدادی علیه رژیم شاه، میلیون‌ها تن از قشرهای مختلف جامعه به اعتراض برخاستند، اما نهایتاً آنچه کمر رژیم شاه را شکاند، نیروی قدرتمند کارگران از طریق اعتصابات کارگری مناطق نفت‌خیز جنوب ایران و سایر نقاط ایران بود و نه صرفاً تظاهرات میلیونی خرده بورژوازی در خیابانهای پایتخت. از سوی دیگر، شکست انقلاب نیز مترادف بود با سرکوب پرولتاریا و از صحنه خارج شدن شوراهای کارگری. نادیده گرفتن این تجربه مشخص و اتکاء به چند نقل و قول از لنین (در سال ۱۹۰۵ روسیه و آنهم به شکل ناقص!) راهگشای مسائل انقلاب آتی نیست. دوم، پرولتاریا در ایران در اقلیت نیست. طبقه کارگر با اتکاء به برنامه انقلابی خود که خواهان حل نه تنها مسائل خود که حل معضلات کلیه قشرهای تحت ستم جامعه است، قادر است متحدان بسیاری در جامعه داشته باشد که در مجموع اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند. برای مثال دهقانان فقیر، نیمه پرولتارها، ملیت‌های تحت ستم و زنان جامعه

راه‌های نفوذ امپریالیسم از طریق تشکیل دولت‌های بورژوایی و مناسبات تولیدی سرمایه‌داری است. عوامل نفوذی امپریالیسم در دوره فعلی همان بورژوازی و «لایه‌های فوقانی» خرده بورژوازی هستند. تا سرنوشتی کامل نظام (مناسبات و دولت) سرمایه‌داری، خلع ید از امپریالیسم عملی نیست. تجربه انقلاب اخیر ایران نیز نشان داد که این قشرهای به اصطلاح مترقی (روحانیت مبارز) چگونه زیر لوای شعارهای «ضد امپریالیستی» در خدمت سرمایه جهانی قرار می‌گیرند. سرنوشت سیاست‌های ضد امپریالیستی «شورای ملی مقاومت» را نیز مشاهده کرده‌ایم، امروز این سازمان در جلب نمایندگان راست‌ترین جناح‌های امپریالیسم در تلاش است و از تحریم اقتصادی آمریکا دفاع می‌کند. مدافعان تز «انقلاب دموکراتیک» باید نشان دهند که خواهان ائتلاف با کدام قشر «مترقی» بورژوازی هستند؟ این قشرها هیچیک علیه امپریالیسم نخواهند ایستاد. زیرا که امپریالیسم از طریق قدرت دولتی همین نیروهای اجتماعی، حل تکالیف دموکراتیک انقلاب ایران را به عقب انداخته است. در واقع تصور اینکه «لایه‌ای از بورژوازی در سرنوشتی دولت سرمایه‌داری و خلع ید از امپریالیسم شرکت خواهد کرد، خیال باطلی است.

پیش شرط‌های انقلاب

ایراد دوم: می‌گویند که انقلاب سوسیالیستی امکان‌پذیر نیست زیرا که «شرایط ذهنی لازم» (پیش شرط‌های مادی) سوسیالیسم در ایران فراهم نیست.

اول، مدعیان این تز هیچوقت روشن نمی‌کنند که شرایط ذهنی چه زمانی بایستی آماده شود؟ گویا انتظار دارند که سرمایه‌داری بومی معجزه‌آسا این شرایط را تغییر دهد تا زمان انقلاب سوسیالیستی فراهم آید. بدیهی است که عقب افتادگی کشورهایی نظیر ایران، عدم وجود رشد نیروهای مولده است. اما مسئله اینست که چگونه می‌توان بر این وضعیت غالب شد؟ برخلاف نظریه پردازان سازمان‌های استالینیستی، تنها از طریق سرنوشتی سرمایه‌داری می‌توان بر این شرایط فائق آمد. به سخن دیگر تنها با یک انقلاب کارگری، که آغاز انقلاب سوسیالیستی است، می‌توان وضعیت را برای رشد نیروهای مولده و فراهم کردن پیش شرط‌های مادی برای سوسیالیسم آماده کرد.

دوم، سوسیالیسم (از لحاظ اقتصادی) در سطح بین‌المللی باید ساخته شود. شرایط مادی برای انقلاب‌های سوسیالیستی در سطح بین‌المللی کاملاً آماده است، تنها مانع تا کنون نبود رهبری انقلابی در سطح بین‌المللی بوده است. بدیهی است که سوسیالیسم را از لحاظ اقتصادی نمی‌توان در یک کشور (حتی پیشرفته‌ترین آن) ساخت. ساختمان

تحلیل اوضاع سیاسی و وظایف جنبش کارگری

آوتیس

«بدون تحلیلی مشخص از شرایط مشخص، برخورد به تاکتیک‌ها در بهترین حالت تنها بدل به مشی موعظه بی‌اثر خواهد گشت.»

وقایعی که در طی چندماهه اخیر روی داده، دیگر چندان ابهامی در "لق" بودن وضعیت هیئت حاکمه در ایران باقی نگذاشته است. از یکسو، گسترش جنبشهای اعتراضی توده‌ای در مناطق کارگری و اعتصابات کارگری پی در پی. و از سوی دیگر، اتخاذ مشی نسبتاً بسته ضد تورمی اقتصادی از سوی دولت (با علم اینکه این مشی منجر به کساد و رکود فعالیت اقتصادی خواهد گشت)؛ تغییر و تحولات در ساختار نیروهای پلیسی، تغییراتی که در پست‌ها و مقامات حکومتی انجام گرفت، علنی کردن محاکمات مربوط به اختلاسها (ایضا با علم اینکه این علنی گشتن منجر به بی اعتباری کل هیئت حاکمه خواهد گشت!)

مجموعه این اوضاع، با در نظر گرفتن اینکه علیرغم هشدارهای دولت و علیرغم تشدید جو پلیسی در شهرها، اعتصابات کارگری بطور مرتب در حال گسترش بوده‌اند، و بادر نظر گرفتن اینکه جنبش کارگری بی بهره از سازمان سیاسی-سراسری خود میباشد؛ ایجاب میکند که به مسائلی که بحق میتوان موضوعات مرکزی هر تاکتیکی نامید بپردازیم. مسائل و پرسشهایی که بظاهر روشن و واضح بوده‌اند، مجدداً در پرتو اوضاعی در حال تحول در برابر فعالین انقلابی و جنبش کمونیستی کارگری بطور اعم قرار دارند. متن زیر در دو بخش خواهد کوشید به جنبه‌هایی از تحلیل اوضاع سیاسی^(۱) کنونی و وظایف جنبش کارگری بپردازد. بخش دوم در شماره آتی.

۱- بررسی دوران کنونی

الف- معضل دولت جمهوری اسلامی و نقد طبقاتی

طراحان و استراتژیست‌های سرمایه جهانی در مورد پیشبرد طرح لیبرالیزاسیون اقتصادی در کشورهای مختلف، معمولاً از این امر تعجب میکنند که چرا در برخی از کشورها این برنامه با موفقیت پیش میرود و در برخی دیگر با مانع روبرو میشود. در بررسی‌هایشان حتی تا به آنجا پیش میروند که عواملی از قبیل فرهنگ و روانشناسی توده‌ها را هم در زمره مسائلی که باید مد نظرشان باشد مطرح

میکند. البته، تعجبشان تا کنون نتیجه چندانی نداده است! به این دلیل ساده که توده‌ها همواره برای اقتصاد سرمایه‌داری یک بار بعنوان نیروی کار و یک بار بعنوان خریدار و مصرف کننده به حساب می‌آیند. عاملی را که هیچگاه نمی‌توانند درک کنند، (همانگونه که خود سرمایه‌داری) عامل مبارزه طبقاتی است. در هر حال برای روشن تر شدن آنچه که باصطلاح اقتصاد جهانی نامیده میشود، میباید توضیح کوچکی بدهیم.

از اواسط دهه هفتاد میلادی، به دنبال کاهش رشد سالانه و یا اگر بهتر بگوییم، بدنبال کاهش نرخ سود متوسط و به دنبال (و نه به علت!) بحران انرژی (افزایش قیمت نفت و...)، همراه با پیشرفت‌های تکنولوژیک در زمینه حمل و نقل و انفورماتیک سیاست‌هایی را که پس از جنگ جهانی دوم تحت تاثیر کینز و وایت و امثالهم شکل گرفته بود به کناری نهادند. اقتصادی که بعنوان اقتصاد مونتاریستی و گرایشی را که بعنوان نئولیبرالیسم نام گرفت اتخاذ کردند. در جنبه‌ای اقتصادی مسئله برای کشورهای متروپل به این شکل طرح می‌شد: بحران‌های با دور طولانی تر رکود بهره‌وری سرمایه‌ها را بزرگ سؤال میبرد. در چنین مواردی برای بازگرداندن سودآوری‌ها هرگونه مزایا و امکانات اجتماعی تا حد امکان کاهش می‌یافت؛ و از اینجا بود که با تهاجم به سطح زندگی توده‌ها امکان مجدد افزایش سودآوری سرمایه عملی میگشت. از جنبه دیگر آنچه که در مورد بحرانهای ناهمزمان (در یک یا چند کشور و نه بشکلی تعمیم یافته)، بمثابة چاره‌ای نموده میشود، تشدید صادرات به کشورهای دیگر است.^(۲) بررسی تمهیدات دیگر مالی و پولی از حوصله این مقاله خارج است.

بعبارت دیگر، در ضمن کاهش هرگونه هزینه‌های دولتی و زدن از سر و گوش حمایت‌های اجتماعی، آنچه که برای شرکتهای «ورا-ملی» و اقتصادهای قویتر در جهان اهمیت مییابد، تجدید ساختاری است از تقسیم کار جهانی مبتنی بر سلطه و کنترل شرکتهای و بنگاه‌های مالی بزرگ سرمایه‌ها (باصطلاح شرکتهای ورا-ملی). آنچه که نئولیبرالیسم نامیده میشود، تشابهی شماتیک به آموزه‌های بنیانگزاران اقتصاد سیاسی قرن نوزدهمی دارد. منتها با یک تفاوت کوچک! اگر در آن زمان این لیبرالیسم اقتصادی و نشر ایده «جامعه مدنی» بمنظور آزادی عمل سرمایه‌ها در برابر قیود دولتهای اشرافی و ساختارهای حکومتی استاتیک و رهایی نیروی کار از قید بستگی به زمین و مکان معینی بود. یعنی بعبارتی دیگر در برابر نظامات فئودالی و حکومتهای اشراف، این مسائل طرح میشد. هم اکنون این جریان خواهان آزادی استثمار بیقید و شرط و بدون هیچگونه مانعی است، یعنی زمانیکه جامعه مدنی را در برابر دولت برجسته

میکند، منظورشان حمله به دولت بمعنای دستگاه سرکوب طبقاتی نیست، بلکه در پس ماجرا میلی است تمام عیار برای نابود کردن هرگونه امکان مقاومت توده‌ای (از بین بردن تمام سازمانهای کارگری - توده‌ای، از بین بردن هرگونه حمایت گرایشی، از بین بردن هرگونه سعی اشتراکی و الخ). برای گرفتن تصویری بهتر از سیمای جهانی که در حال ساختنش هستند؛ جنبه‌هایی دیگر از این ماجرا را توضیح میدهیم. اقتصادی را تصور کنید که متشکل از چند مرکز قوی و تعداد زیادی مراکز ضعیفتر از نظر بنیه مالی و توان مادی است. در این اقتصاد اگر هیچگونه مانع عبور برای کالاها^(۳) و سرمایه‌ها نباشد. در چنین شرایطی کشوری که از بهره‌وری بالاتر تولید و از انباشت بالاتر سرمایه‌ها برخوردار است، از این اوضاع سود بالاتری کسب خواهد کرد. بعبارت دیگر بدلیل همین ناموزونی رشد اقتصادی و مبادله نابرابر چه از نظر تجاری و چه از نظر سرمایه‌ها و سود-بهره، وضعیت پتفع مراکز قویتر خواهد بود. در آینده در این موارد بیشتر خواهیم نوشت. ولی در حال حاضر، اگر بخواهیم تصویری از فراشد تاریخی نظام جهانی ارائه بدهیم، در چند بند کوتاه بشکل زیر خواهد بود:

گرایش نزولی نرخ سود که سرمایه‌داری را وادار به تغییر مشی اقتصادی کرده بود، تجلی عملکرد تضاد بنیادین سرمایه‌داری است. تضاد اجتماعی شدن تولید با مالکیت خصوصی. برای بهره‌وری از ناموزونی رشد، سرمایه دیگر محدوده ملت-دولت را نمیتواند برسیت بشناسد^(۴). دامنه عملکرد سرمایه‌های مالی تمام جهان را

۱- تحلیل باید بتواند بین دو سوسه تمایز قائل شود. از یکسو میباید با تکیه بر عناصر تحول عینی روندهای در حال انکشاف را نشان دهد، بی آنکه در عینی‌گرایی توجیه‌گر مستحیل شود؛ و از سوی دیگر باید در برابر دلخواهی‌گری و ذهنی‌گرایی ناشی از قرار دادن تمایل ذهنی بر جای روند واقعی‌اندکشی کند. برای انجام این مهم باید بتواند بین عناصر ارگاتیک و ضروری با عناصر مقطعی و برهه‌ای ترکیبی دیالکتیکی ایجاد کند. و از آنجا که هدف تحلیل مارکسیستی برای روشنگری عمل طبقاتی است، میباید به روند وقایع نه بصورتی تمام شده و استاتیک، بلکه بعنوان پروسه‌ای در حال تکوین و شدن بنگرد.

۲- فراموش نکنیم که در مورد بحرانهای ادواری هر روایتی از تحلیل آن را در نظر بگیریم، در جوهر خود نوعی از اضافه تولید، (استوک اضافه بر سازمان تولیدات و عدم تحرک آنها) را دارد. ۳- فراموش نکنیم که اقتصاد سرمایه‌داری چیزی نیست بجز اقتصاد کالایی تعمیم یافته.

۴- هر چند برای حفظ خویش نیاز به دولت دارد، اما شکل

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

درو میگیرد. در برابر بحران، تنها راه، تهاجم به سطح زندگی توده‌هاست، تهاجم به دستمزدها، بهره‌گیری از هر مکانی که بتواند از فوق سود استفاده کند. و از همین‌وست که دوران آشوب بزرگ را تدارک میبندد^(۵). سرمایه در علی‌ترین شکل استثمارگرش ظاهر میشود. قانون ابتدایی رقابت، یعنی قویتر باقی خواهد ماند؛ شعار آن است.

ب - سیاست اقتصادی دولت ج.ا.

در نشریه شماره ۲۷ دفترها (اردیبهشت ۷۴) گفته بودیم که "بازگشت به اقتصاد دولتی بسته نه تنها سبب ایستایی اقتصاد از نظر روند تولید و بازتولید و بازسازی سرمایه‌های ثابت خواهد گشت؛ بلکه با مانعی بزرگتر برخورد خواهد کرد، که همانا خود سرمایه در شکل واقعی وجود آن بصورت «بسیار سرمایه» خواهد بود." و در دفترها شماره ۲۸ (تیر ۷۴) نوشتیم که "مشی جدید دولت که سعی در تلفیق اقدامات رفسنجانی با اقدامات کنترل و مهار بازار دارد، با تناقضی مشخص روبرو میگردد. اتخاذ سیاستهایی همچون کنترل قیمت‌ها و اعمال پیمان‌نامه‌های ارزی، یا بعبارت دیگر سیاست ضدتورمی تنها میتواند در عرصه اقتصادی منجر به رکود و کساد گردد. بعنوان مثال جزو نتایج این کار کاهش دراماتیک صادرات غیرنفتی، طولانیتر شدن زمان و اگر داند سرمایه‌ها (بعبارت دیگر کاهش سود سالانه)، و کاهش ظرفیت تولید و حجم تولید صنعتی بدلیل عدم امکان تخصیص ارز لازم و ... لزومی به توضیح بیشتری در این مورد نیست. بجز اینکه به چند مورد نه چندان کوچک در اینباره اشاره کنیم. هدف اعلام شده دولت در این اقدام و وضع مقررات جدید بانکی مجبور ساختن تجار به بازگرداندن ارز سخت صادراتی به داخل و سعی در کنترل قیمت‌ها و مهار تورم جهنده بود. در مورد تحدید ارز تخصیصی به صنایع نیز علت آشکار بود، چرا که هنوز بانک مرکزی در حال چانه زدن برای تمدید مهلت بازپرداخت وام‌های کوتاه مدت و اسناد اعتباری سال ۹۲ بود. اما در نتیجه این امر حتی همان نیمه بازگشت ارز صادراتی نیز تقریباً مسدود شد. کمترین دلیلش، اکراه سرمایه‌داران به تن دادن به سودهای کم بود.^(۶) از جانب دیگر، افزایش قیمت‌ها به نسبت مدت کوتاه قبل از اعلام این سیاست کمی کاهش یافت، اما از آنجا که قیمت فی‌حدالنهاییه در بازار تعیین میگردد، و از آنجا که بعلت تناسب عرضه و تقاضا و کمبود نسبی اجناس روشهای احتکاری براحتی میتوانند قیمت‌ها را بالا ببرند در عمل فقط چاره‌ای بسیار کوتاه مدت میتواند باشد. بویژه با در نظر گرفتن اینکه با نزول شدید حسابهای جاری دولتی، امکان تخصیص سوبسیدها هم تنگتر شده‌است. در مورد کاهش سهمیه ارزی به صنایع نیز، بخش مهمی از صنایع

متوسط و کوچک در ایران مجبور به کاهش شدید ظرفیت تولیدی خواهند گشت. و اینکار را از سرمایه‌داری خواستن یعنی انتظار فداکاری و کار صلواتی از آقایان. نتیجه این کار اقدام به کاهش و اخراج و بیکار سازیها در اکثر موارد بوده است. به این مورد خاص کمی پایین‌تر خواهیم پرداخت.

اما نمیتوانیم تنها به ذکر وقایع بسنده کنیم. تحلیل میباید بتواند چرایی این اقدام و نتایج ناشی از آن را بشکافد. قدر مسلم اینست که در این مورد هرچند این اقدام ظاهراً بعقل اقتصادی مینمود، اما از جانب دیگر به معنای امر مهمتری نیز میباید. مشی لیبرالیزاسیون (آزاد سازی) اقتصادی که در اوایل شروع خود بعنوان آخرین کشف علمای فرهیخته سرمایه داری عنوان میشد، پس از بجا گذاشتن بیش از ۴۰ میلیارد دلار^(۷) بدهی و کاهش شدید ارزش ریال و نتایج دیگری منجمله اخراجهای بیشمار، تصفیه حسابهای داخلی، تقبل خطر مواجهه با پایه‌های خود رژیم و غیره، بظاهر با حرکت دستی به کناری رانده میشود. هرچند ادعا میشود که گویا این کار تنها موقتی است، ولی اگر به مورد کشورهای دیگری که وامدار^(۸) بوده‌اند نگاهی بیاندازیم، تنها امکانی که دولت در کسب وام‌های بلندمدت توسعه از طریق بانک جهانی و ... داشت، در گرو ادامه شدیدتر این روند میبود^(۹). لذا با در نظر گرفتن شرایط و نتایجی که نصیب دولت ایران میگشت، تنها تقلیل علل این کار به دلایل اقتصادی خالص بیمعنی خواهد بود.

بانک جهانی در آخرین گزارش توسعه خود ایران را در زمره کشورهایی قرار داده است که باصطلاح در بین دو تیغ تیز قرار گرفته‌اند؛ چه ادامه رفرمهای اقتصادی برای پیوستن به این بازار جهانی و چه ادامه "وضع موجود" در هر دو حالت با مخاطره «بقول زعمای بانکی» ناآرامیهای اجتماعی و امکان شورش مواجه خواهد بود. در پایان این بخش به این موضوع باز خواهیم گشت.

عموماً خرده بورژوازی و رقبای بورژوازی خارج از هیئت حاکمه، بهنگام نقد "دولت"، عواملی از توزیع ثروت اجتماعی را مورد حمله قرار میدهند.^(۱۰) نقد بورژوا-رفرمیستی بر آنست که جامعه (باصطلاح جامعه مدنی) بر مبنایی درست قرار دارد و تنها چیزی که لازم به دگرگونی است فرم ویژه‌ای از حاکمیت است، رژیم معینی از انباشت و توزیع ثروت اجتماعی.^(۱۱)

باز باید بین ظاهر امر و آنچه که شناخت رویدادهای پشت رویدادها میتوان نامید، تمایزی قائل شد. در بادی امر آنچه که باید توجه کرد اینست که علی‌کردن این محاکمات مربوط به اختلاسها به مخدوش شدن اعتبار این دولت منجر میگشت، و این چیزی نبود که خود دولتیان ندانند. فقط کافیت کمی به روحیه "طناز" این ملت هشیارانه فرصت طلب (!) نگاه

بکنیم. همین الان فقط صدها جوک در این مورد گفته میشود. بگذریم از اینکه این امر به حیثیت دولت بعنوان ناظم آقا لطمه میزند. همه زعمای قوم در نطق‌های نماز جمعه و غیره مدام از اینکه میباید مردم از دست دولت عاصی بشوند، دادسختن میدهند.^(۱۲) در جایی گفته بودیم که نمیشود قصاب داشت و قانونا قصاصی را برایش منع کرد. خود این اختلاسها بخشی از همان عملکرد قوانینی را تشکیل میدهد که در جامعه باصطلاح غربی کاملاً رایج است. بعبارت دیگر، آنچه که در اکثر موارد اختلاس

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

ویژه کنونی و بحرانیهای ناشی از بی‌سازمانی جهانی، تبلوری از همین تضاد نیز هست.

۵- این نه تدارکی اختیاری، بلکه محصول عمل شیوه‌دار و نتیجه محتوم کارکرد سرمایه‌هاست.

۶- این امر را بنوعی میتوان به اعتصاب (!) سرمایه‌داران نیز نسبت داد. بالاخره سرمایه‌داری چیزی ندارد از دست بدهد بجز پولش (!).

۷- رقم دقیقش را گمان نمیکم حتی خود بانک مرکزی هم بداند (!).

۸- علیرغم، تمام ادعای ظاهری در مورد دموکراسی و از این قبیل دری‌وری‌ها در هر موردی که بتوسی وضع ناپسندان اقتصادی به مخاطرات سیاسی منجر گردد، مثلاً در مورد مکزیک و کشورهای دیگری از این قبیل صندوق ویژه "سازمان جهانی پول" به‌دانشان رسیده است.

۹- اعطای این وام‌ها از طریق بانک جهانی از اواسط سال ۹۲ بانفو آخرین وام ۳۵۰ میلیارد دلاری متنی گشت.

۱۰- از آنجا که ایدئولوژی حاکم بر هر جامعه‌ای ایدئولوژی طبقه حاکم است، خود جامعه نیز در آغاز نقد دولت و نظام معینی، بدو ناخن‌جاریهای ناشی از کارکرد آنرا نشانه میگیرد. و تنها در طی انکشاف و گسترش عمل مستقیم طبقاتی است که به سر حدی از آگاهی انقلابی میرود که بنیان جامعه را زیر سؤال ببرد.

۱۱- لازم به تذکر است که اپوزیسیون بورژوازی در این مورد حتی از اطلاق واژه دولت به "دولت" اجتناب میکند. ر.ک. به ادبیات سلطنت طلبان و مجاهدین و هیالکی هایشان، که همیشه برای حفظ حرمت دولت بورژوازی "دولت" کنونی را رژیم مینامند.

۱۲- زمینی خمینی در یکی از سخنرانیهای بظاهر بیربطش میگفت: "اینطور نباشد که عده‌ای بگویند کذا و عده‌ای دیگر بگویند کذا. کذا و کذا نباشد در کارا و انگاری این وضعیت همان کذا و کذا شدن است در کار.

مذهبی و غیر خالی گذاشته بود. در جوهر و ذات هر جنبشی در همان دوره حرکت ضد سرمایه نهفته بود. اما بدلیل فقدان و یا بحران رهبری انقلابی^(۱۷)، میدان عمل برای نیروهای رادیکال خرده بورژوا و حتی برای نیروهای بورژوایی باز ماند. این تهاجم عمومی سرمایه به نقطه ختم خود در حمله به عراق رسید. و باز هم سرمایه داری جهانی با اعلام نظام نوین و حتی پایان تاریخ؛ بواقع پایان خود را اعلام کرد. هم اکنون دیگر از آن خوش بینی و اطمینان اثری باقی نمانده است. هم اکنون در هر عرصه‌ای نیز عموماً تلاش این نظام در حال انحطاط و پوسیدگی تنها به واکنشی دفاعی و واکنشی نامتمرکز محدود مانده است.

تضاد بنیادی این نظام یعنی همانا تضاد اجتماعی گشتن تولید با شیوه مالکیت خصوصی، در میدان سیاست نیز مشخصات حرکت این نظام از منطقی مشابه برخوردار است. زمانی که در اوایل این دهه جناب آقای وزیر امور خارجه لوکزامبورگ هنگام سفر به یوگوسلاوی بعنوان پیامبر صلح و آزادی به خبرنگاران می‌گفت: "اینست اروپا، اروپایی که آزادانه می‌اندیشد و تصمیم می‌گیرد." شاید در این

مبتنی بر همین تعادل بود. و همین دستگاه سیاسی که زمانی برای سرکوب جنبش بیشترین کارآیی را داشت؛ هم امروز بدل به یکی از عوامل منع تحول اقتصادی نیز میگردد. هر چند در راستایی تاریخی این تغییر و این تبدل به ضد خود، قانون عمومی تکوین و فساد دستگاههای دولتی است. در این مورد ویژه شاید بگویید که "مگر با رشد مجدد مبارزات همان دستگاه سرکوب الزامی نمیگردد؟" ایراد است کاملاً وارد اما نباید فراموش کرد که اولاً ما در دور دیگری از تاریخ باز در روند اعتلا جنبش انقلابی قرار داریم و ثانیاً همان دستگاه ویژه که تجسم لحظه معینی از نویدی توده‌ها بود، امروز دیگر کارآیی خود را از دست داده است. زمانی "سج" و "انجمن‌های اسلامی" و "شورا‌های اسلامی" و غیره در عین سرکوب وحشیانه تجسمی از نوعی وفاق اجتماعی نیز بود! این وفاق نه وفاق دلیخواه و مختار توده‌ها، که وفاق در معنای تسلیم بود!

برای تحلیل اوضاع سیاسی و شناخت روندهای رشد آن میباید عملکرد نیروها را در دو سطح بررسی کرد: سیر تاریخی تحول نیروها و برآمد لحظه‌ای مبارزه طبقاتی. علت اتخاذ مشی معینی و یا شیوه معینی را میباید در پرتو این دو دقیقه تحلیل شناخت در تمام مواردی که فوقاً ذکر شد، چه در مورد مشی اقتصادی دولت، و چه در مورد علنی ساختن محاکمات اختلاسها و چه در موارد بظاهر بحرانیهای حکومتی، عامل بنیادی، عاملی که بنحوی مستقیم و غیر مستقیم موثر است؛ همانا رشد مبارزات کارگری و رشد اعتراضات توده‌ای میباید. و گر نه این گرگ باران دیده از این ماجراها بسیار دیده است. در طی چند سال اخیر، بمراتب بیشتر از این اختلاس بوده است، ولی الان تنها دلیل علنی کردن آنها برای توجیه وجود و کارکرد دولت است. یافتن و اعلان "علت بحران". از دید مشی اقتصادی نیز همانگونه که قبلاً گفته بودیم، به هیچ‌رو دلیل اقتصادی‌ای در کار نیست. تلاشی است برای حفظ وضعیت موجود یا فدا کردن امکانات و ذخیره‌های دراز مدت تر.^(۱۸) فعال کمونیست باید نتایج تاکتیکی و آغالشگرانه این امر را مد نظر قرار دهد.

مورد دیگری را که باید در نظر داشت، وضعیت جهانی - منطقه‌ای توازن نیروهاست. دهه هشتاد دهه تعرض سرمایه‌داری جهانی بود. مواضعی را که جنبش کارگری در هر جایی بدست آورده بود و یا در حال نیردی برای کسبش بود، در طی این دوره از دست داد. تهاجم به سطح زندگی توده‌ها، تهاجم به هرگونه سازمان دفاعی، تهاجم به هر جنبش توده‌ای و الخ. بویژه این دوره با گسستی در جبهه انقلاب که ثمره سالیان دراز سلطه پراگماتیسم و نظرات انحرافی بر سازمانهای چپ بود، میدان را برای عملکرد هر آلترناتیو دیگری منجمله بنیادگرایی

عملاً رخ داده است، استفاده از محل اعتبارات برواتی و یا همان استفاده از امکان ساده اعتبارات بالاتر از موجودی بوده است. انتقاد احمقانه بر اینست که میشود جامعه‌ای داشت بر مبنای کارکرد سرمایه‌دارانه و مبتنی بر اعتبارات تنزیلی و انتظار داشت که کسی این کار را نکند. اما در همین مورد نیز انتقاد انقلابی بر آنست که "باید جامعه‌ای را و دولتی را برانداخت که چنین مادر...هایی بوجود

می‌آورد."

باز هم سؤال اصلی پابرجاست: چرا این محاکمات دریفوسی علنی شد؟ تنها اکتفا به اینکه مثلاً این امر بدلیل تضادهای درونی هیئت حاکمه است، تقلیل موضوع به حد مسبب بیواسطه است.^(۱۹) پایین تر به این موضوع خواهیم پرداخت.

ج-ملاحظات

در جایی گفته بودیم، که "دولت ج.ا.ا." در نقطه بی‌بازگشتی قرار دارد که هر اقدامی برایش حکم تسریع روند سقوط را دارد.

دولت ج.ا.ا. علت وجود خود را نه تنها در کارکرد اقتصادی^(۲۰)، بلکه بنیاداً در حفظ تعادل سیاسی می‌یابد. حتی اعتباری که سرمایه‌داری جهانی برای او قائل است، بر همین مبناست. گسترش مبارزات کارگری - توده‌ای، و بی اعتباری نظام سیاسی در ایران،^(۲۱) شرط اصلی زوال دولت است. این امر بیواسطه منجر به رودرویی نظامی دستگاه سرکوب با توده‌ها میشود. مبنای استراتژی دولت، بر اساس حفظ وضعیت موجود با قربانی کردن هر آنچیزی که فرعی است خواهد بود.

۲- توازن قوا و تعادل سیاسی

"تاریخ جوامع تاکنون تاریخ مبارزات طبقاتی بوده است." نه جامعه، و نه تاریخ بر اساس امیال و اراده اذهانی علیل و بیمار ساخته نمیشود. چه خمینیسیم باتمام غیر عقلایی بودنش، و چه هر نظام ویژه دیگری، تنها بدلیل میل خودشان و یا بدلیل توطئه گریشان نمیتوانستند در قدرت باشند؛ مگر اینکه، تبلور و بیان لحظه معینی از توازن قوا و یا برآیندی از عملکرد نیروهای اجتماعی می‌بودند.

آنچه که به خمینیسیم بمثابه شیوه معینی از سازمان سیاسی جامعه اجازه بروز داد؛ توان مبارزه‌ای بود که بنقد درحال لرزاندن پایه‌های حاکمیت سرمایه بود. خمینیسیم، بیان لحظه "سقوط" جنبشی بود که یا دیگر نمیتوانست جلوتر برود، و یا در حال پوسیدن بود (بشکرانه رهبرانی که دیگر رهبر نبودند). و بدین دلیل نیز، پیکر ویژه ساختار سیاسی‌اش متشکل از دستگاه‌های پوپولیستی - فالتزستی

۱۳- در این مورد بیانی از مکتب ارسطویی را بعبارت گرفتیم، منظوم این بود که اگر تا سرحد علت بنیادی نتوانیم برویم، قادر به اتخاذ روشی مناسب در برخورد آغالشگرانه نخواهیم بود.

۱۴- حدود ۷۰ درصد منابع مالی ایران تحت کنترل دولت است. ۱۵- موارد بسیار زیادی از رشد اعتراض توده‌ای چه به صورتی مستقیم، و چه بصورتی غیرمستقیم را میتوان مثال زد.

۱۶- در میدان جنگ، همچنان که در عرصه مبارزه طبقاتی، تاکتیکیهای با مضمون stratagem برآنتست که با مانور و معین و یا عقب نشینی و واگذاری مواضعی مشخص به دشمن، میتوان به تقویت عمومی جبهه کمک کرد. بعنوان مثال اگر دعوا بر سر مواضعی باشد که ادامه آن امکان گسیختن شبکه ارتباطی را فراهم آورد، و یا ...؛ فرمانده دک و درست باید با واگذاری داوطلبانه موضع می‌باید اینکار را بکند. هر چند در عرصه جنگ این امر معنایی قابل ترسیم می‌یابد؛ در عرصه مبارزه طبقاتی یعنی در جاییکه قواعد جنگ جبهه‌ای عمل نمیکند، در اکثر مواقع این واگذاری میتواند به جذب نیروهای بیشتری به جبهه حریف بیانجامد. در بخش تاکتیکیها باز هم به این موضوع خواهیم پرداخت.

۱۷- باید توضیحی کوتاه در این مورد داد. منظور ما همانگونه که اندیشمندان صدر مبارزه، هیچگاه از بحران رهبری، فقط در مسئله حزب سیلی خلاصه نمیشود. بعبارت دیگر، حزب خود تجسم رهبری و همزونی سیلی پروتاریا بر جنبش توده‌ای است و لاغیر.

سرمایه‌داری جهانی و منطقه‌ای نیست. چنین روند بهیچ‌نقد در ایران شروع شده‌است.

ب- دولت مشروعیت و امکان "توافقی" مهار اعتراضات و جنبش توده‌ای-کارگری را از دست داده است. به عنوان آخرین ملجأ و پناه حفظ قدرت چاره‌ای بجز توسل به سرکوب عربان و مستقیماً نظامی هر جنبشی را که مساله قدرت سیاسی را بزرگ سؤال ببرد، ندارد.

ج- علیرغم تمام تهدید و اقدام به سرکوب، جنبش کارگری-توده‌ای در حال رشد بوده‌است. این عامل مهم، بدین معناست که جنبش مصمم به تغییری است در مناسبات زندگی.

د- در چنین شرایطی در حیطه مبارزات تک درخواستی و موضعی، بدون تهدید مستقیم فرارویی به جنبشی سیاسی، حیث حاکمه وادار به عقب نشینی‌هایی می‌گردد که در درازمدت امکان تحکیم و گسترش جنبش سازمان یافته کارگری را سهل تر می‌سازد.

ه- راه حل‌های بورژوازی و خرده بورژوازی، از توافق هم‌مونیک در میان توده‌ها بی بهره‌اند. هرچند ناممکن نیست که در دقایقی از جنبش امکان مداخله بیابند؛ اما تنها به‌مثابه لحظاتی از بی‌قدرتی.

جنبش کارگری و چشم انداز انقلاب

هر طبقه‌ای از دید منافع تاریخی طبقه‌اش به دوران می‌نگرد. از دید طبقه بالنده، طبقه‌ای که آینده از آن اوست، بقول نویسنده‌ای که نامش را بخاطر ندارم "جامعه رویای دوران آینده را می‌بیند"، اما از دید طبقه‌ای که تنها به گذشته‌اش می‌نگرد و تنها در قاموس آن وظیفه‌ای برای خود می‌یابد، "جامعه در حسرت دوران گذشته، و در کابوس دوران آینده زندگی میکند".

تاریخ جوامع تاکنون تاریخ مبارزه طبقاتی بوده

عراق و ... گریبان سرمایه‌داری جهانی را گرفته است. با تشدید بدهکاری‌های کشورهای منطقه و عقد قراردادهای باصطلاح نوسازی اقتصادی عملاً امکان انباشت داخلی سرمایه‌ها را با سختی روبرو ساخته‌است. در سال ۹۰ میلادی بدهی‌های ایران حدود ۱۰ میلیارد دلار تخمین زده می‌شد و در همانسال حدود ۹ درصد عواید حاصل از صادرات به محل پرداخت‌های سرویس وام‌ها سرازیر می‌شد. بهر رو عامل مهم در این میان اینست که برای اینکه در وضعیت بحرانی کنونی در جهان اگر کشورهای آسیب پذیر تر منطقه بخواهند به هر حال این مسیر را ادامه دهند؛ بدین معناست که برای دهه آینده اکثریت نیروی کار ایران باید در سطح زندگی‌ای به مراتب پایین تر از الان امرار معاش کند. این تنها در مورد معیشت ساده صدق نمی‌کند. مشی نوین لزوم کاهش کسر بودجه را نیز در صدر قضایا قرار می‌دهد. یعنی از بودجه آموزشی از مصارف درمانی و ... باید زده شود^(۱۹).

اما گذشته از این تصویر عمومی اقتصادی، آنچه در حال حاضر اهمیت عمده می‌یابد، وضع تعادل سیاسی جامعه است. این امر در رابطه مستقیمی با تعادل منطقه نیز در رابطه است. آنچه که در رابطه با رقابت اقتصادی صدق میکند در مورد تعادل سیاسی - نظامی چندان مصداقی ندارد. همین اواخر عراق که برای مدتی طولانی در محاصره اقتصادی بوده است، بازهم به کانونی از بحرانی‌های سیاسی بدل گشته^(۲۰). بظاهر اگر در عراق مثلاً اغتشاشی رخ دهد و یا تغییر و تبدیلی شروع گردد، اولین بهره گیرنده‌اش دولت ایران خواهد بود. یا نگاهی دیگر، شاید تنها بهره ایران برچیده شدن پایگاه‌های نیروهای اپوزیسیون در عراق باشد. اما در خود روند قضایا در لحظه حاضر نکته‌ای دیگر نیز نهفته است. در دورانی افت با مضمون عمومی انقلابی، آنچه که صدق نمی‌کند بازی مجموعه صفر است. به بیان دیگر باخت یکی بمعنای برد دیگری نخواهد بود!^(۲۱) تمام تلاشهایی که برای حفظ ثبات در منطقه خواهد شد، برای احتراز از اینست که روندی آشکارا انقلابی و مستقیماً ضد سرمایه امکان ظهور نیابد. کوچکترین گشایشی امکان رشد این نیروی انقلابی را خواهد داد. اینکه جنبش کمونیستی و سازمانهای انقلابی قادر به درک جوهر این اوضاع باشند یا نه، هیچ از فرارویی این شرط عینی نخواهد کاست. هم اکنون در اکثر کشورهای منطقه، منجمله ایران و ترکیه و عراق، جنبش کارگری پس از دوره‌ای از رخوت مجدداً میداندار حرکات اعتراضی گشته است. اگر بخواهیم در چند نکته اوضاع را خلاصه کنیم بشرح زیر خواهد بود:

الف - احتضار سرمایه‌داری ایران و بالطبع ناتوانی دولت به‌مثابه دستگاه سرکوب طبقاتی وی جدا از احتضار

گفته نشانی از خوش بینی آن دوره را ببینیم، ولی هم امروز مداخله همان اروپا و جهان آزاد در بستر جامعه‌ای که توسط حاکمیت استالینسم به جامعه‌ای بدون اراده بدل گشته بود؛ منجر به اضمحلال بخشهایی عظیم از نیروهای انسانی گشته است. دیگر نمی‌بینی آن خوش‌بینی ساده لوحانه را. چه از نظر سیاسی - نظامی و چه از نظر اقتصادی در هر جا فقط به موضعی واکنشی و دفاعی افتاده‌اند. از نقطه نظر سیاستهای منطقه‌ای، تلاش دولت ایران برای حفظ و یا تصاحب بازارهایی بوده است که بنقد در معرض تنگی قرار گرفته است. و این همه در شرایطی رخ می‌دهد که منطقه خاورمیانه از نظر تعادل سیاسی در وضعیت ناپایداری قرار دارد. در طی یکی دو ساله اخیر حداقل دو سه کانون دیگر بی‌تعادلی به منطقه اضافه شده است.

برای روشن شدن ماهیت دوران و برخورد ما مثالی می‌زنم. از نظر اقتصادی هیچیک از کشورهای منطقه در وضعیت خوبی نیستند. این نه تنها ناشی از ترکیب ویژه و نحوه ادغام ویژه این کشورها با اقتصاد جهانی است، بلکه ناشی از ترکیب معینی از مبارزات طبقاتی نیز می‌باشد. بانک جهانی در گزارشات خود پیش بینی میکند که در صورتی که سیاست رفم‌های اقتصادی بنحوی همگرا پیش برود، رشد متوسط سرانه تولید ناخالص بومی در منطقه ۳/۴ درصد خواهد بود، و در غیر اینصورت، یعنی اگر اوضاع به‌عین متوال پیش برود این رشد تنها به ۱/۴ درصد محدود خواهد ماند. منظور این است که اگر هرگونه محدودیتی برای کارکرد سرمایه‌ها لغو گردد، نرخ تبدیل‌ها بر اساس منطق بازار تعیین شود، صنایع خصوصی شود، تعرفه‌های گمرکی برداشته شود، هرگونه سوبسیدی به صنایع و هرگونه سوبسیدی از نظر مایحتاج مردم منتفی گردد، هرگونه امکان سازمانهای کارگری و امکانات قانونی حمایت از عمل اقتصادی (اعتصاب و ...) از سر راه سرمایه‌ها برداشته شود و ... تنها در چنین شرایطی است که برنامه‌ریزهای اقتصادی میتوانند روند خوش بینانه‌ای را از نظر اقتصادی نوید دهند. اما همین مشی در اولین پیچ سر راه در ایران با فشار مستقیم و غیر مستقیم توده‌ای در شرف کنار رفتن است^(۱۸). اشاره‌ای به اینکه در طی مدت کوتاه اخیر، اعتصابات زیادی در مقابله با این روندهای خصوصی سازی شکل گرفت. همین الان در تمام منطقه مساله "بازار" به مساله‌ای عمده تبدیل شده‌است. بازار مواد پتروشیمیایی، بازار محصولات تمام شده، و الخ. از نظر اقتصادی در سطح منطقه، مشی نوین بدین معناست که رقابت شدیدتری بالاگیرد. موارد اخیر کنسرسیوم نفت آذری و موارد دیگری از این قبیل کم نیستند. تصویر عمومی منطقه چندان درخشان نیست (حتی از نقطه نظر زعمای قوم). نقداً مساله افغانستان و پاکستان و

۱۸- هر چند این امر باصطلاح موقتی اتخاذ شده است؛ اما به طور عمومی بنزین این رفرمها تقریباً تمام شده است.

۱۹- نقداً دولت در حال اخراج حدود ۲۵ هزار نفر از کارکنان وزارت بهداری و جاهای دیگر را در دستور کار خود دارد.

۲۰- بدینال عزل و نصبهای متعدد، و بر زدن کابینه آخرین ماجرا قرار دامادهای صدام و ... به اردن بود. این امر ظاهراً با تدارک کودتا و این قبیل چیزهای عادی در عراق بیرابطه نیست. در هر حال تلاش آمریکا برای تعیین تکلیف دولت خود مختار کردهای عراقی نیز بر همین احساس خطر بوده است.

۲۱- کمینه اینست که هر تغییری امکان رشد جریان کمونیستی را در برابر تمام جریانات ورشکسته ناسیونالیست و رفرمیست و جریانات بنقد ارتجاعی خواهد گشود. بگذریم از اینکه از نظر همان تنگی بازاری که قبلاً عرض شد، ورود هر رقیب دیگری بمعنای تشدید آن است.

است. در انقلابات و تحولات پیشین همواره نیروی جنبش توده‌ای، نیروی عصبان و شورشگری توده‌ها بمثابة نیروی انفعالی (پاسیو^(۲۲))، همچون اهرم فشاری در خدمت دگرگونی‌ها قرار گرفته است. با قدم گذاشتن طبقه کارگر در میدان مبارزه، اما برای اولین بار امکان انقلابی آگاهانه، فعلیت تاریخی یافته است. این همانا مبنایی است که امکان بررسی چشم‌انداز را بنحوی قدرگرایانه سلب میکند. از این نقطه نظر چشم‌انداز نه بمثابة طالع بینی، بلکه چونان بیانی آگاهانه از مداخله آگاهانه تبیین میگردد. در این معناست که میتوان جمله لوکاچ را درک کرد که میگفت: "حزب لنینی خالق و مخلوق انقلاب است." و از آنجاست که همواره فعال کمونیست، حزب پیشتاز میاید، گرایشات رشد را در نظر گیرد، و نه حتمیت یا ناحتمیت واریانت معینی را. درست است که تحت شرایط معینی و با پیشفرضهای داده شده‌ای، مس تاریخی خود را میسازیم؛ اما در هر حال ما خود تاریخمان را میسازیم. با این مقدمه سعی میکنیم، گرایشات متضاد و استراتژی‌های طبقات مختلف را تشریح کنیم. همانگونه که در نتایج بخش قبل توضیح دادیم، پرولتاریا و مبارزاتش ستون فقرات جنبش توده‌ای در ایران کنونی است. چنین امری سبب شده که حتی سردمداران بورژوازی (اپوزیسیون بورژوازی) علیرغم تشکیل انواع و اقسام کابینه‌ها و مجلس‌ها و غیره، دست بدامان این طبقه بشوند که شاید همتی بکند، و آقایان را به قدرت هول دهد. نکته اینجاست که حاکمیت کنونی در ایران بنقد امکان کنترل جنبش توده‌ای را از دست داده‌است. و نهایتا مجبور به مقابله مسلح و مستقیم با هر اعتراضی^(۲۳) توده‌ای است. بدلیل فقدان هر امکان دموکراتیک برای فعالیت احزاب و غیره تنها شکلی که برای هر انتقال قدرتی متصور است از درون جنبشی توده‌ای میگذرد. و این خود بمثابة یکی از بنیادی‌ترین مبانی شناخت روندهاست.

تاریخ اما منطق خود را دارد. هرچند که میلی هم به تکرار دارد، اما بر مبنایی قابل شناخت. پرسش اصلی که باید پاسخ داد این است، جامعه در شرف نقد چیست؟ به سوی نقد چه پیش می‌رود؟ هیچ طبقه‌ای دست به تغییری نمیزند مگر اینکه وادار به آن تغییر شده باشد. گمان میکنم در اینباره باندازه کافی توضیح داده باشم.

تقابل دو نیروی عمده در جامعه ما تقابلی حاشیه‌ای و جانبی نیست، هر چند تلاش همواره سرمایه بر اینست که جامعه را نه بصورتی افقی بلکه عمودی تقسیم کند. نیروهای متعارض چشم‌انداز انقلابی همان دو قطب عمده جامعه هستند. درست است که جنبش تا پیش از آنکه به مراحل رودرویی مستقیم و آگاهانه فراروید، عموما خصلت رجعت پذیر دارد، ولی در لحظه حقیقت، یعنی زمانی که

روند رو به اعتلای طرح پرش "اریاب خانه" راه افتاده باشد؛ تنها دو نیروی عمده خواهیم داشت، یکی برای آینده ای میجنگد که از او و فرزندانش دریغ میشود، و دیگری با تکیه بر تمام تاریخ عظمت و افتابه لگن و شاهنامه و ... سعی در کند کردن آن خواهد داشت^(۲۴). روند رشد قضا با هر چه که باشد، و آهنگ رشد آن هرگونه که باشد، طبقه کارگر تنها طبقه‌ای است که حرفی برای گفتن میتواند داشته باشد. مساله این نیست که آیا بخشی و یا حتی کل طبقه کارگر در لحظه معینی چگونه می اندیشد، و یا بی‌واسطه چه چیزی را میخواهد؛ مسئله اینست که این طبقه بنا بر وجود عینی‌اش بنا بر وجود تاریخی‌اش مجبور به چه اقدامی است.

نکته‌ای دیگر که باید روشن ساخت. ربط بحرانها با جنبش سیاسی توده‌ای است. از دیدگاه اکونومیستی رابطه‌ای خطی و تناظری مستقیم بین وخامت وضع اقتصادی و رشد جنبش توده‌ای وجود دارد. لذا از این نقطه نظر که حتی به مبارزات طبقاتی نیز به شکل فاجعه مینگردد، هر تحولی می‌باید در بدو امر با فلاکت و وخامت اوضاع شروع گردد. لذا مدام در حال اثبات اینست که مثلا تورم در ایران چنین و چنان است. مدام در حال اثبات اینست که راهی برای خروج از بحران وجود ندارد. این دیدگاه که به بحرانهای اقتصادی به شکل بروز فاجعه مینگردد، جزو بنیادهای نظری انتراسیونال دوم بوده است. در این دیدگاه حتی جنبش توده‌ای کارگری تنها به شکل جنبش خودانگیخته کافیت که منجر به انقلاب گردد. لذا برای آنکه تمایز دیدگاه خود را با این نگرش بیان کرده باشیم، لازم به توضیح است که از دیدگاه ما اولاً بحران لاعلاج برای سرمایه داری وجود ندارد، ثانیاً جنبش انقلابی توده‌ای در خودانگیختگی قادر به پایان دادن بر سرمایه داری نمیتواند باشد.

هرگونه تحلیل اقتصادی و یا سیاسی از نظر ما تنها زمانی موضوعیت دارد که بتواند راهنمای عمل معینی گردد. در بخش آتی سعی خواهیم کرد مبانی برخورد تاکتیکی را توضیح دهیم.

اکثریت جنبش چپ بر این باور است که گویا انقلاب آتی در ایران نیز کاری نمیتواند بکند بجز اینکه نیروی زائده‌وار تغییر و تبدیلی در بالا باشد. از نظر بسیاری از این دوستان وظیفه جنبش کارگری تنها ایفای نقش اپوزیسیون در جامعه آتی است، و یا در بهترین حالت در طی دوره انتقال تثبیت مطالباتی که بتواند، آینده‌ای کمی بهتر را برای جامعه رقم بزند. این دیدگاه‌ها فراموش میکنند که اولاً نیروی بنیادی هر اعتراضی جنبشی است ضد سرمایه و ثانیاً زمانی که طبقه کارگر سنگری را فتح کرد، قرار نیست آنرا بسادگی تحویل مدعیان حکومتی بدهد. واریانتهای تحول اوضاع هر چه که باشد^(۲۵)، از نظر ما موضوع انفعالی، که همانا تسلیم طلبی و انحلال طلبی در

برخورد به سرشت انقلاب است؛ همانگونه که موضع خرده بورژوازی که با ترس از انقلاب همواره راه حداقل مقاومت را می‌یابد، کوچکترین تماسی با انقلابیگری رادیکال ندارد. از دایره امکان خارج نیست که در روند انقلابی که دیر یا زود مساله قدرت سیاسی را طرح خواهد کرد، انقلاب دوم ایران دولتی موقت و بورژوازی را بر سر کار آورد. اما موضع رادیکال کمونیستی بر آنست که این انقلاب را با انقلاب سومی تکمیل کند.^(۲۶) ■

مباحثات در باره تاکتیک و مسائل سازماندهی کارگری را در شماره آتی ادامه خواهیم داد.

۲۶ مرداد ۱۳۷۴

۲۲- هر انقلابی، حتی انقلابات معاصر نیز دو عنصر نیروی فعال و انفعالی را با خود دارند. جنبشی که بمثابة بخشی از شرایط عینی کار میکند، بمثابة واکنشی و نه مداخله‌ای آگاهانه، در روند عمل خویش میتواند تنها سبب تغییر قدرت سیاسی گردد و این همان چیزست که امکان قدرت گیری دول پوپولیستی را بوجود می‌آورد.

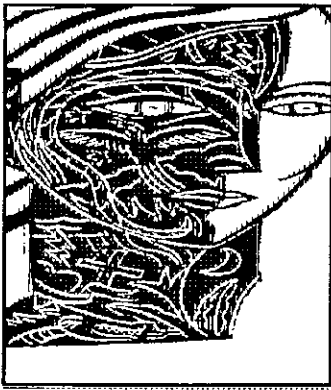
۲۳- البته این در معنای عملی بدین صورت است که در بسیاری موارد برای اینکه جنبش به حدود توده‌ای فراتر رود؛ حتی مجبور به عقب نشینی نیز میگردد. اما لاجرم صلح مسلح تنها موتتی میتواند باشد.

۲۴- در اثبات اضمحلال این طبقه همین بس که کوچکترین چیزی راجع به آینده نمیتواند ارائه دهد، بجز رجعتی به رویای روزهای خوش گذشته. حتی در زمان مصدق نیز که مساله اصلاحات ارضی و ملی شدن نفت و غیره در دستور کار جامعه بود، بورژوازی ایران حرفی برای گفتن مییافت، اما امروز حتی شعاری هم در مورد آینده ندارد، بجز ...

۲۵- نه جنگهای کم شدت و نه جنگهای تمام عیار منطقه‌ای، نه مداخله نظامی و نه جنگ داخلی؛ هیچیک از دایره امکان خارج نیست. دستکم در حدی تنویریک تمام این واریانتهای ممکن هستند.

۲۶- هر مبارزه سیاسی ذاتا همگراست. در این معنا که برای قدرت سیاسی متمرکزی میجنگد. تمایز بین استراتژی از دیدگاه کمونیستی و دیدگاه بورژوازی از دید سازمانی در درک این نکته نهفته است که برخلاف بورژوازی، پرولتاریا تازه درحین مبارزه است که ارتش خود را میسازد. بدون مبارزه و یا در خارج آن نمیتوان به سازمان ارتش پرولتاریا پرداخت.

مسئله زن



و ستمها، رنجها را بر تنشان بخرند.

از اوایل قرن حاضر که در حال کشیدن آخرین نفس های خود می باشد، شکلی از مبارزه برای گرفتن یک سری از حقوق زنان در دنیا پا گرفت که نام خود را فمینیسم گذاشت. این جریان تمام دگرگونی ها و تغییرات نگرشی درباره زن را در چهارچوب نظام سرمایه داری جستجو کرده و اعتقادی به تغییرات ریشه ای ندارد. مسلماً فریاد پیامبران آزادی زن (فمینیست ها) هر چقدر رسا باشد در اصوات گوش خراشی که عملاً زن را در همه عرصه ها محدود و محصور می کند خفه خواهد شد. از طرف دیگر به فرض اینکه این صدا توانست چنان پویا و رسا باشد که هزاران نفر را حول خود جمع کند، آیا می تواند برای آنها راهبر یک راه روشنی و آلترناتیو رهایی بخش باشد؟ مسلماً جواب این سوال منفی است. اگرچه وظیفه تمام کمونیست ها در هر جای دنیا که هستند دفاع از حقوق زن و تشکیل های مستقل آنهاست ولی نمی شود انکار کرد که بعضی از این تشکله ها که بصورت فرقه در آمده اند دارای انحرافات بس هولناک و دهشتناک هستند برای مثال فمینیسم افراطی در حالی که خود مشاهده می کند جامعه سرمایه داری چه بلایی به سر زنان می آورد، با این وصف دشمن اصلی زن را مرد شناسایی کرده و حکم صادر می کند که باید و بچسترهای خود را برق انداخته و به شکار مردان برویم. اما رهایی زن چگونه میسر است؟ برای اینکه زنان بتواند بصورت انسان های آزاد درآیند باید کلیه نبوغ و استعداد های خود را که در انحصار خانه و خانواده است برداشته و بدرون اجتماع بروند و به انجام کارهای اجتماعی (نه فردی) بپردازند. بنابراین لازمه آزادی زن تغییرات اساسی در ساختار اجتماع است. دقیقاً به خاطر همین مسئله دینامیک مبارزه زنان ضد سرمایه داری است. تنها راهی که در پیش پای زنان و کل بشریت قرار می گیرد همانا یک انقلاب سوسیالیستی است که خواستار دگرگونی در کلیه سطوح جامعه می باشد و این مسئله محقق نمی شود مگر اینکه زنان در کنار مردان به مبارزه علیه سرمایه داری هار بروند.

ارزیابی شتابزده بر مسئله زن

بیژن سلطان زاده

ستم جاری بر زنان یک مسئله محدود به یک منطقه کوچک یا سرزمینی مهجور و دور افتاده نیست. بلکه مسئله ای جهانیست. این ستم که پراحتی در هر جامعه ای قابل رؤیت است نه آفریده خداوند بزرگ کاهنان و خرافه پرستان است و نه محصول ابتکار انسان در کرات دیگر. از ازل بر پیشانی زن نوشته نشده است که عقلش ناقص است و جزو انسان های درجه دوم محسوب می شود بلکه پیدایش این ستم بمانند بسیاری از ستم های مشابه که به بشریت تحمیل شده است مقارن است با پیدایش طبقات، طبقاتی که شکل و اسکلت جامعه بشری را تغییر داد. به پیآمد پیدایش طبقات حاکم و حمایت این طبقات از بعضی عناصر مرتجع بر شدت و حدت این ستم در جهت بهره کشی بیشتر انسان از انسان افزوده شد.

با گذشت سالیان دراز و دگرگونی در ساختار تولید و نبود سیستم اقتصادی مبادله ایی اولیه و خرده کالایی و جایگزین شدن اقتصاد جدید و پیشرفته، جامعه بشری به مرحله جدیدی گام گذاشت که آن را سرمایه داری نامیدند. با ورود جوامع به مرحله سرمایه داری، اشکال ستم و بهره کشی شکل دیگری به خود گرفت. نظام سرمایه داری برای اینکه خود را میرا از هر آلودگی نشان دهد، بزرگ کرده و چنان سنگ دفاع از حقوق زن را به سینه می زند که توگویی این مکتب منحن دایه ای دلسوزیست که می خواهد بچه گرسنه ای را شیر دهد. ولی به نظر شما آیا آزادی برای یک برده میسر است، در حالی که نظام حاکم بر جامعه یک نظام برده داری است؟ ستم بر زن جزو لاینفک و جداناپذیر سرمایه داری است. این سیستم برای آنکه حاکمیت خود بر جامعه را به شکلی توجیه کند، سه نهاد مقدس بنا نموده و بر تمامی آنها روز و شب تأکید می کند. زیرا می داند در صورتی که هر کدام آنها مفهومشان کم رنگ شود، با دردسر بزرگ و نابودی روبرو خواهد شد. بعلت اهمیت این مفاهیم به توضیح آنها و نظرگاه خود می پردازیم:

الف - خانواده: به نظر ما نزدیک ترین راه برای رهایی زن، از بین بردن خانواده است. شاید برای بسیاری تعجب آور و حیرت انگیز باشد ولی خانواده (میلادگاه محبت و صفا) در حقیقت مؤسسه ظلم طبقاتی است زیرا اولاً، نابرابرهای طبقاتی در جامعه از طریق خانواده بسط و ادامه می یابد. برای مثال در جوامع سرمایه داری شبانه و روز تبلیغ می شود که منفعت خود و خانواده خود را تا آخر عمر تأمین

کنید. این نکته کاملاً گویاست که سرمایه داری منفعت خصوصی را می خواهد جایگزین منفعت عمومی نموده و چنان فاصله طبقاتی ای ایجاد کند که افراد تشکیل دهنده جامعه عملاً در نایل ها و بسته های مشخص قرار گرفته و از یکدیگر متمایز و دور شوند.

این مسئله باعث می شود که بسیاری از تنش ها و حرکت های اعتراضی در مراحل اولیه کم رنگ و بدون تأثیر شوند. برای نمونه، بسیاری از افرادی که به فکر خانواده و مسائل شخصی خود هستند نمی خواهند با پردازش به مبارزه روزی خود را قطع کنند. ثانیاً، از طریق خانواده، جامعه از نگهداری بسیاری از افراد، نظیر پیران و کودکان، که مسئول نگهداری آنهاست، شانه خالی می کند. ثالثاً، از طرفی، خانواده بر پایه کار مجانی زنان استوار می شود. سرمایه داری برای اینکه از ورود زنان به جامعه جلوگیری کرده و یا مزد کمتری در مقابل کار برابر با مردان به آنها بدهد به زنان عناوین مبارک و مقدسی مانند مادر مقدس و غیره داده و معتقد است که آنها باید به کارهای شخصی و خانوادگی بپردازند. از طرف دیگر در هنگام توسعه اجتماعی، سرمایه داری به نیروی ذخیره ای جهت بدست آوردن ارزش اضافی بیشتر نیاز دارد، به نظر این سیستم هیچ نیرویی بهتر از نیروی زنی که خود را در بسیاری از موارد از ساختار و قید و بند خانواده رها کرده است، نیست. البته با عناوینی که سرمایه داری مرحمت کرده و به این موجود عطا نموده مسلماً مزد بسیار کمتری به این موجود خواهد پرداخت. در صورت بوجود آمدن بحران های اقتصادی بفرنج نخستین کسانی که بیکار می شوند زنان هستند. دوباره بعد از بیکارسازی زنان، بلندگویی سرمایه داری شروع به تبلیغات در زمینه مزیت گوشه نشینی و اعتکاف زنان در خانه کرده و بر این عقیده پای می کوبد که زن موقعیت فیزیکی بدنش طوری ساخته شده که بهتر است کمتر کار کند.

ب - قانون: قانون هر مملکتی به شکلی حاکمیت را توجیه می کند. قانون که بوسیله دولت اجرا می شود بر استثمار طبقات استثمار شونده نظارت کرده و در موقع لزوم جهت فشار بیشتر بر طبقات زیردست جهت افزایش افزونه تولید به جبر و فشار در چندان متوسل می شود.

ج - دین: دین افیون اجتماع است. دین مانند افیونی ملت ها را تخدیر کرده و به نوع بشر حکم می کند که با سختی و بدبختی بسازد و جیکش در نیاید. در عرصه خانواده، زن را جنس دوم، سمبل مکر، ناقص العقل معرفی کرده و فرمان می دهد که وظیفه زن بچه داری و نگهداری از شوهر است. دین به طور کلی به استثمارشدگان می آموزد که سرنوشت خود را بپذیرند و در امید جهانی دوم عاری از بدبها

نشر
کارگر سوسیالیست
منتشر کرده است:

دفترهای کارگری سوسیالیستی

۲۸ شماره در مورد مسائل جنبش کارگری ایران
وین المللی از نوامبر ۱۹۹۰ انتشار یافته است.
برای دریافت شماره‌های گذشته این نشریه با ما
مکاتبه کنید.
این نشریه به شکل سابق دیگر منتشر نمی‌شود.

دیدگاه

سوسیالیسم انقلابی

در ۲ شماره انتشار یافته است.

- جنگ خلیج و موضع
سوسیالیست‌های انقلابی
- نظری اجمالی به جنبش کرد در
عراق
- طرح اولیه «برنامه عمل کارگران»
- مسئله وحدت کمونیست‌ها
- آثار لئون تروتسکی

● تاریخ انقلاب روسیه

● برنامه انتقالی

● انقلابی که به آن خیانت شد

● بین‌الملل سوم پس از لنین

● لنین جوان

● انقلاب مداوم

● کمون پاریس

● نتایج و چشم‌اندازها

● یادداشت‌های روزانه

فاجعه‌آمیز است. به دلیل شدت بمبارانها هزاران کشاورز مجبور به ترک محل زندگی و کار خویش شده‌اند. بر طبق اطلاعات و گزارشهای حاصله از تنی چند از مردم این منطقه که توانسته‌اند خود را به کشور دیگری برسانند و همچنین سازمانهای خیریه بین‌المللی، تنها در بیمارستانهای سلیمانیه و اربیل چند صد مجروح (نظامی و غیر نظامی) سر شماری شده‌اند.

در واقع دو طرف درگیر در این جنگ، سعی در نابودی رقیب خود دارند تا بتوانند با خیال راحت تری تسلط خود را بر تمام ناحیه کردستان گسترش دهند. و از سوی دیگر رژیمهای ایران و ترکیه همواره از رقابت بین جناحهای درگیر استفاده کرده‌اند - بخصوص پس از پایان جنگ خلیج، تا بتوانند حضوری هر چند ناچیز (و هر چند بی‌شرمانه) را در کردستان عراق حفظ کنند. لازم به تذکر است که این منطقه از ماه مه ۱۹۹۲ تحت "حکومت" کاذب کرد قرار دارد که تحت حمایت متحدین امپریالیستی جنگ خلیج، در واقع نقش عامل و سرکوبگر حرکتها و سازمانهای کارگری و انقلابی کردستان را به عهده دارد.

تقریباً همزمان با بالا گرفتن درگیریهای نظامی، دهها کمیته علیه جنگ و برای آزادیهای سیاسی در گوشه و کنار این منطقه بوجود آمده است. زنان سلیمانیه در یک راهپیمایی بطرف اربیل (۱۵۰ کیلومتر) با تظاهراتی در مقابل پارلمان کردستان خواستار قطع فوری عملیات نظامی و جنگ شده‌اند. سازمان بیکاران کردستان نیز طی تظاهراتی با شعار «نان و کار و آزادی نه جنگ و ویرانکاری» مخالفت خود را با این جنگ اعلام کرده‌اند.

همچنین کمیته‌های آزادی سیاسی در طی تظاهراتی خواستار پایان جنگ و محکومیت اعدامها و شکنجه‌ها که از جانب هر دو جناح بر علیه پیشمرگهای جناح رقیب و همچنین بر علیه کارگران مبارز، کمونیستها و رهبران سازمان بیکاران، اعمال می‌شود گشتند.

پرولتاریای کردستان باید جنگ بین دو جناح رقیب بورژوا-ناسیونالیست را به جنگی طبقاتی بر علیه این دو و بر علیه امپریالیسم تبدیل کند. زیرا اگر تمام راه‌حلهای بورژوا - دمکراتیک و بورژوا-ناسیونالیست نهایتاً گوشه چشمی به دولتهای جنایتکار منطقه و یا به دولتهای امپریالیست دارند، میلیون‌ها کارگر و زحمتکش در ترکیه و ایران می‌توانند تبدیل به متحدین پرولتاریای کرد شوند. تنها چنین نیرویی است که می‌تواند بطرز فعالانه‌ای نه تنها مانع این جنگ، بلکه جنگهای آتی در این منطقه شود.

ترجمه علی

در حاشیه جنگ در کردستان عراق

آزاد

«کارگران انترناسیونالیست»

در ۸ اوت ۱۹۹۵، به دعوت مقامات آمریکایی نشستی در یکی از شهرهای ایرلند جنوبی بین دو جناح درگیر در جنگ کردستان عراق صورت گرفت. در پی این نشست قرارداد آتش بسی بین طرفین جنگ به امضاء رسید.

نوشته ذیل مطلبی است که از طرف نماینده رفقای «کارگران انترناسیونالیست» در فرانسه، قبل از اعلام این آتش‌بس برای نشریه «کارگر سوسیالیست» ارسال گردید. از آنجائیکه این نوشته حاوی نکات مهمی است انتشار آن را لازم دانستیم.

«هیئت مسئولین»

از اواخر ماه ژوئیه ۱۹۹۴ جنگ و درگیری بین دو جناح رقیب در کردستان عراق، یعنی اتحادیه مهینی کردستان به رهبری طالبانی و حزب دمکرات کردستان به رهبری بارزانی، مجدداً آغاز شده است. این دو جناح رودرویی نظامی را با سرکوبی کارگران و زحمتکشان کردستان همچنان ادامه می‌دهند. شدت و وسعت عملیات نظامی بین این دو سازمان بورژوا-ناسیونالیست با حرکتهای اعتراضی مردمی بر علیه این جنگ و همچنین بر ضد سیاستهای سرکوبگرانه هر دوی این جناحها، روبرو گشته است.

از سال ۱۹۶۴، کارگران و زحمتکشان کردستان عراق قربانی جنگهای تمام نشدنی ما بین جناحهای رقیب در جنبش ناسیونالیستی کرد می‌باشند. هر دوی این جناحها تحت شرایط مختلف و با دایعه‌های متفاوت و متعدد، هرگز از قربانی کردن هزاران کارگر و زحمتکش کرد، در جهت دستیابی به منافع خود، خودداری نکرده‌اند. علاوه بر این - برای این مقصود - هر چند گاهی خود را به یکی از دو دولت دیگر این منطقه (ایران و ترکیه) نزدیک کرده‌اند. در حال حاضر ترکیه از جناح بارزانی حمایت می‌کند و جناح دیگر (طالبانی) با سازمانهای شیعی عراقی که در ایران مستقر هستند، همکاری می‌کند.

نتیجه این جنگ، همچون تمامی جنگهای دیگر،

یوگسلاوی: ناسیونالیزم حربه ارتجاع

م. سهراپی

در ۴ اوت ۱۹۹۵ ارتش کرواسی حمله خود به منطقه «کروئینا» (منطقه‌ای در غرب بوسنی که صربها از سه قرن پیش در آنجا زندگی می‌کرده‌اند) را آغاز و در مدت کوتاهی با شکست دادن قوای نظامی صربها تمام این منطقه را دوباره به خاک کرواسی ملحق کرد. در نتیجه این حمله بار دیگر صدها تن از مردم بی‌دفاع کشته و حداقل صد هزار تن دیگر آواره شدند. در پی این پیروزی نظامی ارتش کرواسی، آمریکا فعالیت‌های دیپلماتیک خود را افزایش داده و در پی استفاده از این فرصت برای تقسیم آنچه امروز «یوگسلاوی سابق» نامیده می‌شود، بین جناح‌های درگیر در جنگ برآمده است. در واقع اکنون معامله بر سر تقسیم یوگسلاوی و قرار گرفتن اکثر آن تحت انقیاد کرواتها و صربها است.

شبه جزیره بالکان در طول قرنهای گذشته، و بویژه قرن حاضر، همواره یکی از مناطق پر تلاطم سیاسی بوده است. این منطقه در ابتدا میدان تاخت و تاز امپراتوری عثمانی و پس از آن امپریالیستها بوده و در نتیجه نقشه سیاسی آن همواره بر مبنای منافع آنها تغییر کرده است.

پایان جنگ جهانی اول، شکست امپراتوری آلمان، اتریش و عثمانی و پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه به پیدایش مجموعه شرایطی منجر شد که باعث وحشت امپریالیستها گردید. آنها از طریق استقرار دیکتاتوری پادشاهی الکساندر الحاق مناطق صربستان، کرواسی و اسلوونی و بوسنی را در دستور کار خود قرار دادند. این الحاق باعث گردید که کرواسی و اسلوونی که قبلاً تحت انقیاد دولتهای سرکوبگر خود قرار داشتند و از حمایت اقتصادی امپریالیزم آلمان برخوردار بودند، این بار تحت انقیاد صربهای صربستان که خود از حمایت انگلیس و فرانسه برخوردار بودند، قرار گیرند. این مناطق ملحق شده در سال ۱۹۲۹ نام یوگسلاوی را به خود گرفتند. با به قدرت رسیدن هیتلر و آغاز جنگ جهانی دوم تجزیه این منطقه بار دیگر در دستور کار آلمان و با کمک موسولینی (ایتالیا)، قرار گرفت. در آوریل ۱۹۴۱ هواپیماهای آلمانی شهر «بلغراد» را هدف حمله قرار داده و نزدیک به ۳ هزار نفر از مردم این شهر را به قتل رساندند. در پی این حمله ارتش نازی وارد یوگسلاوی شد. کرواسی اعلام استقلال از یوگسلاوی و با آلمان اعلام همبستگی کرد. آلمان از طریق مستقر کردن دولت

دست نشانده در کرواسی «اوستاشی» به راندن صربها و دیگر اقلیت‌های قومی از این منطقه پرداخت. در این دوران جنبش مقاومت علیه اشغال ارتش نازی در یوگسلاوی به رهبری «تیتو» شکل گرفت. سرکوب اقلیت‌های قومی و ملی توسط دولت دست‌نشانده باعث گردید که بسیاری از اهالی این منطقه و دیگر مناطق به این جنبش بپیوندند. با پیوستن مردم به جنبش مقاومت علیه ارتش نازی در آن مقطع هویت قومی و ملی توده‌ها تا حدود زیادی سیمای خود را از دست داده بود.

در ژوئیه ۱۹۴۲ کرواسی توسط نیروهای تیتو اشغال و تمام سرمداران «اوستاشی» محاکمه و اعدام شدند.

با خاتمه جنگ و شکست ارتش آلمان و بیرون رانده شدن قوای اشغالی ارتش نازی از خاک یوگسلاوی معامله بر سر تقسیم دوباره این کشور، این بار توسط چرچیل و استالین آغاز شد. اما با سیمایی که نیروهای جنبش ضد ارتش نازی از خود باقی گذاشت، پس از بیرون راندن قوای نازی از یوگسلاوی طبیعی بود که تیتو به عنوان وارث بلاواسطه این پیروزی شناخته شود و با اتکا بر جو موجود (احساسات ناسیونالیستی مردم) بتواند به راحتی دیکتاتوری خود را برقرار سازد. از سوی دیگر امپریالیزم انگلیس که در آن مقطع شکست ارتش نازی را در صدر اهداف خود داشت چندان به روی کار آمدن نوع قدرت آتی در یوگسلاوی علاقه‌ای نشان نمی‌داد و با هر نیرویی که علیه ارتش هیتلر می‌جنگید حاضر به معامله بود. بنابراین نه تنها خود را در مقابل تیتو قرار نداد، بلکه به او کمک هم کرد. در واقع، و نهایتاً با مداخله ارتش سرخ و کمک‌های نظامی انگلیس در سال ۱۹۴۴ بود که خروج قوای نظامی هیتلر از خاک یوگسلاوی میسر گردید.

رژیم دیکتاتوری جدید تحت رهبری تیتو و دولت مقتدر مرکزی چنان شرایطی را در یوگسلاوی فراهم آورد که برای دهه‌های متمادی (تا مقطع ۱۹۸۰) شش بخش صربستان، کرواسی، اسلوونی، بوسنی - هرزگووین، مقدونیه و مونته‌نگرو، که شامل اقوام و ملتی که هستند که بنام اسلاوهای جنوبی شناخته می‌شوند، توانستند تحت یک جمهوری فدرال به زندگی در کنار یکدیگر ادامه دهند. تا آنجایی هم که به چرچیل و استالین مربوط می‌شد، آنها بجای اینکه به تقسیم دوباره یوگسلاوی برقراری دستگاهی مطلوب خود فکر کنند، رژیم تیتو را قبول و جمهوری فدرال یوگسلاوی را به رسمیت شناختند.

فروپاشی شوروی، بحران اقتصاد سرمایه‌داری و تشدید تخاصمات در بالکان
با مرگ تیتو در مه ۱۹۸۰ و آغاز بحران اقتصادی امپریالیستها، بار دیگر دورانی از عدم ثبات در این

منطقه آغاز گردید. در پی شروع اعتراضات مردم به اختناق موجود و وضعیت بد اقتصادی در بلغراد و استان «کوسووا» (واقع در صربستان، ۹۰ درصد جمعیت آلبانیایی) بورکرات‌های «حزب کمونیست» که موقعیت خود را در خطر می‌دیدند، فوراً به تکاپو افتاده و حربه ناسیونالیزم صرب را علم و بر سر توده‌های معترض فرود آوردند. ایده «صربستان بزرگ» یک بار دیگر از سوی محافل آکادمیک در بلغراد تئوریزه و به دست صاحبان جدید قدرت سپرده شد. در فوریه ۱۹۸۹ ارتش یوگسلاوی به دستور «اسلووودان میلوشوویچ» رئیس‌جمهور جدید صربستان وارد استان «کوسووا» شد و به سرکوب کارگران معدن آلبانیایی در این منطقه پرداخت و اعلام حکومت نظامی کرد. میلوشوویچ، بورکرات تازه به قدرت رسیده که در مدتی کوتاه به تحکیم موقعیت خود در صربستان موفق گردید بود، از طریق گروه‌های مسلح که در ارتباط مستقیم با ارتش یوگسلاوی عمل می‌کردند به جنایات بی‌شماری در منطقه صربستان و دیگر نقاط دست زد. او در حالی که حمایت خود را مبنی بر حق خودمختاری صربهای که دیگر نقاط یوگسلاوی، منجمله در کرواسی و کروئینا، اعلام می‌داشت، از به رسمیت شناختن حقوق دیگر اقلیت‌های قومی و ملی مقیم صربستان همچون آلبانیایی‌ها و مجارستانی‌ها سر باز می‌زد.

در سال ۱۹۸۹ کرواسی و به دنبال آن در سال ۱۹۹۰ اسلوونی اعلام استقلال کردند. آلمان و اتریش، با توافق دیگر کشورهای غربی در «اتحاد اروپا» فوراً این دو را به رسمیت شناختند. در واقع با انجام این کار امپریالیستها از هم پاشیده شدن یوگسلاوی فدرال را متحقق ساختند.

صربها که همواره به صربستان بزرگ فکر می‌کردند، بر علیه این دو اعلام جنگ و از این طریق به بیرون راندن اهالی غیر صرب در مناطق مختلف صربستان پرداختند. ارتش صربها که در واقع وارث ارتش یوگسلاوی سابق بود، با استفاده از این ابزار به قتل عام مردم بی‌دفاع و به آتش کشاندن شهرها پرداخت و از این طریق مناطق زیادی را اشغال و به صربستان ملحق کرد.

با شروع جنگ بین صربها و کرواتها صحنه یکبار دیگر برای مداخله امپریالیستها در این منطقه آماده گردید. با تقسیم یوگسلاوی به مناطق نفوذ خود، آنها به رقابت در این منطقه پرداخته و در جهت ایجاد شرایطی برای نفوذ هر چه بیشتر خود در آینده قدم برداشتند. ناگفته نماند که کرواسی و اسلوونی قبل از جدایی کامل از دیگر بخش‌های یوگسلاوی، و حتی در زمان زمامداری تیتو، روابط اقتصادی خود با مراکز مالی و دارای نفوذ در آلمان و اتریش را برقرار کرده بودند. آلمان اکنون یکی از اصلی‌ترین کشورهای سرمایه‌گذار در اسلوونی به شمار می‌رود. از زاویه منافع فرانسه، صربها تاریخاً همیشه به

عنوان اصلی‌ترین شریک آن در یوگسلاوی به حساب می‌آمدند. اما با تغییر و تحولاتی که در راستای «اتحاد اروپا» و نزدیکی با آلمان و دیگر تحولات جهانی که در دو دهه اخیر صورت گرفته، رفته رفته خود را با سیاستهای آلمان در یوگسلاوی همسو کرد.

در سال ۱۹۹۱ جمهوری بوسنی - هرزگوین که منطقه‌ای است دارای اقوام مختلف نیز اعلام استقلال کرد. رهبران بوسنی که بازار ناسیونالیسم و شوونیست در یوگسلاوی را داغ دیدند خود را با آن هماهنگ کرده و در فوریه ۱۹۹۲ با راه انداختن فراندی عمومی رأی اکثریت مردم مبنی بر جدایی این جمهوری از دیگر مناطق یوگسلاوی را بدست آوردند. بوسنی‌ها بر این اعتقاد بودند که، از آنجائیکه بدون کرواسی و اسلوونی، یوگسلاوی چیز دیگری بجز یک «صربستان بزرگ» نمی‌تواند باشد و در نتیجه جایی برای آنها باقی نخواهد ماند، تصمیم گرفتند که بوسنی هرزگوین را به عنوان جمهوری‌ای مستقل اعلام کنند. «علی عزت بیگوییچ» رئیس جمهور بوسنی بلافاصله مباحثات با کشورهای اسلامی همچون ایران و عربستان سعودی و دیگر کشورهای همچون ترکیه آغاز کرد. اما، نه عربستان سعودی حاضر به تحمل رژیم اسلامی تحت حمایت جمهوری اسلامی ایران در این منطقه است و نه خود رژیم چنین خیالی را در سر می‌پروراند. رفت و آمدهای «ولایتی» وزیر امور خارجه به این منطقه و دخالت در امور این جنگ، تنها هدف بدهستان‌های احتمالی با کشورهای غربی را دنبال می‌کند.

از سوی دیگر صربهای مقیم بوسنی به بهانه اینکه باقی ماندن آنها در کنار مسلمانان بوسنی و کرواتها در چارچوب تمامیت ارضی یک یوگسلاوی چند ملت، با مفهوم باقی ماندن به عنوان اقلیتی تحت دولتی مستقل، بدون داشتن دیگر صربهای (صربستان) در کنار خود و تحت دولت صربستان، فرق می‌کند، بنابراین، این رفراوند را مردود اعلام کردند. آنها به آرایش قوای نظامی خود پرداخته و رسماً مورد حمایت صربهای صربستان قرار گرفتند. میلوشویچ در ابتدا و در ادامه سیاست «پاکسازی قومی» با استفاده از نیروی نظامی برتری که در اختیار داشت به منطقه بوسنی حمله‌ور شد و پس از الحاق بیش از ۷۰ درصد از خاک این منطقه به خاک صربستان، ادامه این سیاست را به جنایتکار دیگری بنام «رادوان کارادزیچ» رهبر صربهای بوسنی سپرد. کارادزیچ و ژنرالهایش با اعلام «جمهوری صربستان بوسنی» به پاکسازی قومی و ملی و قتل عام مناطق مسلمان نشین در بوسنی پرداختند. از سوی دیگر صربهای مقیم کروئینا در سال ۱۹۹۰ «کروئینا» که سالهای سال در آن زندگی می‌کردند را به اشغال خود درآوردند. صربها با استقرار قوای نظامی خود

در منطقه کروئینا حمله به مناطق مسلمان نشین بوسنی همچون «بیهاج» و پاکسازی قومی در این منطقه پرداختند.

از آن مقطع تاکنون امپریالیستها همواره در صدد برقراری توازن قوا در این منطقه برآمده‌اند. آنها از طریق برقراری اتحادی موقت بین کرواتها و مسلمانان بوسنی - هرزگوین در پی خلاص کردن خود از حضور صربها در مناطق اشغالی ذکر شده بودند تا شاید با ایجاد توازن قوای جدید بتوانند مسئله بوسنی را حل کنند. این سیاست نتیجه خود را در حمله کرواتها به کروئینا نشان داد. همانطور که در ابتدا اشاره شد، در اوت امسال ارتش کرواسی با کمک قوای نظامی بوسنی - هرزگوین و حمایت امپریالیستها حمله خود به کروئینا را آغاز و در مدت زمان کوتاهی این مناطق را از دست صربهای بوسنی خارج و دوباره به کرواسی ملحق کرد. میلوشویچ در مقابل این حمله از نشان دادن هرگونه عکس‌العملی خودداری ورزید. زیرا نتیجه این حمله می‌توانست موقعیت مناسبی برای او ایجاد کند که روند تقسیم یوگسلاوی بین صربها و کرواتها را تسریع کند.

در عین حال قتل عام و پاکسازی قومی اهالی غیر صرب در مناطق اشغالی توسط قوای نظامی صربهای بوسنی همچنان ادامه یافت.

سیاست امپریالیستها در قبال جنگ

در طول چند سال گذشته اصلی‌ترین هدف امپریالیستها محدود کردن جنگ در چارچوب مرزهای یوگسلاوی سابق و جلوگیری از گسترش آن به دیگر کشورهای اروپایی بوده است. یکی از جبهه‌هایی که می‌تواند به گسترش این جنگ به خارج از یوگسلاوی بینجامد مرز مقدونیه و یونان است.

رهبران بورژوا ناسیونالیست در یونان در طول سالهای اخیر در صدد برانگیختن احساسات ناسیونالیستی ریشه‌دار در میان مردم یونان و ربط آن با آینده مقدونیه، بوده‌اند. تبلیغات ناسیونالیسم افراطی در لباس مذهب‌یون و بورژوازی یونان اهداف چندگانه‌ای را دنبال می‌کند. از جمله این اهداف می‌توان به منحرف کردن افکار عمومی از وضعیت اسفبار اقتصادی و خاموش کردن اعتراضات کارگری علیه این وضعیت در یونان، اشاره کرد. یونان جدایی مقدونیه از یوگسلاوی را هرگز به رسمیت نشناخت و قانون اساسی آن را به بهانه اینکه ایده الحاق طلبی مناطق شمالی یونان را در خود دارد، مردود اعلام کرد. یونان مناطق شمالی خود که دارای اقلیتی مسلمان نشین است را موضوع کشمکش‌های نظامی با مقدونیه قلمداد می‌کند. مقدونیه اکنون به عنوان «جمهوری مقدونیه

یوگسلاوی سابق» از طرف آمریکا به رسمیت شناخته شده و از سوی یونان مورد تحریم اقتصادی قرار گرفته است. جمعیت مقدونیه ترکیبی است از ۶۵٪ مقدونی، ۲۱٪ آلبانیایی، ۱۰٪ صربی، ۳٪ ترک و در حدود ۱۰۰ هزار نفر از اقلیتی یونانی.

به علاوه در صورت درگیر شدن همجانبه ارتش یوگسلاوی از طرف صربها پای آلبانیایی‌های کوسووا به میان کشیده خواهد شد و از این طریق به شورش آلبانی‌های مقدونیه منجر می‌گردد. بلغارستان ممکن است به کمک دولت مقدونیه بشتابد، ترکیه می‌تواند در کنار بوسنی‌ها قرار گیرد و یونان در کنار صربها. همچنان امکان کشیده شدن پای دیگر قدرتهای نظامی به این منطقه غیرقابل تصور نیست. روسیه می‌تواند به کمک صربیه آمده و آلمان طرف کرواسی‌ها بگیرد. هیچگونه اتفاق نابهنگامی را نمی‌توان در طول این جنگ از نظر دور داشت. در حال حاضر رد پای تقریباً تمام قدرتهای نظامی در این جنگ دیده می‌شود.

سازمان ملل و نظارت بر "صلح"

نیروهای سازمان ملل که عمده‌ا از نیروهای نظامی امپریالیستهای درگیر در جنگ تشکیل می‌شوند، با اختصاص مناطقی به عنوان «مناطق امن» ظاهراً به حمایت اهالی این مناطق در خاک بوسنی - هرزگوین پرداخته‌اند. این مناطق بارها، و در مواردی حتی با نشان دادن چراغ سبز از طرف خود امپریالیستها، مورد هجوم صربها قرار گرفته است. برای نمونه در ماه مه امسال «پطرس غالی» دبیرکل سازمان ملل در مصاحبه‌ای مطرح کرد که، نیروهای سازمان ملل در بوسنی باید از مناطقی که نمی‌توانند کاملاً حفاظت کنند خارج شوند و تنها روی رساندن آذوقه و دارو و حفظ صلح در مرکز بوسنی بین کرواتها و مسلمانان متمرکز شوند. در ماه ژوئیه شهرهای ژپا، سربیتسا و گوراژده مورد حمله نظامیان صربهای بوسنی، با کمک ارتش یوگسلاوی تحت کنترل میلوشویچ، قرار گرفت و هزاران هزار نفر از اهالی این منطقه آواره و صدها نفر ناپدید شدند.

اکنون نیروهای سازمان ملل از این سه شهر خارج و همه جمعیت مسلمان از این شهرها به مناطق دیگر رانده شده‌اند و جای خود را به صربهای بوسنی داده‌اند.

عکس‌العمل نیروهای سازمان ملل جدا از سیاست‌های دول امپریالیستی درگیر در جنگ یوگسلاوی نیست. به علاوه عدم درگیری آمریکا و ناتوان بودن آن از یورش نظامی، به آنطریقی که در جنگ خلیج ۱۹۹۱ انجام داد، نیروهای سازمان ملل را به ناظران "صلح"ی که وجود خارجی ندارد تبدیل کرده است.

از سوی دیگر نمی‌توان اکنون در مقابل فجایی که اینان آفریده‌اند خاموش نشست. باید از کارگران و زحمتکشان یوگسلاوی خواسته شود که بجای نشان رفتن سلاح‌های خود به طرف یکدیگر آنها را به طرف رژیمهای ارتجاعی‌ای نشان روند که آنها را در این وضعیت قرار داده‌اند. باید به آنها اعلام کرد که دشمن اصلی شما رهبران و احزابی هستند که شما را وادار کرده‌اند روی کسانی اسلحه بکشید که تا دیروز منافع خود را از منافع انسان ذره‌ای جدا نمی‌پنداشتید. آنها باید قدرت سیاسی را بدست گیرند و پیوند خود با دیگر اقشار کار و زحمتکش در سراسر منطقه بالکان را برقرار سازند. ■

اوت ۱۹۹۵

ملاحظات بقیه از صفحه ۳۵

شود، بلکه به آنان می‌گوییم که تا زمانی که سازمان اعمال قدرتشان در پس این داستان نباشد، همواره حکام خواهند توانست هر دست‌آوردی را پس بگیرند. همانگونه که در انقلاب ایران کردند، همانگونه که در همه جا میکنند. ما به آنان می‌گوییم که بقول رندی بنام هگل تاریخ سلاح‌خانه‌ای بیش نیست! و اینکه تا زمانی که به نیروی دیگر بجز خود و سازمان اعمال قدرت سیاسی خود دل ببندند، محکوم به شکستند. ما به آنان می‌گوییم که شوراهاشان، نه سازمانی اداری که باید تجلی اراده تاریخی‌شان باشد. وگرنه بر سرشان همان خواهد رفت که بر سر انقلابهای دیگر. ما به آنان نمی‌آموزیم که راه متمدنانه‌ای برای انقلاب هست! ما به آنان می‌گوییم که چاره دیگری نیست بجز سازماندهی انقلابی!

ما میدانیم که توده‌ها نه از روی اختیار، بل از روی اجبار به انقلاب دست می‌زنند. لذا نمیتوانیم به آنان یاد دهیم که انقلاب راهی است هموار و متشکل از چه میتوان کرد. باز هم بگوییم، ما به آنان یاد نمی‌دهیم که چه میتوان کرد! بلکه به آنان می‌گوییم چه باید کرد! گمراه تاکتیکی آخرین لحظه سرمنشا خود را در همین درک یافتن راهی در حیز امکان، یا یافتن راه حلی می‌یابد. برای چنین برخورد تاکتیکی، جنگ امری نیست که حتی به شکست هم میتواند بیانجامد. بلکه تنها تعادلی است که با آرایش مناسب نیروها میتوان در روندی خطی بتدریج به وضعیت بهتر و بهتر منجر شود لذا همین برخورد تاکتیکی در ناپهنگامی‌ها و بزنگاه‌ها تنها به بهبود وضع یا ترجیح بد به بدتر می‌انجامد.

"انقلابی چونان خود واقعیت، اینست وظیفه یک انقلابی"

رزا لوکزامبورگ

۱ شهریور

آنها باید با تمام قوا مخالفت خود را با هرگونه سرکوب اقلیت‌های ملی و نژادی ابراز دارند، بدون اینکه به تأیید و تمجید رهبران بورژوا ناسیونالیست آنها تن دهند.

واضح است که تمام اقلیت‌های ملی و قومی باید بتوانند در مقابل هرگونه سرکوبگری از طرف هر یک از جناح‌های درگیر در جنگ، مسلحانه از خود دفاع کنند. در مورد مشخص بوسنی، این حقیقتی است آشکار که از شروع جنگ تاکنون، علیرغم تلاش بسیار امپریالیستها مبنی بر جلوگیری از دخالت کشورهای مسلمان در این جنگ، رژیمهایی همچون ایران و ترکیه همواره در حال کمک‌رسانی نظامی به آن بوده‌اند. آمریکا در نوامبر سال گذشته اعلام کرد که دیگر از عبور و مرور کشتی‌هایی که از طریق دریای آدریاتیک به یوگسلاوی سابق (در اصل به بوسنی) اسلحه حمل میکنند جلوگیری نخواهد کرد. بهر رو دفاع از منافع مردم جنگ‌زده یوگسلاوی به این بستگی ندارد که چه مقدار سلاح از طرف چه تعداد دلال اسلحه در غرب به رهبران بوسنی و فرماندهان نظامی آنان فروخته می‌شود. سرازیر شدن هر چه بیشتر سلاح‌های نظامی به این منطقه تنها می‌تواند عطش جنگ‌طلبی تمام جناح‌های درگیر را زیاده‌تر کند. انقلابیون باید خواستار استقلال سیاسی همه کارگران و زحمتکشان از کلیه احزاب و جریانات بورژوا ناسیونالیست شوند و بر همبستگی طبقاتی همه کارگران این منطقه تأکید کنند. تنها از طریق بازسازی نیروی توده‌ای آنهاست که می‌توان به مقاومت در برابر استحکام قدرت رهبران فعلی پرداخت و بیرون راندن همه امپریالیستها از منطقه بالکان امکان‌پذیر می‌گردد. در غیاب چنین نیروی سازمانیافته‌ای تمام انرژی توده‌ها در خدمت اهداف ارتجاعی اینان قرار می‌گیرد.

باید برای کارگران و زحمتکشان این منطقه توضیح داد که رهبران و جریاناتی که امروز خود را به امپریالیستها و نهادهای تحت سلطه آنان وابسته کرده‌اند نمی‌توانند در فردای آن چه از یوگسلاوی باقی خواهد ماند منافع آتی و تاریخی کارگران را وجه‌المصلحت گرفته امتیازات بیشتری از امپریالیستها قرار ندهند. هیچ نقش متریقی‌ای برای امپریالیستها و نهادهای وابسته به آنها، همچون سازمان ملل، در این جنگ وجود ندارد. دخالت هر چه بیشتر آنها در این جنگ به هر چه محدودتر کردن پتانسیل توده‌ها در تقابل با وضعیتی که اینان بوجود آورده‌اند کمک می‌رساند. رسالت احزاب و دول بورژوا ناسیونالیست در فردای یوگسلاوی در برقراری نظام سرمایه‌داری در این منطقه و استثمار کارگران و زحمتکشان خلاصه می‌شود. برقراری این نظام البته که به قیمت خونریزی صدها هزار تن از مردم بی دفاع صورت خواهد گرفت.

در شرایط کنونی شکی نیست که امپریالیستها به دنبال هرگونه فرصتی هستند که وضعیتی ناخواسته را به مردم، با هر مقدار فتوحاتی که رهبران نظامی آنها تاکنون بدست آورده‌اند، تحمیل کنند. واضح است که تحمیل چنین وضعیتی تنها به استحکام موقعیت رهبران فعلی و جا زدن آنان به عنوان ناجیان صلح و قهرمانان ملی خواهد انجامید و صد در صد در راستای منافع کوتاه مدت و دراز مدت امپریالیستها خواهد بود. آنها تاکنون نشان داده‌اند که در صورت تحکیم موقعیت هر یک از این رهبران بورژوا ناسیونالیست حاضرند فوراً به تأیید او شتافته و وارد معامله با او شوند. در شرایطی که میلاشویچ و دسته‌های نظامی او به قتل و عام مردم مشغولند، دول انگلیس و فرانسه و آمریکا درصدد کنار آمدن با او و فراهم آوردن وضعیتی هستند که از طریق آن بتوانند هر چه زودتر تحریم خود را از صربستان برداشته و با گرفتن امتیازاتی مسئله بوسنی را به پایان برسانند. اشک تمساحی هم که آنان برای لغو "حقوق بشر" در این منطقه می‌ریزند قبل از اینکه دردی را از توده‌های به فلاکت کشانده شده درمان کند در خدمت استحکام موقعیت همین رهبران ناسیونالیستی است که اکنون پس از هر پیروزی نظامی مدال افتخار به سینه یکدیگر آویزان می‌کنند. این رهبران در بهترین حالت دیکتاتورهای آینده هستند که امپریالیستها اکنون در آستین خود پرورش می‌دهند.

عوام فریبی این رهبران که امروز در یوگسلاوی و دیگر نقاط اروپای شرقی در پوشش خواسته "حق ملل در تعیین سرنوشت خود" منجر به فجایع بسیاری گردیده و تنها آشکار کننده سیمای ضدانقلابی این رهبران و اهداف آنان است.

در یوگسلاوی در سایه فجایع این جنگ مشکل بتوان به عمق تنفیری که در میان اقوام مختلف در این کشور از یکدیگر بوجود آمده پی برد. تنها آینده می‌تواند شدت این مسئله را آشکار سازد. تمام جناحهای درگیر در این جنگ در بوجود آوردن این فجایع سهیم هستند.

تحت چنین شرایطی تمام شالوده جامعه از هم پاشیده شده و هست و نیست توده‌ها در گرو آمل و آرزوهای رهبران مرتجع قرار گرفته است. تمام نیروی طبقه کارگران و زحمتکشان این منطقه در خدمت ماشین جنگی و اهداف ضدانقلابی رهبران ناسیونالیست قرار گرفته است.

تحت چنین شرایطی انقلابیون بر مبنای آمار کشتار و لغو حقوق بشر که از بلندگوهای تبلیغاتی دولی که خود بنیانگذار اصلی چنین جنگی هستند، به نفع یک جناح بورژوازی و بر علیه جناح دیگر موضع نمی‌گیرند. بلکه آنها باید فعالانه به بازسازی نیروی طبقه کارگر در این منطقه پرداخته و خواستار سرنگونی تمام این دول و رهبران ارتجاعی باشند.

اتحادیه‌های کارگری رویگردان از حزب خود؟

(در حاشیه انتخابات ایالتی اخیر در کانادا)

فریدون

اواخر ماه آوریل ۹۵، آقای «باب ری» (Bob Rae) نخست وزیر ایالت «انتاریو»^(۱) از «حزب دموکراتیک نوین»^(۲) (NDP) به اطلاع عموم رساند که انتخاب ایالتی در هشتم ژوئیه برگزار خواهد شد. NDP از طرف اتحادیه‌های کارگری به عنوان حزب کارگر کانادا و همچنین حزب دهقانان خرده پای ایالت‌های غربی تعریف شده بود، حزبی که با پایه وسیع و مستحکم شکی در پیروزی آن وجود نداشت. اما نتایج انتخاباتی ماه ژوئیه نشانگر شکست سنگین و عمیق NDP بود. این شکست در اصل، شکست اتحادیه‌های کارگری کانادا در ارائه «بازوی سیاسی» شان نیز بود. شکستی که اینک نتایج وخیم آنرا کابینه «مایک هریس» (Mike Harris) نخست وزیر جدید از حزب با قطع آخرین دستاوردهای مبارزاتی طبقه کارگر آشکارا به نمایش گذاشته است.

به منظور بررسی علل شکست NDP، مجبوریم بصورت مختصر به جنبش کارگری کانادا و پروسه شکل‌گیری NDP بپردازیم.

به موازات تشکیل «حزب کارگر کانادا»^(۳) CLP در دهه ۱۹۲۰ از طرف کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و برخی فعالین اتحادیه‌ای، دیگر فعالین اتحادیه‌ها درصدد ایجاد یک حزب کارگر بوده‌اند. این تلاش‌های اولیه اما به دلائی به شکست انجامید. از جمله دلایل می‌توان به یکی از عوارض بحران دهه ۱۹۳۰ یعنی سیاست گریزی اتحادیه‌ها اشاره نمود. اتحادیه‌های عمده آن دوره اکثراً متعلق به اصناف کارگران حرفه‌ای و با مهارت بود که در «کنگره» اصناف و کار»^(۴) TLC جمع بودند و همچون «فدراسیون آمریکایی کار»^(۵) AFL مخالف با پشتیبانی از هر حزب سیاسی بودند. همانطور که قبلاً ذکر شد در طول این مرحله از بحران شرایط برای ایجاد یک حزب کارگر مناسب نبود. ولی در عوض شورش‌های توده‌ای دهقانان غرب - در مقابله با بهره‌های بانکداری شرق و صنایع منجر به تشکیل «فدراسیون تعاونی مشترک المنافع» (سوسیالیست دهقانی - کارگری)^(۶) CCF در ۱۹۳۳ شد. روشنفکرانی که دارای ایده‌های سوسیالیستی بودند به آن پیوستند ولی هنگامیکه اعضای «حزب کمونیست کانادا»^(۷) C.P. در ایالت «انتاریو» تلاش نمودند تا بدان ملحق شوند، براحته بیرون انداخته شدند. CCF با اینکه شامل برخی

فعالین اتحادیه‌ها نیز می‌شد، قطعاً حزب طبقه کارگر محسوب نمی‌شد.

این وضعیت عمدتاً در طول دهه ۱۹۳۰ به همین حالت خود باقی ماند. در انتهای دهه، موج بزرگ اعتصاب کارگران صنعتی در کانادا شروع شد. در نتیجه این اعتصابات، چند اتحادیه جدید صنعتی و یک فدراسیون اتحادیه‌ای جدید «کنگره کار کانادا»^(۸)

CCL - با پیروی از الگوی «کنگره تشکلات صنایع»^(۹) CIO در ایالات متحده - پا به عرصه گذاشتند.

«حزب کمونیست کانادا» CP تقریباً در بیشتر اتحادیه‌های کارگری وسیعاً حضور داشته و دارای فعالین زیادی بود که در اتحادیه‌ها و اعتصابات نقش اساسی ایفاء می‌نمودند. برای نمونه می‌توان به موقعیت مستحکم و ریشه‌دار آن در اتحادیه‌های «کارگران ماشین‌سازی متحد»^(۱۰) UAW، کارگران الکتریکی متحد^(۱۱) UE، معادن، بافندگی و نساجی، چرم‌سازی و ملوانان اشاره نمود.

در این دوره اختلافاتی مابین CP و CCF پیش آمد. بدنگونه که از طرف برخی اتحادیه‌ها و فعالین، CCF به عنوان تنها حزب سیاسی و کارگری مطرح می‌شد که این در حقیقت در مقابله با CP بود. اما CCF چیزی بیش از یک حزب طبقه متوسط نبود و CP که شعار حزب کارگری خالص را دنبال می‌کرد با مخالفت با آن و ورود کارگران بدان بود.

همزمان با ورود کانادا به جنگ جهانی دوم و تصویب لایحه قانونی عدم اعتصاب اتحادیه‌ها در طول جنگ، اتحادیه‌های متشکل در CCL و TLC به مانند دیگر اتحادیه‌ها در ایالات متحده با این طرح موافقت نکردند. در واقع آنها نمی‌توانستند. موج تشکیل اتحادیه‌های جدید و اعتصاب همه جا شیوع پیدا کرده بود و اعتصاب کارگران بر سر شرایط کار و دستمزد و همچنین شناسایی اتحادیه‌ها ادامه داشت. پس از اعتصاب عمومی ۱۹۱۹ «وینی پیگ»، مهمترین اعتصاب در ۱۹۴۳ در منطقه کارگری هواپیماسازی مونترال با شرکت بیست و پنج هزار نفر رخ داد. در نتیجه این اعتصاب مابین ۴۴-۱۹۴۰ اعضای اتحادیه مذکور ۲ برابر افزایش یافت.

در ادامه کشمکش‌های CCF با CP بود که CCF موفق شد با جلب حمایت برخی اتحادیه‌ها خود را در موقعیت حزب مخالف رسمی در انتاریو قرار دهد. از ۳۴ عضو انتخاب شده از CCF، ۱۹ تن فعالین اتحادیه‌ها بودند.

یکی از علل قدرت‌گیری CCF ناشی از برخورد ناصحیح CP بود. در حقیقت، «حزب کمونیست کانادا» در نظر نداشت تا کارگران حزبی برای سازماندهی مبارزات کارگری در جهت انقلاب بسازند. بلکه می‌خواست تا توسط یک حزب

کارگری وابسته به خود در توازن قوای نیروهای سیاسی سهمیم بوده و به نوبه خود مطابق با دستورات «کمیترون» سیاستهای مشخصی را اعمال کند. این بویژه مقارن بود با اتخاذ سیاستهای راست‌روانه «کمیترون» به هنگام ورود اتحاد جماهیر شوروی به جنگ جهانی دوم. بند تصویبی «حزب کمونیست» در آلمان خود بوضوح گویای این تغییر به راست می‌باشد: «حمایت از کاپیتالیستهایی که درک می‌کنند می‌توانند و باید با کارگران همیاری کنند. بدین ترتیب در ادامه همین خط‌مشی بود که «حزب کمونیست کانادا» در ۱۹۴۳ به خاطر مقابله با CCF تز «لیبرالها» در انتخابات حمایت نمود. در ۱۹۴۵ با پیروزی متفقین در جنگ، حزب کمونیست کانادا مطابق با دیگر احزاب کمونیست وابسته به شوروی در دیگر کشورها، به تغییر مواضع پرداخته و جبهه متحد CCF و کمونیست‌ها را تبلیغ نمود. بدین گونه در خاتمه دهه ۱۹۴۰ این نتیجه بدست آمد که طبقه کارگر قادر به ایجاد حزب خودش نشد. با پایان جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد، پاکسازی وسیع فعالین کمونیست از اتحادیه‌های

۱- «انتاریو» بزرگترین ایالت کانادا و شامل یک سوم کل جمعیت بوده و جزو مناطق صنعتی محسوب می‌شود.

۲- New Democratic Party که در نتیجه مذاکرات CCF و CLC از ۲۱ ژوئیه تا ۴ اگوست ۱۹۶۱ در «اناوا» به رهبری Tommy Douglas باگرفت.

۳- Canadian Labor Party که توسط جمعی از فعالین TLC در اوائل دهه ۱۹۲۰ ایجاد شده و در ۱۹۲۶ ده هزار عضو در اتحادیه‌های آنتاریو داشت.

۴- Trade and Labor Congress که توسط فعالین اتحادیه‌ای در ۱۸۸۶ در «تورنتو» تشکیل شد.

۵- American Federation of Labor در دسامبر ۱۸۸۶ به رهبری Gompers در ایالات متحده ایجاد شد.

۶- (Farmer- Labor Socialist) Cooperative Commonwealth Federation که در ۱۹۳۲ در «کالگری» باگرفت.

۷- Communist Party of Canada که در سال ۱۹۲۱ در منطقه Guelph تأسیس شد.

۸- Canadian Congress of Labor که در سال ۱۹۴۰ تأسیس شد.

۹- Congress of Industrial Organisation که در سال ۱۹۳۵ ایجاد شد.

۱۰- United Auto Workers که در بهار ۱۹۳۶ به رهبری Homer Martin تشکیل شد.

۱۱- United Electrical Workers

CLC تهدید به کناره‌گیری از NDP نمود. در این دوره، فعلاً CLC می‌توانست با سیخ زدن به حکومت‌های ایالتی NDP آنها را وادار به عقب‌نشینی نماید.

پس از رکود اقتصادی معروف دهه ۱۹۳۰، رکود اقتصادی مهم بعدی از ۱۹۷۹ آغاز و منجر به افزایش مضاعف بیکاری و تورم بی‌سابقه در کانادا شد. کانادا نیز به مانند ایالات متحده بطور عمومی از تعطیلی منابع تولیدی و بویژه صنایع اتومبیل‌سازی ضربه دید.

شرکت‌های اتومبیل‌سازی خواستار باز پس‌گیری برخی امتیازات از کارگران شدند و کمپانی «کرایسلر» در این راه پیش‌قدم شد. رهبری اتحادیه دادن این امتیازات را پذیرفته و با کارگران در مورد ضرورت قبول آنها به بحث پرداخت. کلاً در این مرحله برخی اعتصابات دفاعی منفرد رخ داد که جنبه تهاجمی نداشتند. اما مشکل اتحادیه‌ها زمانی در هم و بیشتر شد که شرکت‌ها بدنبال بازپس‌گیری امتیازات اولیه، امتیازات دیگری را نیز طلب نمودند. اکثریت اتحادیه‌ها همچون «اتحادیه اتومبیل‌سازی» UAW - به رهبری (باب وایت) که به اصطلاح به جناح رادیکال تعلق داشت - خود را در مقابل کارگران عصبانی و ناراضی یافتند. رهبریت اتحادیه، زیر فشار توده کارگران، مجبور به سازماندهی مبارزه بر علیه امتیازات داده شده، گرفته و به دستاوردهایی نیز رسیدند. جالب اینکه شعبه کانادایی UAW در مقایسه با آنچه که کارگران در ایالات متحده بدانها دست یافتند، دستمزد و مزایای بیشتری کسب نمودند. «باب وایت» بر علیه «کرایسلر» یک اعتصاب ۶ هفته‌ای برای انداختن و امتیازاتی را کسب نمودند. مجدداً دو سال بعد GM را با فشار به موافقت با افزایش دستمزدها واداشتند.

پاسخ سیاسی اتحادیه‌ها

در طول دهه ۱۹۸۰، شرکت‌ها تعطیل شده و کارخانجات به تدریج ناپدید می‌شدند، همراه با تداوم این بحران اقتصادی، مبارزجویی کارگران نیز افزایش می‌یافت.

در مقابله با این وضعیت، اتحادیه‌ها یک راه حل سیاسی دو سویه ارائه دادند. یک سمت این فلش،

وضعیتی شروع به فعالیت برای کسب رفاه‌های محدود نمودند که مصادف با دوره رشد اقتصادی بوده و طبقه بورژوا مایل بود به ازای داشتن استثمار در محیط صلح‌آمیز مقدار ناچیزی هم بپردازد. اصلاحیه معروف به Medicare که CCF در ۱۹۴۴ به تصویب رسانیده بود، امتیازی شد برای NDP در حالیکه این نوع سیستم درمانی و بهداشتی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در طول حکومت لیبرال‌ها نیز وجود داشت. به هر حال اینگونه رفاه‌های مشخص، امتیازی بود برای حزب جدیدالتأسیس تا خود را در بین توده مردم و کارگران مقبول سازد.

اوایل دهه ۱۹۷۰ با آغاز یک مرحله مبارزاتی کارگران مشخص می‌شود. این مبارزات در ادامه تلاش‌های دولتهای ایالتی و کمپانی‌ها در مقابله با واگذاری امتیازات بیشتر به طبقه کارگر و پس گرفتن برخی از آنها رخ داد. در ۱۹۷۵ نخست وزیر وقت کانادا «پیر الیوت ترودو»^(۱۳) که رهبری «حزب لیبرال» را نیز بر عهده داشت طرحی مبنی بر کنترل افزایش دستمزد روزانه و سالیانه را پیش کشید. اکثر اتحادیه‌ها در اثر فشار توده‌های کارگر به مخالفت با این طرح پرداختند و اقدامات اعتراضی پراکنده نیز صورت گرفت. بالاخره یک اعتصاب عظیم در

de Havilland Aircraft شکل گرفت و با پیروزی خود، این طرح را بی اعتبار نمود. در این مرحله از خودجوشی مبارزاتی کارگران، بورکرات‌های اتحادیه‌ای تصمیم گرفتند تا وزارتخانه سه جانبه رسمی شامل نمایندگان دولت، کمپانی‌ها و اتحادیه‌ها - Labor board - را تشکیل دهند. این مورد در سطح ایالتی عملی شد اما با برخورد سرد دولت فدرال مواجه شد.

از آنجایی که لیبرال‌ها مسئله کنترل دستمزدها را مطرح کرده بودند، CLC نمی‌توانست دوباره به نفع آنها فراخوان بدهد و رأی جمع کند. در حقیقت برای CLC انتخاب دیگری نمانده بود جز NDP و بدین‌گونه اتحادیه‌های موجود در CLC دوباره شروع به بازسازی NDP نمودند. این مرحله، نقطه چرخشی بود اجباری در جدی گرفتن NDP و کار بروی آن. کمک مالی بیشتری در اختیار آن قرار داده شد و برنامه‌های آموزشی در تبلیغ عضوگیری برای آن ترتیب دادند. رهبران CLC، پست‌ها و مواضع اجرایی NDP را در اختیار گرفتند. در انتخابات فدرال ۱۹۷۹، CLC احساس مسئولیت بیشتری کرده و دست به جمع‌آوری آراء برای NDP نمود. ولی با تمامی این تلاش‌ها نتایج زیادی کسب نشد و آراء کمی از آن NDP گشت، از نظر تشکیلاتی و ساختاری چیزی از دست نداد و از نظر سیاسی هم چیزی بدست نیاورد چرا که قبلاً علیرغم برخی اشارات نامعلوم به «آینده‌آل‌های سوسیالیستی» نشان داده بود در کدامین طرف قرار دارد. NDP در دو ایالت غربی که در قدرت بود قبلاً به موافقت با طرح لیبرال‌ها مبنی بر کنترل دستمزدها برخاسته بود و

کارگری شروع شد. اتحادیه‌هایی که توسط کمونیست‌ها راه افتاده بود ایزوله و نابود شدند. این پاکسازی و تعرض، جنبش کارگری را در افول و تنزل فرو برد. این وضعیت به تضعیف CCF نیز منجر شد. اعضای اتحادیه‌های متشکل در آن از پنجاه هزار نفر در ۱۹۴۳ به شانزده هزار نفر در ۱۹۴۹ رسید. در نتیجه تضعیف CCF بود که «حزب لیبرال» رأی زیادی از اعضای آنرا از آن خود کرد. تا دوره انتخاباتی بعد در ۱۹۵۸، CCF در یک پس‌روی فاجعه‌بار قرار داشته و در خطر محو شدن بود.

پیدایش «حزب جدید»

رهبران اتحادیه‌هایی که از دهه ۱۹۴۰ جان سالم به در برده بودند تا اواخر دهه ۱۹۵۰ در فکر ایجاد حزب طبقه کارگر نبودند. ولی زمانیکه رهبریت CCF با شرایط وخیمش در جستجوی راهی برای نفوذ در شهرها و مناطق صنعتی بود و به رهبران اتحادیه‌ها نزدیک شد، آنان آماده حمایت از CCF شدند.

اتحادیه‌ها تا آن موقع تا آن حدی دوباره رشد کرده بودند که روی اقدامات سیاسی خود حساب کنند و کمی قبل از اتحاد AFL و CIO و تشکیل AFL-CIO در ایالات متحده، دو فدراسیون صنعتی برخی اتحادیه‌ها، «کنگره کار کانادا»^(۱۴) CLC را تشکیل دادند.

بعداً در نتیجه مذاکرات CLC و CCF، موافقت شد تا «حزب دموکراتیک نوین» NDP تأسیس شود. در مجمع مؤسس آن، اتحادیه‌ها که در حدود یک سوم نمایندگان را شامل می‌شدند به ایجاد NDP کمک نمودند ولی تلاش ناچیزی در جمع‌آوری آراء انتخاباتی برای آن نمودند و در واقع همچنان ارتباط غیر رسمی خود را با «حزب لیبرال» - که بیشتر کارگران بدان رأی می‌دادند - را داشتند. در این موقعیت، NDP در انتاریو و شرق کانادا در طول دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ضعیف به نظر می‌رسید.

وجود NDP برای رهبری محافظه‌کار اتحادیه‌ها - که در فکر مقابله با کاپیتالیست‌ها و دو حزب سیاسی عمده آن نبودند - چندان بد نبود چرا که می‌توانستند از آن به عنوان اهرم فشار بر «حزب لیبرال» - که از لحاظ سیاسی با آن شباهت داشت - استفاده کرده و امتیازاتی بگیرند. NDP علیرغم برخی اشارات مبهم به سوسیالیسم، یک حزب نوگرا بود که ریشه در طبقات متوسط داشت. NDP نیز همچون نیاکان خود CCF، به یک حزب منطقه‌ای (نه سراسری) تبدیل شده و عمدتاً در ایالت «ساسکچوان» در قدرت بوده و در ایالت‌های «آلبرتا»، «مانیتوبا» و «بریتیش کلمبیا» حضور قدرتمند داشت.

باید در نظر داشت این حکومت‌های ایالتی در

۱۲- Canadian Labor Congress که در ۲۳ آوریل

۱۹۵۶ در «تورنتو» پسا گرفت.

۱۳- Pierre Elliot Trudeau که بعنوان یک

ژورنالیست رادیکال در ایالت Qubec در ۱۹۶۵ از NDP

روی برگرداند و به «حزب لیبرال» پیوست و سپس در ۲۲ ژوئن

۱۹۶۸ حیزش را به قدرت رسانید.

صدد تشکیل آن و به قدرت رساندنش می‌باشند چه خواهد بود. اتحادیه‌ها می‌توانستند از این شکست اجتناب کنند اگر حزب واقعی خود کارگران را تشکیل می‌دادند. حزبی که بجز منافع طبقه کارگر مشغله دیگری نداشته باشد و در صدد سازماندهی کارگران در مقابله با حکومت مدافع بورژوازی بر آید. حزبی که کارگران را فراتر از چهارچوب و افق این اتحادیه‌ها برده و تنها در فکر چانه‌زدن برای کسب چند رفرم موقتی نباشد. حزبی که هدفش تصرف قدرت سیاسی و استقرار عدالت اقتصادی و اجتماعی است.

منابع مورد استفاده:

Class Struggle No. 8 - ۱

Working People (Canada) Desmond-۲

Morton 1990

دیدگاه سوسیالیسم انقلابی

گاهنامه بحث و مطالعات مارکسیستی

شماره ۱

● در باره حزب پیش‌تاز انقلابی

م. رازی

● شوراها و حزب در انقلاب پروتری

لئون تروتسکی

● نقد بر نامه سوسیالیست‌های انقلابی

ج. رامین

● کمونیسم و سندیکالیزم

لئون تروتسکی

● حزب کارگران برزیل و رفرمیسم

نبرد طبقاتی

شماره ۲

● «نوآوری» یا اصلاح‌گرایی؟

م. رازی

● آیا مارکسیسم مرده است؟

حمید حمید

● در باره بحران کنونی

امپریالیسم

ج. رامین

● ایستایی و پیشرفت مارکسیسم

روزا لوکزامبورگ

● موضوعیت کنونی مارکسیسم

بری شپارد

● در مورد «بحران مارکسیسم»

لئون تروتسکی

تا حزب شماره اول در کانادا، سردهسته در حکومت‌های ایالتی و نخستین حزب سوسیال دمکرات در قدرت در آمریکای شمالی باشد.

ولی به همان سرعتی که رشد کرده بود، خود را از اعتبار انداخت. حکومت‌های ایالتی NDP در «انتادیو»، «بریتیش کلمبیا» و «ساکسچوان» همچون دو حزب بورژوازی دیگر به مقابله با قوانینی برخاستند که قبلاً ادعای حمایت از آن کرده بودند. NDP حزب کارگر اتحادیه‌ها نامیده می‌شد و اتحادیه‌ها، مواضع اجرایی آن را در دست داشته، یک چهارم نمایندگان آن را در مجامع عمومی تشکیل داده، یک چهارم بودجه آنرا تأمین نموده، در انتخابات آن کاندیدا معرفی نموده و برای جمع‌آوری آراء برای NDP سازماندهی می‌کردند.

تلاش بسیاری به عمل آمد تا اقدامات «باب ری» به حساب خود وی نوشته شده و حزب را از این خطاها مبرا کنند. حزب به دو جناح تبدیل شد و جناح به اصطلاح رادیکال به سرزنش جناح مقابل پرداخت. از نقطه نظر مارکسیستی این امر مشخص بود که وجود جناح به اصطلاح رادیکال یک حزب سوسیال دمکرات در مواقع بحرانی همیشه به عنوان سوپاپ اطمینان کار می‌کند. همچنانکه خود حزب سوسیال دمکرات در یک حکومت بورژوازی بدینگونه هویت وجودی کسب می‌کند.

اتحادیه‌ها نیز در موقعیتی نبودند تا از NDP بپروند چرا که افقی فراتر از آن نداشتند و از آن در عذاب هستند که NDP در قدرت چرا حتی به همان چند وعده انتخاباتی خود عمل نمی‌کند.

اما با تمامی اینها، نارضایتی کارگران در CLC شکاف ایجاد نمود. اقلیت اتحادیه‌ها تحت رهبری اتحادیه فلزکاران به پشتیبانی خود از NDP ادامه دادند و اتحادیه ماشین‌سازی همراه با اتحادیه‌های بخش خدمات دولتی حمایت خود را پس گرفتند، گرچه در سطح سیاسی چیزی برای عرضه به طبقه کارگر نداشتند.

نتیجه عملکردهای NDP یکبار در انتخابات فدرال ۱۹۹۳ نشان داده شد. زمانی که حامیان آن به طرف دو حزب دیگر رفتند و بار دیگر در انتخابات ماه ژوئیه ۹۵ که NDP کمتر از ۷ درصد آراء را از آن خود نمود، یعنی تقلیل ۶۳ کرسی به ۶ کرسی در پارلمان کانادا و از دست دادن تمامی کرسی‌های پارلمانی در مرکو کانادا. همچنین موقعیتی را بعنوان یک حزب رسمی در «انتادیو» از دست داد. بدین ترتیب آخرین ضربه بر پیکر فرتوت NDP در ژوئیه ۹۵ وارد آمد و «مایک هویس» از «حزب محافظه‌کار» زمام امور را بدست گرفت تا به قلع و قمع آشکار توده‌های زحمتکش بپردازد.

از روز نخست آشکار بود حزبی که اتحادیه‌ها در

مقابله با «قرارداد تجارت آزاد» (FTA) بود و سمت دیگر به قدرت رساندن NDP در انتخابات بعدی.

FTA که نخست مابین ایالات متحده و کانادا منعقد شد و از ۱۹۸۹ به اجراء در آمد (سپس چند کشور دیگر از آمریکای شمالی بدان پیوستند و به «تفتا» NAFTA تغییر نام داد) مطمئناً ضربه‌ای بود بر کارگران کانادایی و همچنین کارگران ایالات متحده. از آنجایی که کانادا به مدت طولانی تابع شرکتهای سرمایه‌گذاری و تجاری ایالات متحده بوده طبیعی است اگر کارگران کانادایی تمامی مشکلات را ناشی از آن بدانند. در این میان، اتحادیه‌ها نیز فقط راه حل ناسیونالیستی بدون پاسخ ارائه داده‌اند. به همین گونه مسئولین اتحادیه‌های AFL-CIO در آمریکا نیز همان عذرهای موجه بر علیه FTA و بیکارسازیهای کارگران آمریکایی را متوجه کانادا نموده و کارگران در دو طرف مرز به نگوشت و متهم نمودن همدیگر واداشته شدند. این شیوه و راه حل مقابله و در کل مخالفت با FTA در حقیقت به نفع کمپانی‌هایی تمام شد که در هر دو طرف مرز مشغول استثمار کارگران و از بین بردن مشاغل و حمله به کارگران هستند.

از طرف دیگر، از آنجایی که هنوز NDP به قدرت نرسیده بود و فرصت بی اعتبار نمودن خود را نداشت، دومین بخش استراتژی سیاسی اتحادیه‌ها در به قدرت رساندن NDP خلاصه می‌شد. آنها مدعی بودند که با به قدرت رسیدن NDP، موج خصوصی‌سازی‌ها، تعطیلی کارخانجات، کاهش و قطع مزایای برنامه‌های اجتماعی به پایان خواهد رسید.

اما در برخورد با وضعیت دهه ۱۹۸۰، NDP در قدرت در جهت راست به شنا پرداخت. رهبریت آن تمامی برنامه‌های شباهت‌دار «سوسیال دمکراتیک» را به کنار گذاشته و از کاهش بودجه به حساب کارگران حمایت نمودند. NDP هرگز خواست اتحادیه‌ها مبنی بر لغو FTA را پیش نبرده و اساساً در محدوده‌ای نبود تا بخواهد با خواستهای بورژوازی و دولت کانادا مخالفت نماید.

NDP یک حزب معترض کارگری با نکات مبهم سوسیال دمکراتیک معرفی می‌شد که قرار بود در پس دو حزب دائمی «محافظه‌کاران» و «لیبرالها» در انتخاب سوم باشد. اما همانگونه که قبلاً خلاصه‌وار گفته شد از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ آغاز به رشد نمود تا سرانجام در انتخابات ایالتی انتاریو ۱۹۹۰ به قدرت رسید و در ۱۹۹۱ در «بریتیش کلمبیا» و «ساکسچوان» نیز به قدرت رسید. شمارش آراء حمایت چهل درصد از رأی دهندگان سراسر کشور را از NDP نشان داد. NDP در موقعیتی قرار داشت

علماء در اعلامیه‌ها.

حمید حمید

۱

انقلاب مشروطیت ایران نیازمند یک تاریخ تحلیلی علمی است و واگویی آن بیشتر نیازمند باین نکته‌ی مهم است که به راستی و نه بر راستای دیدگاه یا دیدگاه‌های شخصی جایگاه نیروهای واقعی درگیر در آن روشن گردد و پیشاهنگان و حاشیه‌نشینان از یکدیگر متمایز گردند و جان بر کفان بی‌انحراف و فعالان استوار از آنانی که به گمان مال و با قصد حیل و مثال به نهضت پیوستند در مقام واقعی خود به بررسی گرفته شوند.

دیر هنگامی است که در باب انقلاب مشروطیت نوشته می‌شود و اسناد کوتاه و بلند و صادق و ناصادقی در این باره از زوایای کتابخانه‌ها و آرشیوها و بایگانی‌ها بدست انتشار سیرده می‌شود. اما در کمتر از این همه نوشته نمونه‌ای را می‌توان یافت که به جایگاه «مردم» یعنی به توده‌ها و نیروهای واقعی آن رویداد چنان که شایسته‌ی آنان است توجه به عمل آمده باشد.

عدم صلابت داوری و فقدان عدالت تحقیق در غالب تواریخی که به انقلاب مشروطیت اختصاص دارد تمامی بدنه‌ی تحلیلی اینگونه آثار را با واقعیت متناقض ساخته است. رویکرد صاحبان این تواریخ نسبت به روحانیت شیعه و علماء و جایگاه آنان در آن رویداد بزرگ تاریخی در مقایسه با اسنادی که از دست اندرکاران فعال در آن انقلاب باقی مانده، یعنی که مفاد اعلامیه‌ها و شبنامه‌ها یکی از موارد آشکار چنین تناقضی است. این نکته بخوبی مؤید این حقیقت است که بر خلاف رای شایع مبنی بر زعامت علماء در پیگیری و پیروزی انقلاب و اصالت عمل آنان در استقامت و استواری و هم اعتماد توده‌ها به آنان، نقش آنان در این جهات نه تنها ویرانگر و بند و بست‌مآبانه بوده است بلکه در موارد بسیاری از اعتماد مردم نیز برخوردار نبوده‌اند و این حقیقتی است که مفاد بسیاری از اعلامیه‌ها و شبنامه‌های آن دوران حکایت صریح و روایت ملیح آن است.

گفتگو از دورویی علماء و سیاست کج‌دار و مریز آنان در نهضت‌های مردمی مردم ایران نکته‌ای نیست که تنها به انقلاب مشروطیت محدود باشد. واقعه‌ی ژری نمونه‌ی گویای دیگری از این دست است. در آن ماجرا، در شرایطی که بخش‌های وسیعی از مردم و حتی کسانی از درون حرم سلطان به هواخواهی از آرمان تحریم تنباکو به مثابه بهانه‌ای برای پیکار با سلطه‌ی خارجی بسیج شده بودند به اعتراف اعتمادالسلطنه، «وزیر مختار انگلیس می‌گفت سید عبدالله بهبهانی در حضور خود من قلیان می‌کشید و می‌گفت این حکم میرزای شیرازی ساختگی است و بهترین ادله‌ی او این بود که من از مجتهد و

مجتهدزاده‌های ایران هستم قلیان می‌کشم، بنابراین آنها که ترک کرده‌اند مسئله پلشکی است و محض عداوت با انگلیسها و امین‌السلطان است» (۱).

فریدون آدمیت در توضیح از این تفاف مینویسد «در جماعت علماء بودند کسانی که پوشیده یا آشکار خود را مکلف به پیروی آن فتوا (فتوای شیرازی) نمی‌دانستند. از این کسان در پایتخت سید عبدالله بهبهانی، سید علی‌اکبر مجتهد تفرشی و ظهیرالاسلام امام جمعه را می‌شناسیم، خاصه بهبهانی که در سفارت عثمانی سیگار کشید و تا آخر داستان در مخالفت با جمهور پایدار ماند» (۲) علاوه بر این نکات امین‌السلطان یکی از مجتهدان را که آدمیت او را سید عبدالله بهبهانی می‌نویسد به خانه‌ی مدیر انگلیسی دخانیات فرستاد که در بر داشتن مسئله توتون و تنباکو صحبت بدارد. مجتهد همانجا سیگار کشید و تعهد سپرد که کار را بر وفق مراد کپانی پیش ببرد و رشوه‌ای هم برای خود و محررش از مدیر رژی پذیرفت» (۳).

از اعتراف به این واقعیت نمی‌توان گذشت که در میان خیل علمایی که به هر مقصود به انقلاب پیوسته بودند کسانی را نیز می‌توان یافت که تنگاتنگ در کنار مردم قرار داشتند و از آغاز تا پایان به بهای جان خویش از آرمانی که مردم برای آن سر نهاده بودند پیروی کردند، در نبرد شرکت جستند و مصائب فراوانی را نیز تحمل کردند. از میان این گروه معدود می‌توان از شیخ علی اصغر لیل‌والی، ضیاءالعلماء، شیخ سلیم و شفاءالاسلام تبریزی آن شیخی شهید نام برد. اما حضور بیدار دلانه‌ی این گروه نمی‌تواند بر سالوسی کسان دیگری که بناحق قهرمانان مشروطیت لقب گرفته‌اند و در واقع امر از اعتماد صادقاته‌ی مردم برخوردار نبودند، سهل است در این پیوستن هواهای دیگر داشتند پرده استار کشد.

امر تفاف مقوله‌ای نبود که علماء تنها در عمل با روح و آرمان هواخواهان مشروطیت از خود بروز دهند. بلکه واقعیتی بود که در درون خود آنان بر سر ریاست نیز حاکم بود. زمانی که شیخ فضل‌اله نوری بتصریح عنوان می‌کند که «نه من مستبد بودم، نه سید عبدالله مشروطه‌خواه و نه سید محمد» (۴) و یا زمانی که ناظم‌الاسلام کرمانی تصریح می‌کند که «آقایان بهبهانی و صدر (صدرالعلماء) رسیدن به مقصود را به ریاست خود می‌دانند و در رسیدن به آن مقام کوشش می‌نمایند» (۵) در واقع انگشت بر حقیقتی انکارناپذیر می‌گذارد.

آنچه که در تسمیم این اشارات می‌توان افزود اینست که اگر چه نوری با هواهای دیگری «مشروطه و مشروعه» را ساز کرد، اما دمسازی بهبهانی با مشروطیت از زیرکی سالوسانه‌ای مایه می‌گرفت. «زیرکی سید در این بود که به همه احوال خود را با مشروطه‌خواهی که روح زمانه بود دمساز می‌ساخت، اگر چه انگیزه‌ی باطنی‌اش کسب ریاست

بود. مفاد گزارش یک عضو انجمن مخفی که مأمور فراخوانی سید عبدالله به نهضت بوده است به «اجزاً و اعضاً» انجمن مؤید این نکته است که قصد اولیسه‌ی بهبهانی در پیوستن به نهضت مشروطه‌خواهی نه فهم و نه دلبستگی او به آرمانهای آن نهضت بلکه «عدم صفای» او با عین‌الدوله بوده است. «جناب معظم (یعنی سید عبدالله بهبهانی) با عین‌الدوله صفای ندارد. بهانه‌ای که بدست آمده منتج به مقصود خواهد بود» (۶).

وجود چنین حال و هواهای نفسانی، دورویی و جدا سری فرد پرستانه‌ای که بر چنین کسانی و از جمله و بیشتر بر بهبهانی غلبه داشت پس از کودتای محمد علی میرزا و بمباران مجلس و گریز و خانه‌نشینی علماء، سید محمد طباطبایی یار و همراه بهبهانی را بر آن داشت تا آنچه را که در باره‌ی آن هم‌رمز خویش در دل می‌اندیشید بر زبان آورد. «این آقا سید عبدالله پدر مرا و خودش را و مردم را سوخت. مرا آلت اجرای خیالات خود کرد، مقصودش سلطنت بود نه حفظ مشروطه و مجلس» (۷) چنین کلامی اگر چه مؤید واقعیتی مسلم در باب بهبهانی است، اما با توجه به عقبه‌ی جمله به معنای آب تطهیری برای طباطبایی نیست، سهل است خود مؤید زبونی و هراس او از استبداد و لزوم - تذبذب و نااستواری اوست. «جماعتی آمدند نزد من که اذن بدهید برویم به طرفی و یا ما را خودتان ببرید نزد شاه که فتنه خوابیده شود. من هم اذن دادم و گفتم خودتان بروید. این آقا سید عبدالله مانع شد» (۸) علماء و توابعین پس از کودتا و به در یوزه رفتن آنان به دربار و سرای مستبدین خود یکی از نشانه‌های صریح جدایی این جماعت از توده‌های ستم کشی است که جان و مال خویش را به پای مشروطیت نهادند. ضعف و ترلز و جان ترسی که از آن جماعت پس از کودتا بمنصه‌ی ظهور رسید بر تمامی مداخلیهایی که تاریخ‌نویسان مشروطیت نسبت به آنان بعمل آورده‌اند خط بطلان می‌کشد. بحرالعلوم کرمانی که در ایام مبارزات مشروطه‌خواهی «خود را قاتل شاه می‌دانست و به این خیال شب را می‌خوابید» (۹) چنان به تملق و چاپلوسی «استبداد» پرداخت که ناظم‌الاسلام پس از ذکر نام او عبارت «لعتاله علی المتافقین» را می‌آورد. هم او از زبان صحه‌الدوله نقل می‌کند که «من شرافت آقا سید عبدالله را هیچ وقت کم و کسر ندیدم مگر وقتی که دیدم افتاده بود پای شاه را بیوسد و شاه مانع شد، عقب رفت و فرمود: این چکار است که می‌کنید؟ ... التماس و عجز خیلی کرد.... آقا میرزا ابوالقاسم گفت: نزد سپهسالار هم خیلی التماس کرد که مرا به احترام حرکت دهید و این حرکات از سید بعید بود» (۱۰).

همه‌ی آنچه که گفتم صفات نامطلوب دیگری را که علما به آنها متصف بودند و با چنان اوصافی در

می نمایند. چیزی که در میان نیست رضای خداوند و خدمت بشر یا حفظ وطن، یا ملاحظهٔ توهم، یا غیرت یا قنوت است و غافلند از اینکه نزدیک است عقاید مردم به کلی از آنها قطع شود.» (۱۸)

استمرار مکاتبات و توزیع اعلامیه‌ها و تشجیعی که از سوی مردم در جهت کشاندن علما به میدان مبارزه به عمل می‌آمد بناچار پاره‌ای از آنان را دودوله برانگیخت ولی حدود مطالعاتی که مردم در مبارزه‌ی خویش عنوان می‌کردند با نیات آنان توافق نداشت و در حقیقت با تنگ حوصلگی عقیدتی و جان ترسی و مماشات آن علما سازگار نبود. واکنش گروه‌ها در قبال اعلامیه‌ی آبکی علما بر شاه و صدراعظم که ضمن آن تنها انفصال نوز خواسته شده بود بروشنی از این واقعیت حکایت می‌کند. «هیئت ملیهٔ اسلامی» که از موضوع محدود اعلامیه‌ی علما به خشم آمده بودند طی نامه‌ای که صورت اعلامیه داشت تصریح کردند که: «خوب بود در عریضهٔ مستدعیات ذکر تعدیات حکام می‌شد، ذکر ندادن مواجب سرباز می‌شد، ذکر رفع احتکار گندم می‌شد، قدغن نبردن برنج و روغن به خارجه می‌شد، ذکر جلوگیری از تعدیات قونسولها و وزیر مختارهای خارجه از این رعایای بیچاره می‌شد، نه به آن نحوی که نوشته شده است.» (۱۹)

حرکات نمایشی علما که پس از واقعه‌ی ملک تجار در پانزدهم شوال ۱۳۲۳ به مهاجرت آنها به عبدالعظم انجامید و ضمن ملاقات و بند و بست پسران آشتیانی، سید محمد طباطبائی، صدرالعلما و داماد بهبهانی با اتابک به اخذ وعده‌ای میان تپی سرانجام یافت نتوانست به استواری امید و پیوند باطنی مردم با آنها مدد کند و لذا در هنگامی همان بند و بستها، طی مشروح‌های که از سوی جماعتی بنام «ندای فرشتهٔ بشری» انتشار یافت تأخیر پیروزی به دورویی علما معلق گردید و ضمن آن تصریح شد که:

«عامه‌ی مردم از چند سال به این طرف بالمره به ملاحظه‌ی وارونه گویی و عاظ و روسای روحانی از حقوق بشری و وظیفه‌ی آدمیت خود مهجور و هزاران فرسخ دور مانده‌اند.» (۲۰)

در همین اعلامیه بدون آنکه نام خاصی ذکر شود به تمهیدات «آقازادگان» در بند و بست با دربار و استبداد اشاره شده و چنین آمده است:

«... در این یکی دو سال آخری هم که بعضی سر از بالین خواب خرگوشی برداشته به ندای فرشته غیبی به هلاکت و فلاکت نژاد خود و اخلاف خود ملتفت شده‌اند. چهار نفر از روسای حیوانات بی اتفاق که دو نفر آنها با مندیل سیاه و دو نفر با غریب سفید که همیشه از دین عری و از اسلام بری بوده و برای آزادی مذموم و تعیش موقتی موهوم و مختصر منافع معلوم خود بذر نفاق و شقاق در مزارع قلوب پاشیده، هر یک به مناسبت حال امروزی خود با معمرین زن طبعان و مدمقین پست فطرتان بی خرد اولیای امور دیوان هم دست گردیدند.» (۲۱)

صفات و نقشی که علمای شیعه می‌توانستند و توانستند در ارتباط و مشارکت در نهضت‌های مردمی از آن برخوردار باشند و به ایفا و ابراز آن اقدام کنند.

۲

با تمامی صحت اقوالی که آوردیم و آنچه که در دیگر اسناد وجود دارد، مرا قصد از نوشتن این وجیزه اشارت بدانها نبود، اگر چه از باب مدخل برای ورود ضرورت داشت. آنچه که من در این نوشته هدف قرار داده‌ام بر کنار از گزارشها و تفاسیر و اقوال مورخین مشروطیت مفاد پاره‌ای از اعلامیه‌هایی است که در آن روزگار آشکار و نهان از سوی افراد، گروه‌ها، جمعیت‌ها و دیگر جماعات نشر یافته است و در آنها بوجه صریح و یا ملیح به تلقی مردم از روحانیت اشاره رفته است. در این هدف نیز جز آنکه به رویه‌ی اهم فی‌الاهم اقتدا کنم چاره‌ای نیست.

حرکات اعتراضی مردم و خلافت‌خوانی‌های پیدا و پنهان جماعتی که جای علیه سلطنت و ایادی آن از آغاز سلطنت ناصرالدین شاه نخست در تهران و پس آنگاه در ایالات دیگر کشور بروز و ظهور می‌یافت از سال ۱۳۰۱ شکل ویژه‌ای بخود گرفت و انگیزشها و راه بندهای معترضان بر شاه و زعمای حکومت به انتشار شبنامه‌ها و اعلامیه‌های بسیاری بدل شد. در کوی و برزن خاصه در ناحیه‌ی ارگ مکر کاخ شاهی اورا قی در دشنام‌گویی به دولت و نکوهش کماشتگان حکومت از بابت ظلمی که بر مردم روا می‌داشتند پخش می‌شد. نطفه‌های اصلی عدم اعتماد توده‌ها به علما نیز در حقیقت در همین دوران و خاصه در بیان نااستواری آنان در مبارزه‌ی مردم علیه نوز رئیس بلژیکی گمرکات انعقاد یافته بود.

سکوت علما در قبال خواست جدی مردم، که به بهانه‌ی عدم حضور ناصرالدین شاه در کشور و سفر او به اروپا اعمال می‌شد و پافشاری آنان در پیشگیری از هر گونه حرکت اعتراضی توسط مردم، گروه‌های مختلفی از مردم را به اصالت عمل روحانیون مشکوک ساخته بود و بهمین لحاظ درست در ۲۳ شهر شعبان ۱۳۲۳ که ناصرالدین شاه از سفر فرنگ بازگشت اعلامیه‌ای با طریق چاپ ژلاتین و از سوی گروهی که خود را «هواخواهان ملت» نامیده‌اند و در تعقیب اعلامیه‌ی پیشتری که در کوچه و بازار و کاروانسراها انداخته شده و در آن از عدم واکنش «حجج اسلام نجف» گله شده بود انتشار یافت. در این اعلامیه برای نخستین بار کلماتی خشن نسبت به علما بکار برده شده و ضمن آن چنین آمده بود.

«این است حال و روز وزری پایتخت سلطنت، ظلم حکام در بلاد، چاره منحصر است به اقدامات مجذانه علمای اعلام که بر حسب غیرت مسلمانی جلو افتاده تا مردم متابعت نمایند، عقب آنها باشند. افسوس! که آنها همه به اغراض شخصی رفتار

لباس مطهر روحانیت نهضت آزادی‌خواهی مردم را آلوده ساختند شامل نیست. ناظر بر چنان صفاتی است که صاحب «تاریخ بیداری ایرانیان» پس از ابراز تأسف از شکست نهضت و پیروزی کودتای محمد علی میرزا به مقاسدی که از سوی عواملی در درون نهضت راه یافته بود اشاره می‌کند و آنگاه می‌افزاید:

«خیلی افسوس خوردیم که مردم قدر این نهضت را ندانسته کاری نکردند که بتوان عذری خواست. آن از خیانت و کلا و آن رشوه خواری سید عبدالله، آن از افاده‌های آقازاده‌ها، که همگی دست بدست هم داده و پدر مردم را سوخته. آنچه که آقا سید عبدالله از جهان شاه خان گرفته است هشتاد هزار تومان نقد و مقداری روغن بوده است. همین رشوه‌ها و همین پولهایی که از مردم گرفتند و حقوق مردم را زدند، تیول را باز گردانیدند... این است که امروز مردم نمی‌توانند اسم مشروطه را ببرند... آقا سیدعبداله محض اغراض شخصی خود مشروطه و ملت ایران را از دست داد.» (۱۱)

رویه‌ی رشوه‌خواری بهبهانی نکته‌ای است که اسناد دیگری نیز به آن اشاره کرده‌اند. چرچیل منشی شرقی سفارت انگلیس و مارلینگ در مکتوبات خود به سر ادوارد گری در ژانویه ۱۹۰۸ در مقام توضیح ماجراهایی که در مجلس می‌گذرد می‌نویسد: «رئیس مجلس (احشام السلطنه) علناً آقا سید عبدالله مجتهد بزرگ را خائن و در حقیقت مرتجع نامید و بیباکانه فساد اعمال مجتهد مزبور را بیان نمود.» (۱۲) مارلینگ از ذکر این نکته در نمی‌گذرد که مدتی است مردم «نسبت بی تدینی به آقا سید عبدالله» می‌دهند و چرچیل به رشوه‌خواری او اشاره می‌کند. (۱۳) کاساکوفسکی نیز به رشوه قابل توجهی که روسها به سادات می‌پرداختند تأکید می‌کند. (۱۴) علاوه بر آنچه که انحصاراً به بهبهانی ارتباط می‌یابد، تعلیق اعمال ظاهراً مشروطه‌طلبانه‌ی علمای شیعه بر منافع شخصی، فساد و درویی آنان در اسنادی از آنگونه که نقل کردیم بکرات آمده است. برن قنصل انگلیس در اصفهان ضمن گزارش خود اطلاع می‌دهد که «انتخاب وکلاً به امر آقا نجفی نظر به این بود که منافع شخصی او در مجلس تهران محفوظ باشد.» (۱۵) تلاش برای نفوذ در مجلسی که باطناً باید به مردم تعلق داشته باشد از سوی کسی چون آقا نجفی در شرایطی انجام گرفت که بنا بر گزارش مارلینگ او «برای شاه کار می‌کرده است» (۱۶) اسپرینگ راین در گزارش به ادوارد گری پس از اشاراتی گذرا به نفع طلبی آقا نجفی در پیوستن به نهضت اصلاح طلبی به ارائه‌ی اطلاعاتی در باره‌ی آقا نوراله برادر آقا نجفی که او را مجتهد بزرگ اصفهان می‌خواند می‌پردازد و توضیح می‌دهد: «شیخ نوراله با سفارت روس روابط نزدیک و به موجب اظهار خود روسها از کنسول روسیه دستور می‌گیرد» (۱۷)

همه‌ی آنچه که گذشت اشاراتی اجمالی بود به

فساد اخلاقی آفازادگانی که اعلامیه به آنها اشاره می‌کند و نفوذشان بر علمای مجتهدینی که مردم چشم امید به آنها دوخته بودند از موارد متعددی است که اسناد و اعلامیه‌های این دوران به آنها اشاره می‌کنند. از جمله‌ی این اسناد همین اعلامیه‌ی اخیرالذکر در مقام تلخیص مطالب خود می‌افزاید: «خلاصه‌ی ستادی فرشته‌ی بشری هرگاه بخواهد اقدامات کفرآمیز و شرک‌انگیز هر یک از آن چهار نفر را از بدو تولد الی کنون جزء و کلا بر خلق عالم محسوس و روشن بدارد با براهین قوی بدون معارض می‌تواند ولی، اندک ستاریت را از شرایط مذهب خود شمرده تقدراً در افشا اعمال آن چهار نفر خاموش خواهد بود.» (۲۲)

همچنانکه گفتیم اشارات غیر صریح اعلامیه قویاً متوجه آقا میرزا مصطفی پسر آشتیانی، آقا میرزا ابوالقاسم فرزند آقا سید محمد طباطبایی، آقا میرزا حسن پسر صدرالعلماء و اعتمادالاسلام داماد بهبهانی است که پس از ملاقات آنها با اتابک در هنگامه‌ی تحصن علما در عبدالعظیم شایعانی در باب آنها در میان مردم انتشار یافته بود و ناظم الاسلام در توضیح از احوال یکی از آنان یعنی میرزا ابوالقاسم توضیح می‌دهد که «این آقا ابوالقاسم از اول مشروطیت با شاه بود و اعتقادش این بود که اهل ایران قابل مشروطیت نمی‌باشند و دیگر آنکه این وضع هرج و مرج است نه مشروطیت و آقا سید عبدالله خیال ریاست دارد.» (۲۳) بازگشت علماً از حضرت عبدالعظیم، پس از مذاکرات آفازادگان با اتابک و دریافت دستخطی از شاه که عملاً ضمانت اجرایی محکمی هم در پی نداشت باور مردم را بر فریب و اغفال علماً و بند و بست آنان با مراجع قدرت قوت بخشید، نکته‌ای که تأکیدات آمده در اعلامیه‌ی مورخ پنجم محرم ۱۳۲۳ دایر بر اینکه «امیر خان سردار و سید عبدالحمین روضه خوان و حاجی میرزا لطف‌الله شماها را فریب دادند و قناعت کردید به دو کلمه دستخط ملوکانه» (۲۴) آن را تصریح می‌کند. در همین اعلامیه بدون تصریح بر این واقعیت که حضرات معاشات و سازش را با دریافت رشوه‌ای اعمال کرده‌اند علی‌الظاهر در مقام نصیحت چنین عنوان شده است که:

«بر نوع علماً رحم کنید که نام شماها به ننگ و بدنامی منتشر نشود که پول گرفتید و از حقوق یک ملت صرف‌نظر کردید.» (۲۵) مضمون اعلامیه‌ای که متعاقب اعلامیه‌ی پیشین و در دوم شهر صفر همان سال انتشار یافت از خشنونت بیشتری برخوردار بود و نشان از این واقعیت داشت که توده‌های آسیب دیده از خیانت علماً و از عدم آگاهی دقیق آنها نسبت به مضمون سیاسی - اجتماعی مطالبات نهضت بتدریج در راستایی دیگر و باوری دیگر نسبت به علماً برانگیخته شده‌اند. واقعیت اینکه علاوه بر اعمال مناققانه‌ی علماً در مسیر کلی نهضت مشروطیت، آنجا که مسئله به دریافت آنان از مضمون نهضت مربوط می‌شد، هیچ اندیشه‌ی

تازه‌ای در باره‌ی چگونگی برخورد آنان با شرایط جدید سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تجلی نکرد، حتی دعوتی مؤثر برای انکاز کردن به قرآن و شریعت توسط آنان یافت نشد. آنان بظاهر فقط حکومتی عادل می‌خواستند اما هیچ برنامه‌ای برای تأمین و حفظ استقرار حکومتی عادل یا حقگزار تنظیم نکردند. (۲۶) به این اعتبار بود که در بخشی از اعلامیه‌ی دوم صفر شکوه کنان آمده است:

«عجب بدبختی شامل حال ما مردم شده است که دچار و گرفتار دومره از مردم بی‌فتوت بی‌حمیت شده‌ایم. یکی رجال ظالم خونخوار قدار، متعددی بی‌شرم بی‌حیای دولت و یکی بعضی از علمای «طماع»، «بی‌دیانت»، «بی‌غیرت» ملت که هیچکدام اصلاً معتقد به خدا و رسول و مردمی و صواب و عقاب و مواخذه‌ی الهی نیستند... علمای ملت ما به صلاح‌بینی و دستورالعمل میرزا مصطفی و میرزا ابوالقاسم و پس آقا سید عبدالله و سید محسن و سید علّار رفتار دارند که میرزا مصطفی و سید علّار بدو عمر «به هرزگی» و «الواطی» معروف و به «فسق و فجور» موصوفند. در این صورت به جهت ما مردم چه ثمر و چه نتیجه خواهد بود؟... علماً را به فریب از زاویه‌ی مقدسه معاودت داده و از تدبیرات امیرخان سردار مقرر شده که میرزا مصطفی و سید علّار به هر یک ماهی دوپست و پنجاه تومان داده شود که دیگر آنها محرک آقایان نباشند و احدی هم از آقایان مطلع نشوند. بفرض هر کدام هم مطلع شوند متعالم خواهند شد «که چرا به جهت ما نبوده». پس معلوم می‌شود که تمام این مذاکرات و اقدامات و خسارات ما مردم به جهت این بود که این دو نفر هر کدام ماهی دوپست و پنجاه تومان پول بگیرند.»

نویسندگان اعلامیه پس از این توضیحات، خطاب به مردم چنین نتیجه می‌گیرند که «این علماً... به ملاحظه‌ی دخلهای خیالی که دارند اقدام مجذانه نخواهند کرد. پس باید ما مردم در خیال اصلاح کار خود باشیم و کاوه‌ی آهنگری پیدا نمانیم.» (۲۷) تأثیر عمومی چنین اعلامیه‌هایی چنان بود که «خرده خرده به جهت علماً کنایه و لطیفه» می‌گفتند و «علماً کرام هم» می‌شنیدند و (روی خود نمی‌آوردند.) (۲۸)

در همان هنگام که گروههایی از طبقات مردم از طریق توزیع اعلامیه‌هایی علنی به ایراز مافی‌الضمیر خویش نسبت به علماً و روحانیون می‌پرداختند از سوی گروههایی دیگر نیز به انتشار شبنامه‌هایی اقدام می‌گردید که از لحاظ شیوه‌ی تنظیم و صورت تبیین بدعتی هنرمندانه بود. وجه تنظیم این شبنامه‌ها که صورت گفتگوهای دو تنه داشت علاوه بر سیاق تبلیغی تازه از منظر وجه «ضد علمایی» خود تأثیر وسیعی را در میان مردم موجب می‌گردیدند. شبنامه‌ای که از باب نمونه به پاری از مفاد آن در ارتباط با موضوع این نوشته اشاره می‌کنم حدوداً به ذی‌القعدة ۱۳۲۳ مربوط می‌شود. در این شبنامه که در آن دوتن با نامهای میرزا حسین

و میرزا احمد با یکدیگر گفتگو می‌کنند چنین آمده است:

«آقایان... به فکر خودشان هستند. ماها باید زحمت بکشیم و آنها همه روزه به فکر ترقی و توسعه‌ی اداره و جلب منافع و مداخل خود باشند. آقایان نجف و اینجا پس از یک عمر که از پرتو امت پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله می‌خورند و زندگانی می‌کنند، آخر فایده‌ی ایشان منحصر است به اینکه در حاشیه‌ی رساله، یک مرتبه بر عده غسلات استنجا بیفزایند یا کم کنند. دیگر در این فکر نیستند که ظلم عالم را فرا گرفت، مسلمانان از دست رفتند... و علماً به بعضی از فروع چسبیده اصل را از دست داده‌اند.» (۲۹)

طعن و نقدهای صریح اعلامیه‌ها و شبنامه‌ها، اگر چه مردم را بر می‌انگیخت و از باطن ناصداق علماً پرده بر می‌گرفت ولی بر دیواره‌های نیات ناسالم علماً ضربه‌ای کاری وارد نمی‌آورد و خیال آنان در دستیابی به اهداف شخصی بر همان «مهر و نشان بود که بود». دوام چنان حالاتی سبب گردید که مردم مستقیماً علماً را مورد خطاب قرار دهند و به تصریح نوع رویه‌های آنان را در جانب‌داری از ستم افشا کنند. خطابه‌های متعددی مضمون این معنی انتشار یافت که از باب نمونه در یکی از آنها چنین آمده بود: «هر چه داد زدیم نشنیدید، بلکه در جواب فرمودید قول سلطان تالی امر یزدان است. یک روز فرمودید حضرت اتابک کسالت دارد، روز دیگر به نفاقت وجود مبارک شاهانه متعذر شدید، گاهی امورات مهمه دولتی را پیش آوردید، به مذاکرات و شوری برگزار کردید... آخر آقایان دین و پیشوایان آئین... اگر در ما قوه و توان باشد و صلاحیت کارگزاری داشته باشیم که بتوانیم رفع مضرات کنیم شماها می‌توانید آسوده بمانید. اگر در وقتی در اعضا استرخا و علتی عارض شد که بکلی از حرکت افتادند، بی‌خادم و کارگر می‌مانند، آن وقت اولی کسی که دستخوش این هواپرستان و پایمال ستم و ظلم این ظالمان شوند شما خواهید بود.» (۳۰)

هر روز پس روز دیگر که بر مبارزات مردمی می‌گذشت و هر لایه که بر انبوهی تجارب پیکار افزوده می‌گشت این واقعیت را مسجل می‌داشت که روحانیت بر سر آن نیست تا بخاطر منافع اساسی مردم از سر اغراض تنگ و پلشتی‌های باوری خویش بگذرد و آنچه را که آنان در کلام از آن به عدالت یاد می‌کنند در حقیقت تساری آنان با منافع قدرت علیه منافع توده‌هاست. آنچه در فحوائ اعلامیه‌های پسیان سال ۱۳۲۳ انعکاس یافت چه از لحاظ خشنونت و صداقت کلام و چه در متمایز ساختن صف مردم از صف علماً دین سرشت کاملاً نمایانی دارد. مفادی از اعلامیه‌ی دهم صفر ۱۳۲۳ بنحو روشنی گویای مشی دیگری است که مردم در قبال علماً اتخاذ کرده‌اند:

«علماً اصلاً به اجراً عدالت نیستند زیرا که اگر مجلس عدالت باشد، دیگر چگونه می‌توانند «حکم ناحق» بدهند یا «رشوه بگیرند». یا ناسخ و منسوخ

پانویس‌ها

- ۱- اعتماد السلطنه. روزنامه خاطرات. چاپ امیرکبیر. ص ۸۹۷ و همچنین آدمیت. شورش بر امتیازنامه رؤی: تحلیل سیاسی. انتشارات پیام. ۱۳۶۰ ص ۷۷.
- ۲- فریدون آدمیت. همان مرجع شماره ۳ ص ۷۷.
- ۳- حسن کریم‌لای. رساله دخانیه و آدمیت همان ص ۱۰۴.
- ۴- فریدون آدمیت. عقاید و آراء شیخ فضل اله نوری. به نقل از کتاب «تاریخ از یکسو» در مهرگان سال دوم شماره ۴ زمستان ۱۳۷۲ ص ۱۴۰ و همچنین مخیرالسلطنه. گزارش ایران. ج ۴ ص ۱۰۷.
- ۵- ناظم الاسلام کرمانی. تاریخ پیداری ایرانیان. ویراسته سعیدی سیرجانی. انتشارات آگاه چاپ دوم. ج اول ص ۴۶۳.
- ۶- همان ص ۲۶۵.
- ۷- ناظم الاسلام کرمانی. همان جلد دوم ص ۱۶۸.
- ۸- همان همانجا.
- ۹- همان همانجا.
- ۱۰- همان ص ۱۷۶.
- ۱۱- همان. ص ص ۲۳۷-۲۳۸.
- ۱۲- کتاب آبی. گزارش محرمات وزارت امور خارجه انگلیس در باره انقلاب مشروطه ایران. به کوشش احمد بشیری. ج اول ص ۱۵۶.
- ۱۳- همان همانجا.
- ۱۴- خاطرات کاسکوفسکی. ص ۱۹۸.
- ۱۵- مرجع شماره ۳ ص ۲۴.
- ۱۶- کتاب آبی، جلد چهارم، ص ۹۰۵.
- ۱۷- همان جلد اول، ص ۲۲۷.
- ۱۸- محمد مهدی شریف کاشانی. واقعیات اتفاقیه در روزگار. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مانی) سیروس سعدوندیان. نشر تاریخ ایران. ص ۲۷.
- ۱۹- همان. ص ۳۷.
- ۲۰- همان. ص ۴۱.
- ۲۱- همان. ص ۴۳.
- ۲۲- همان. ص ۴۴.
- ۲۳- ناظم الاسلام کرمانی. همان. ج دوم، ص ۱۵۸.
- ۲۴- اعلامیه «جمعی از مسلمانان» به نقل از واقعات اتفاقیه در روزگار، ص ۵۱.
- ۲۵- همان همانجا.
- ۲۶- برای توضیحی از این موارد رجوع شود به گارجی. گیلبار. «تجار ایران و انقلاب مشروطیت» در زمینه ایران شناسی. به کوشش چنگیز پهلوان، وحید نوشیروانی. ۱۳۶۴، ص ۲۲۶.
- ۲۷- مرجع شماری ۳۲. ص ۵۲. تأکیدات از ماست.
- ۲۸- همان همانجا.
- ۲۹- همان، ص ۵۳.
- ۳۰- ناظم الاسلام کرمانی. جلد اول ص ص ۲۸۳-۲۸۴.
- ۳۱- ناظم الاسلام کرمانی. همان. ص ص ۳۸۹-۹۰.
- ۳۲- همان. ص ۵۸.
- ۳۳- شبنامه‌ی مورخ سوم رجب ۱۲۲۳. رجوع شود به مرجع ص ۳۲-۹۳. تأکیدها از ماست.
- ۳۵- محمد مهدی شریف کاشانی. ص ص ۱۲۵-۲۶.

داده شود، یا وارث اموات یا قابض ارواح شوند، یا حامی اشرار باشند، یا به هوای نفسانی، هر مسلمانی را بخواهند کافر یا هر کافر را بخواهند مسلمان نمایند.» (۳۱)

جای تردید باقی نمانده بود که علیرغم امیدهایی که به روحانیت بسته شده بود «آقایان هم در نفع خود و ضرر عموم ملت پریشان دو اسبه

می‌تازید.» (۳۲) برای ستاریت و حفظ حرمت جای و مجالی باقی نمی‌ماند. به این اعتبار اعلامیه‌ها و شبنامه‌هایی که تا آن زمان از باب اخطار و نصیحت و به امید فراخواندن جدی عملاً به میدان مبارزه پای از حدود معمول عفت کلام و حفظ سر بیرون نمی‌گذاشتند به یکبار لحنی دیگر گرفتند و علناً از فساد و رشوه‌خواری و اعمال خلاف عرف علما سخن به میان آمد.

«حجج اسلام که آن ... پولهای بادآورده‌ی بی‌زحمت را دیدند به کلی مجلس شورای ملی را فراموش کرده و حواس مشغول تقسیم پولها شد... فکر خواستن و انگشت و تیول و موقوفه و پول شدند. حجج اسلام که مشغول تقسیم پولند... این اقتضاحات وارده بر ما مردم به جهت این نبود که مردم دست آنها را ببوسند، یا آوازادگان لباس خوب بپوشند یا هر یک شبها پنجاه تومان و صد تومان قمار بازی نمایند یا «جنده‌های مقبول و قشنگ» بیاورند. مجملأ بدانید که مفتشین کار، از جزئیات امور و کلیات مطالب آگاهی دارند. از فردا فرد و جوهات، چهار هزار و ده هزار و دوازده هزار و هفت هزار و دو هزار و یک هزار و دو یست و هفتصد و پانصد و... اطلاع دارند.» (۳۳)

طبیعی می‌نمود که این قماش افشاگریها در تغییر احوال علماً مؤثر نمی‌افتاد و به همین لحاظ امر افشاگری به تهدید مستقیم بدل گردید و از این نکته سخن رفت که «چهار نفر از علمای ملت کشته» خواهند شد. حوادث مربوط به بازگشتن علی اصغر خان اتابک و تدابیر استقرار ایشان به اریکه‌ی قدرت و نحوه ارتباط علما با ماجراهایی از این نوع نویسندگان اعلامیه‌ها و شبنامه‌ها را بر آن داشت تا به تصریح در نوشته‌ها از علماً نام ببرند و باین طریق رویه‌ی مواجهه و تلقی مردم نسبت به علماً از سرشت نقادانه‌ی تندى برخوردار گردید. چنانکه

پیشتر گفتیم مرا مجال پرداختن به تمامی این مجموعه‌ی اسناد نیست. لذا از باب نمونه‌ای گویا از نوع اخیر اعلامیه‌ها قطعاتی از «اعلان مجلس انصاف» مورخ ۲۶ ذی‌الحجه ۱۳۲۴ و اعلان مشهور به «اتمام حجت» را در اینجا می‌آورم و این نوشته را پیاپی می‌آورم. «بر حسب قرارداد معمول حضرات شرکاً و وطن آمدند جناب ملا عبدالوهاب گفت اول «این ورقه‌ی شبنامه را بخوانید تا میزان عقل و فکر و دیانت و مسلمانی این حجج اسلام و علماً اعلام... را بدانید چقدر است. شبنامه را بلند خوانند... نواب والا فرمود که مقصود نویسنده این بوده که به عموم مخلوق بفهماند که کفر و ایمان و

* این مقاله که توسط نویسنده آن برای انتشار به ما ارسال شده، نخستین بار در نشریه فرهنگی-سیاسی «مهرگان» انتشار یافته است.

سالت لیک سیتی

۲۴ آوریل ۱۹۹۴

مانیفست

پیش به سوی
هنر آزاد و انقلابی

لئون تروتسکی

بی هیچ اغراقی می‌توان گفت که فرهنگ بشری هیچگاه به اندازه امروز در معرض خطر نابودی نبوده است. پیش از این نیز اقوام بدوی مجهز به سلاح ابتدایی وحشی‌ها فرهنگ باستانی (عتیق) را در بخشی از اروپا به نابودی کشاندند. ولی امروزه شاهدیم که تمدن در سراسر جهان بطور همزمان با سرنوشت مشابهی روبرو شده و مورد تهاجم عناصر مرتجعی قرار گرفته است که این بار به تکنیک مدرن نیز مسلح هستند. منظور ما تنها جنگ جهانی قریب الوقوع نیست بلکه در دوران صلح فعلی نیز دانش و هنر در وضعیتی قرار گرفته‌اند که دیگر قابل تحمل نیست. مکاشفات فلسفی، جامعه شناسانه، علمی و یا هنری از آنجائی که فعالیتی فردی بوده و نشانگر تبدیل استعداد ذهنی افراد به اشکال عینی است که به غنی شدن فرهنگ می‌انجامد، ثمره تصادفی مطلوب هستند. بدین معنا که «درک» ضرورتی را که کم و بیش دو جانبه (میان فرد و وضعیت جامعه) به نمایش می‌گذارند. نه دانش عمومی (که در پی تفسیر جهان است) می‌تواند بر چنین خلاقیتی چشم ببوشت و نه پیش انقلابی (که در پی تغییر جهان می‌باید برداشت دقیقی از قانونمندیهای حاکم بر تحولات آن داشته باشد) می‌تواند نسبت به آن بی اعتنا باشد. به سخن دقیق تر نمی‌توان از کنار شرایطی که خلاقیت افراد در آن شکل می‌گیرد بی تفاوت گذشت و نباید از توجه به قانونمندیهای مشخصی که بر خلاقیت افراد حاکم است غفلت نمود.

اما باید پذیرفت که در جهان معاصر شرایطی که خلاقیت افراد را ممکن می‌سازد بیش از پیش مورد تهاجم و تخریب واقع شده‌اند. تنزل سطح آثار هنری به‌مراه تنزل شخصیت هنرمندان نیز ریشه در همین مسئله دارد. حکومت هیتلر که دارد آلمان را از وجود هنرمندانی که در آثارشان کمترین نشانی از گرایش به آزادی، هر چند سطحی باشند پاک می‌کند. کسانی را که می‌توانند قلم یا قلم مویی بدست گیرند به کسوت خادمین رژیم درآورده است که تنها وظیفه‌شان توجیه نظام و تعریف و تمجید آن است؛ آنهم با بدترین

اسلوب‌های زیبا شناسانه هنری. در اتحاد شوروی نیز وضعیت مشابهی برقرار است و ارتجاع ترمیدوری به اوج قدرت و سرکوب خود رسیده است. ناگفته پیداست که شعار رایج این روزها یعنی "نه فاشیسم و نه کمونیسم" شعار ما نیست. چرا که این شعار به مذاق فرومایگان محافظه کار و مرعوب شده‌ای خوش می‌آید که هنوز به آنچه از گذشته "دمکراتیک" باقی مانده است دو دستی چسبیده‌اند. هنر حقیقی که به تکرار الگوهای پیش ساخته قانع نیست تلاش می‌کند خواسته‌های درونی انسان و همه انسانهای امروزی را به تجلی وادارد، یک چنین هنر حقیقی نمی‌تواند که انقلابی نباشد و نمی‌تواند بازسازی کامل و اساسی جامعه را آماج خود قرار ندهد. اما زمانی در این راه موفق خواهد شد که خلاقیت افراد را از هر قید و بندی رها سازد که ازین راه تمامی بشریت را به اوج قله‌های رفیعی خواهد رسانید که در گذشته تنها شمار اندکی از نوابغ بدان دست یافته‌اند. از سوی دیگر ما بر این باوریم که تنها انقلاب سوسیالیستی است که می‌تواند راه فرهنگی نوین را هموار سازد. اگر ما امروز نسبت به بوروکراسی حاکم بر اتحاد شوروی اندک همبستگی از خود نشان نمی‌دهیم بدین خاطر است که این حکومت از نظر ما نه نماینده کمونیسم که خائن ترین و خطرناک ترین دشمن آنست.

رژیم خودکامه شوروی از طریق فعالیت در تشکیلات باصطلاح فرهنگی که در سایر کشورها براه انداخته سایه‌ای از شک و بدگمانی علیه تمامی ارزشهای معنوی در سراسر گیتی فرو افکنده است. سایه‌ای از خون و لجن پراکنی که جمعی در جامعه هنرمند و روشنفکر نما در آن وول می‌خورند، کسانی که نوکرسفتی را حرفه خود ساخته‌اند، فریبکاری را راه و رسم خود قرار داده‌اند و پرده پوشی بر جنایات را طریقی برای ادامه خوشی و تفتن خود یافته‌اند. هنر رسمی دوران استالین بازتاب تلاش این چنین افرادی است برای برحق جلوه دادن چهره مزدورشان، آنهم با هیاهویی که تاکنون در تاریخ سابقه نداشته است.

نفرت و انزجاری را که این سلب اصول هنری که در نظامات برده داری نیز سابقه نداشته در عالم هنرمندان برانگیخته است باید تا حد محکومیت قاطع و آشتی - ناپذیر آن ارتقا بخشید. اپوزیسیون نویسندگان و هنرمندان در زمره نیروهای است که می‌توانند در رسوا کردن و سرنگونی چنین رژیمهای فئالانه شرکت کنند. رژیمهایی که نه تنها حق پرولتاریا برای مبارزه در راه جهانی بهتر را زیر پا می‌گذارند که هر نیت پاکی را از میان برمی‌دارند و در

این راه حتی به حرمت و شرافت انسانی نیز رحم نمی‌کنند.

انقلاب کمونیستی پروایی از هنر ندارد چرا که به خوبی می‌داند نقش هنرمند در جامعه رو بزروال سرمایه داری را تقابل میان فرد و اشکال اجتماعی که با وی به ستیزه برخاسته‌اند معین می‌کند. این حقیقت به تنهایی کافیت تا هنرمند را در صورت آگاهی بدان در زمره مدافعان انقلابیون قرار دهد. در اینجا آن چنانکه روانکاوان دریافته‌اند فرایند تصعید به جریان درمی‌آید و سعی می‌کند که پیوندهای گسسته را میان "من" و عناصری از محیط خارجی که به طرد آنها کوشیده است ترمیم نماید. این ترمیم به سود "ایده آل شخصی" (۱) پایان می‌پذیرد. این "ایده آل شخصی" است که تمام نیروهای درونی را که متعلق به "او" است بر علیه واقعیت تحمل ناپذیر موجود بسیج می‌کند. و این "او" همانی است که در میان همه انسانها مشترک بوده و دانشاً در حال شکوفایی و توسعه است. کافیت نیازی که روح شخص به آزاد شدن دارد در مجرای طبیعی خود بیافتد تا به جریان عظیمی که از زمانهای پیش از تاریخ موجودیت و ضرورت داشته است پیوندد و با آنها یکی شود. این جریان عظیم عبارتست از رها سازی کل انسان‌هاست. بی‌فایده نخواهد بود اگر در اینجا برداشت مارکس جوان از فعالیت نویسندگان را یادآور شویم. او تذکر می‌داد که "نویسنده طبعاً برای ادامه زندگی و کارش باید به کسب معاش بپردازد. اما تحت هیچ شرایطی نباید برای کسب معاش و پول درآوردن ادامه زندگی دهد و یا بنویسد... نویسنده به هیچ روی کار نویسندگی را وسیله نمی‌پندارد. این کار برای او نفس هدف است. اگر هم بدیده وسیله در آن بنگرد وسیله‌ای خواهد بود برای او و دیگران که در صورت لزوم خود را فدا کنند تا به هنر و کارش هستی ببخشند. شرط اول آزادی مطبوعات غیر تجاری بودن آن است." (مجموعه آثار مارکس جلد اول ص. ۷۰) این سخن بیش

۱- در اینجا نویسنده گوشه چشمی دارد به نظام فکری فروید در روانکاوی که بر پایه تثلیث یعنی سه گانه معروف اید (او)، اگو (من) و سوپر اگو (من برتر) استوار است. با برداشتی عینی و بدور از اسطوره‌سازی‌های رایج او همان غریزه شخصی است که در برخورد با جهان خارج که نمود خود را در من برتر می‌یابد به شخصیت فرد معینی من (اگو) دگرگون می‌شود. فرایند تصعید نیز به آزاد شدن و گشودن یکباره عقده‌های روانی همچون بخار شدن جسم جامد (نفثالین) می‌گردد. مترجم

قلمداد می‌شود. هنر مستقل انقلابی باید همه نیروهای خود را برای نبرد علیه این اختناق و سرکوب ارتجاعی متحد کند و حق موجودیت خود را با بانگ رسا بگوش همگان برساند. دستیابی به چنین اتحادی نخستین هدف "فدراسیون بین المللی هنر مستقل و انقلابی" بشمار می‌آید که در حال حاضر ما تشکیل آنرا ضرور میدانیم.

ما به هیچ روی قصد تحمیل هیچیک از اندیشه‌های ارائه شده در این بیانیه را نداریم چرا که خود آنرا صرفاً قدم اولی میدانیم در راستایی جدید. از همه دوستان و حامیان هنر نیز که به ضرورت چنین فراخوانی باور دارند می‌خواهیم که نظراتشان را به زبان خودشان بیان کنند. فراخوان ما همه سازمانهای انتشاراتی چپ را نیز مورد خطاب خود قرار می‌دهد که خواستار مشارکت در تشکیل فدراسیون بین المللی مزبور و تبادل نظر درباره وظایف و شیوه فعالیت آن هستند.

به محض آنکه ارتباط اولیه در سطح بین المللی از طریق مطبوعات و مکاتبات برقرار گردید، به سازماندهی کنگره‌های کوچک‌تر در کشورهای مختلف و در سطوح محلی خواهیم پرداخت. گام نهایی عبارت از برگزاری مجمع عمومی کنگره جهانی خواهد بود که تأسیس فدراسیون بین المللی مزبور را بطور رسمی اعلام خواهد کرد.

اهداف ما عبارت‌اند از:

استقلال هنر برای انقلاب.

انقلاب برای رهایی کامل هنر.

ترجمه رامین جوان



و دنیای درونی خود در هنرش را بطور آزادانه تجسم نماید.

در حال حاضر که سرمایه‌داری را در هر دو شکل دمکراتیک و فاشیستی آن احتضار مرگ فرا گرفته است، هنرمند خود را در موقعیتی می‌یابد که در صورت ادامه حرفه‌اش قادر به ادامه زندگی نخواهد بود. همه راه‌های ارتباطی او را آوار ناشی از فرو پاشی سرمایه‌داری مسدود کرده است. در چنین وضعیتی طبیعی است اگر به سازمانهای استالینی رو کند که به او امکان می‌دهند تا از این انزوا بدرآید. اما اگر او بخواهد از فساد کامل اخلاقی برکنار بماند نمی‌تواند زیاد در آنجا دوام بیاورد، چرا که نه تنها در آنجا قادر به رساندن پیامش به دوستان و خوانندگانش نخواهد بود، بلکه در قبال مزایای مادی اندکی که این تشکیلات در اختیار او می‌گذارند او را وادار می‌کند تا به هرگونه پستی و دناستی تن در دهد. او باید دریابد که بجای دیگری تعلق دارد. جای او در میان کسانی نیست که به امر انقلاب و انسانیت، هر دو خیانت کرده‌اند، جای او در میان کسانیست که با عزمی تزلزل‌ناپذیر به انقلاب وفادار مانده‌اند یعنی تنها کسانی که قادرند انقلاب را به ثمر برسانند و از این راه به بیان آزادانه همه اشکال نبوغ انسانی جامه عمل ببوشانند.

هدف از این فراخوان یافتن زمینه‌ای مشترک است که بر پایه آن همه نویسندگان و هنرمندان انقلابی دگرباره متحد شده و با هنر خویش هر چه بهتر به امر انقلاب یاری رسانند و در عین حال به دفاع از آزادی هنر خویش در برابر غاصبان انقلاب بپاخیزند. ما باور داریم که این زمینه مشترک هر جریان هنری، فلسفی و سیاسی را با هر گرایشی در بر می‌گیرد. در این راه و زمینه مشترک مبارک‌بسته‌ها دست در دست آنارشیه‌ها می‌توانند گام بردارند که بدینسان هر دو حزب از شر روحیه پلیسی ارتجاع رهایی خواهند یافت، حال این روحیه چه از سوی ژوزف استالین ترغیب شود و یا از سوی مرید دست به سینه وی که جناب گارسیا اولیور^(۲) باشد.

نیک آگاهیم که هزاران هزار اندیشمند و هنرمند پراکنده در سطح جهان وجود دارند که چنجال و هیاهوی سازمان یافته دروغگویان و اغفال‌گران صدایشان را در گلو خفه کرده است. صدها نشریه ریز و درشت هستند که می‌کوشند تا نیروهای جوان خلاق را گردهم آورند، آنهایی که نه در پی کسب مزایای بیشتر که به دنبال یافتن راه‌های ارتباط تازه هستند. و این در حالیست که هر گرایش پیشروی در هنر از سوی فاشیسم مهر "انحراف" می‌خورد و نابود می‌شود و آفرینش آزاد هنری از سوی استالینیستها "فاشیستی"

از همه علیه کسانی است که فعالیت روشنفکران را در راستای اهدافی که با خود آن فعالیت در تناقض است مورد محدودیت قرار می‌دهند و به بهانه مصالح دولت برای هنر تعیین تکلیف می‌کنند و برای آن مایه و مضمون می‌تراشند. حال آنکه انتخاب آزادانه مایه و مضمون اثر هنری و رهایی از هر قید و بندی در انتخاب مصالحی که هنرمند بکار می‌گیرد حقوق سلب نشدنی هنرمند بشمار می‌آیند. برای آفرینش هنری ضرورت حیاتی دارد که تصورات هنرمند از هر قید و بندی آزاد باشد و به هیچ عذر و بهانه‌ای خود را محدود و مقید نسازد. بدینوسیله ما مخالفت خود را با همه کسانی که چه در حال حاضر و چه در آینده ما را به پذیرش اصل تبدل هنر به نظام فرا می‌خوانند اعلام می‌داریم چرا که آنرا اساساً در تناقض با طبیعت و ذات هنر ارزیابی می‌کنیم و باین ترتیب یکبار دیگر پای‌بندی راسخ خود را به اصل "آزادی کامل برای هنر" به زبان می‌آوریم.

ما حق طبیعی دولت انقلابی میدانیم که در برابر تهاجم ضد انقلاب بورژوازی به دفاع از خود برخیزد حتی اگر بورژوازی با پرچم دانش و هنر به میدان آمده باشد. اما میان این اقدامات موقت دولت انقلابی در دفاع از خود که از روی ناچاری صورت می‌گیرد با برقراری سلطه دولت بر امر آفرینش هنری از زمین تا آسمان فرق هست. اگر انقلاب برای توسعه نیروهای مادی تولید ناگزیر از برپایی رژیم سوسیالیستی با کنترل مرکزیت، از همان آغاز باید در پی ایجاد رژیم آنارشیتی برای آفرینش هنری برآید. نباید به سلطه جویی، دیکته کردن اوامر و هیچگونه صدور امریه از بالا اجازه ظهور داد! محققین و هنرمندان تنها بر پایه همکاریهای رفیقانه و دور از هرگونه تحمیل عقاید است که قادر خواهند بود به وظایف خود عمل کنند و در این صورت به دستاوردهایی نایل خواهند آمد که در طول تاریخ سابقه نداشته است.

از آنچه گفته شد به روشنی پیداست که ما با دفاع از آزادی اندیشه به هیچ روی در پی توجیه بیطرفی سیاسی نیستیم و برای لحظه‌ای هم که شده اندیشه احیا هنر به اصطلاح "تاب" را در سر نمی‌پرورانیم، هنری که همواره در خدمت مقاصد ارتجاعی بوده و هست. هرگز! مقامی که ما برای هنر در مقدرات جامعه قائل هستیم پرارزش‌تر از آنست که بتوان منکر شد. برعکس اعتقاد داریم که تنها وظیفه والای هنر در روزگار ما عبارت از شرکت فعال و آگاهانه در تهیه مقدمات انقلاب است. اما هنرمند تنها زمانی می‌تواند به نبرد رهایی بخش یاری رساند که ذهن وی مضمون اجتماعی چنین نبردی را کاملاً هضم کرده باشد و معنا و واقعیت جاری آنرا با رگ و پی خود عمیقاً حس کند

پای درد دل مردم

مطلبی را که در زیر می‌خوانید چکیده‌ای از درد و دل مردم ستم دیده ایران است که از روزنامه سلام چاپ تهران تهیه نموده‌ایم که عین آنرا برای شما خوانندگان عزیز نقل می‌کنیم.

● بانک ملی خاتم الانبیا برای یک وام صد هزار تومانی، ماه‌ها این دست و آن دست می‌کند، در حالی که به بعضی از افراد مثل دکتر ... ۴۰ میلیون تومانی وام داده است. (شماره ۱۱۲۴ مورخه ۲ اردیبهشت ۷۴)

● چند روز پیش شرکت مخابرات اطلاعاتیه‌ای داده بود تا از طریق آن چند نفری را بعنوان نام‌نویسان استخدام نماید. در میان جمعیت انبوهی که برای تصدی این شغل مراجعه کرده بودند، چند نفری بودند که دارای تحصیلات لیسانس بودند. خواهشمندم این مورد را هم به کارنامه تعدیل اقتصادی بیفزاید (شماره ۱۰۹۰ مورخه ۴ اسفندماه ۷۳)

● ۹۰ نماینده‌ای که در مورد واگذاری خودرو به مدیران اعتراض کرده‌اند خودشان بطور غیر قانونی از شرکت مخابرات تلفن موبایل دریافت کرده‌اند. که قیمت آزاد آن ۱۴۰ هزار تومان است. چطور است در این مورد هم لایحه‌ای تقدیم مجلس گردد. (شماره ۱۱۲۵ مورخه ۳ اردیبهشت ۷۴)

● یکی از بزرگترین معضلات اجتماعی کشور بیکاری است و این مشکل سال به سال بزرگتر و چه بسا خطرناکتر می‌شود. چطور است که ما از تسهیلات و امکاناتی که کشورهای سرمایه‌داری دارند، محروم هستیم ولی عوارض و مشکلات یک جامعه مبتنی بر اقتصاد آزاد در کشور ما بی‌کم و کاست موجود است. (شماره ۱۱۲۱ مورخه ۲۹ فروردین)

● بعضی از مناطق دورافتاده شهر تهران از لحاظ امکانات و خدمات رفاهی از دور افتاده‌ترین روستاها هم محروم تر هستند. از مسئولین دعوت می‌کنیم یا اتومبیل‌های آخرین مدلشان سری به این مناطق بزنند تا از نتیجه عملکرد خود در سالهای اخیر مطلع شوند. (شماره ۱۱۲۱ مورخه ۲۹ فروردین ۷۴)

● چندی پیش آقای رئیس جمهور فرمودند که می‌دانیم مردم مشکلاتی دارند اما می‌فهمند که در کشور سازندگی هست. خواستم خدمتشان عرض کنم همینطور است که می‌فرمایید و سخن متینی است اما بچه من نمی‌فهمد و برای صبحانه پنیر

می‌خواهد (مورخه ۱۴ فروردین ۷۴ - شماره ۱۱۰۹)

● آقای جنتی از مردم خواسته که از تجمل پرهیز کنند، من خواستم سوال کنم که در کشور ما غیر از یک عده تاجر و دلال و مدیران ارشد ادارات و سازمانها دیگر چه کسانی قدرت این را دارند که به تجملات بپردازند. (شماره ۱۰۹۹ - مورخه ۱۶ اسفندماه ۷۳)

● آقای یزدی اظهار داشته‌اند که با کسی تنها به خاطر داشتن عقیده‌اش برخورد نمی‌شود، مگر روزنامه جهان اسلام غیر از ابراز عقیده کار دیگری هم کرده بود؟ (شماره ۱۱۲۱ مورخه ۲۹ فروردین ۷۴)

● دو هفته قبل پیامی داشتم در مورد مدرسه ... در منطقه ۶ تهران که از دانش آموزان نفری ۵ تا ۱۰ هزار تومان می‌گیرد. و هفته قبل نوشتید که مدارس اینگونه اخبار را تکذیب می‌کنند. ولی به خدا گواه که این مدرسه نموده انضباط بچه من را به خاطر ندادن پول کم کرده است، چرا که می‌خواهد یک دستگاه فتوکپی بخرد و ما و امثال ما باید پولش را بدهیم. آخر یک کارمند از کجا می‌تواند پول تهیه کند؟ (شماره ۱۰۴۳)

● چرا در مدارس کشور به زور از دانش‌آموزان پول می‌گیرند ولی در خارج کشور مسئولان ما مدارس تأسیس می‌کنند، سبیل‌زدگان در شرایط نامساعد زندگی می‌کنند، ولی کمکهای آن چنانی به کشورهای خارج می‌شود (شماره ۱۰۴۳)

● رئیس جمهور در مصاحبه تلویزیونی گفت: اگر مردم به اندازه من اطلاعات لازم داشتند آنها نیز نسبت به آینده خوش‌بین بودند باید به ایشان گفت اطلاعاتی که به ایشان می‌رسد خوش‌بینانه است ولی آن اطلاعاتی که حاکی از بدبینی است به ایشان منتقل نمی‌شود، اگر واقعیت‌های جامعه به ایشان منتقل می‌شد ایشان هم بدبین بودند. (شماره ۱۰۴۹)

● یکی از مسئولین می‌گفت ما به آینده امیدوار هستیم. از پزشکی قانونی پرسید آمار خودکشی چقدر است تا دچار خوش‌خیالی و غفلت از اوضاع نشوید (شماره ۱۰۴۹)

● روزنامه سلام در قسمت گزارش، گفتگوهای را چاپ کرده است که با خواندن آن موبرتن آدم سیخ می‌شود. این نوشته‌ها تحت عنوان فروش کلیه آخرین تیرترکش به چاپ رسیده است که قسمتی از آن را برای شما نقل می‌کنیم: می‌خواهم کلیه خودم را بفروشم س - برای چه می‌خواهید کلیه خود را بفروشید؟ راستشو بگم به خاطر بدهکاری و

فقر مالی ... س - آیا خانم شما اطلاع دارد که شما می‌خواهید کلیه خود را بفروشید؟ اگر بشود، او نیز کلیه‌اش را می‌دهد. چند روز بعد - تلفن جیغ می‌کشد. گویی را برمی‌دارم: - الو بفرمایید - آقا می‌خواهم کلیه خود را بفروشم چند سال دارید؟ ۳۶ سال س - ازدواج کرده‌اید؟ بله شوهرم ۵۴ ساله و کارمند است. ۴ بچه دارم. س - چرا کلیه خود را می‌فروشید؟ برای تهیه جهیزیه دخترم که ۱۹ ساله و نامزد است. جهیزیه ندارد و من هم راه دیگری ندارم. (شماره ۱۰۴۷)

● شغلم کارگری می‌باشد که اواخر جنگ آقای رفسنجانی در یکی از خطبه‌های نماز جمعه فرمودند که: امیدوارم این جنگ تمام شود تا قول رفاهی را که به ملت عزیزمان داده‌ایم به مرحله اجرا بگذاریم من بیمار هستم و از هلال احمر قرص دانه‌ای ۵۰ تومان می‌گیرم زیرا با دفترچه بیمه دارو نمی‌دهند من از شما انتظار دارم که این مطلب را چاپ کنید و باید بگویم من در هر حال، نتوانستم بقیه دارویم را بگیرم. (شماره ۱۰۴۳)

● رئیس جمهور گفتند کشور با هزاران میلیارد دلار خسارت جنگ به خوبی روی پای خود ایستاده و مردم خوب اداره می‌شوند. به نظر ایشان این زندگی خوب است که برای سوار شدن اتوبوس‌های درون شهری دنده‌های انسان خورد می‌شود؟ برای خرید یک روغن کوپنی، خانم‌ها بچه به بغل ساعتها در صف بایستند و یا اینکه در شهرهای سردسیر کردستان برای یک گالن نفت ساعتها در صف باشند، آیا زندگی خوب چنین تفسیری دارد؟ (شماره ۱۰۴۹)

● یکشنبه ۱۸ دی ماه در الوسلام آقای به نام سید رافع موسوی نوشته بود که ۱۷ میلیون دانش‌آموزان در کشور هستند که اگر هر کدام یک تومان بدهند چند مدرسه در روستا ساخته می‌شود. مردم را خجالت‌زده نکنید. خیلی همان یک تومان را هم ندارند. (شماره ۱۰۶۱)

● پولی که دولت به صورت مالیات از مردم دریافت می‌کند به جای سوبسید بنزین بهتر است خرج آموزش و پرورش داغان بکند. (شماره ۱۰۶۰)

● کارمند بازنشسته هستم با ماهی ۱۲ هزار تومان حقوق و شوهر ندارم. دیروز رفتم کارنامه بچه‌ام را بگیرم ولی گفتند باید ۵ هزار تومان بدهم. آخر از کجا بیارم؟! آنها ما را مجبور به دزدی می‌کنند.

صادرات مواد غذایی همچنان ادامه دارد و به نظر من بزودی قحطی خواهد شد. (شماره ۱۱۵۸) ■

تهیه و تنظیم: بیژن سلطان‌زاده

خبرهای ایران



از آن آگاهی داشته ولی صلاح کار را در آن تشخیص دادند که به خاطر نام خانواده رفیق دوست روال مخفی کاری را دنبال کنند. این مسئله را صیف الله صیف مدیر عامل بانک صادرات گفت.

در ادامه این جلسه دادگاه که در تاریخ ۲ مردادماه برگزار شد محسن رفیق دوست رئیس بنیاد مستضعفین و جانبازان که برای ادای شهادت به دادگاه احضار شده بود گفت: تا اواخر سال ۷۲ یا اوایل ۷۳ از ماجرا آگاهی نداشته بودم. او گفت: مدیر عامل بانک صادرات به من گفت: تا حالا مطلبی را از تو پنهان می‌کردم و آن بدهکاری حساب برادرت هست، من گله کردم که چرا زودتر به من نگفتی. اما موضوع به همین جاپایان نگرفت بلکه با افشاگری هفته نامه «پیام دانشجو» شکل جدیدی به خود گرفت. این هفته نامه در شماره سه شنبه ۳ مردادماه متن یک نامه‌ای از رفیق دوست خطاب به مدیران و مسئولان شرکتهای وابسته به بنیاد مستضعفین را چاپ کرد که در آن وی دستور داده بود که همه شرکتهای وابسته به بنیاد باید جنس های خود را از طریق شرکت پدر خانم او توزیع کنند. نام شرکتی که متعلق به پدر خانم محسن رفیق دوست است پخش نو می‌باشد. این شرکت در سال گذشته به علت کوتاهی و عدم مسئولیت خود باعث فاسد شدن نوشابه های وارداتی و داروهای دامی شد که در جریان آن میلیون ها تومان به اموال مردم خسارت وارد کرد.

«پیام دانشجو» همچنین در این شماره نوشت که: حکمی که شنبه سه روز پیش از رادیو و تلویزیون رژیم زیر عنوان حکم جدید خاتمه‌ای درمورد محسن رفیق دوست رئیس بنیاد انتشار یافت حکمی بوده که چند ماه قبل نوشته شده و تا شنبه ۳۱ تیرماه به دلایل نامعلوم اعلام نشده است. شایان الذکر است که در این حکم محسن رفیق دوست در مقام خود ابقا شد ولی دیگر از او به عنوان نماینده ولی فقیه در بنیاد مستضعفین و جانبازان نام برده

فارس ابتدا با شرکت امریکایی کونکو امضا شد، ولی پس از تحریم آمریکا علیه حکومت آخوندی این قرارداد لغو شد. از طرف دیگر حکومت آخوندی برای ختنی کردن اثرات تحریم اقتصادی آمریکا ۲۸ نفتکش اجاره کرده است تا نفت ایران را در اسرع وقت به مشتریان خود برساند. کارشناسان امور نفتی می‌گویند: علیرغم ادعاهای حکومت اسلامی ایران، ایران در فروش نفت با مشکلات زیادی مواجه شده است و نفتکش های اجاره شده به انبارهای سیار تبدیل خواهد شد.

نگرانی رژیم از کاهش تولید- خبرگزاری رژیم در تاریخ ۳ مردادماه گزارش داد که مجلس آخوندی از کاهش تولید ابراز نگرانی کرده و از دولت خواسته که محدودیت هایی که از جانب بانک مرکزی برای صاحبان صنایع وضع شده، لغو گردد. بانک مرکزی از مدتی پیش با ایجاد مقررات ارزی، خرید و فروش ارزهای خارجی را زیر کنترل خود گرفته است.

دزدی قون (اختلاس در بانکهای رژیم)

چندی پیش بالاخره بعد از مدتی سکوت، روزنامه های رژیم آخوندی پرده از دزدیهای در سیستم مالی و اداری فاسد آخوندی برداشتند که این مقادیر دزدیها آنقدر کلان است که اگر به ۶۰ میلیون مردم ایران نفری دوهزار تومان پرداخت شود، بدهی باز هم از این پول باقی خواهد ماند. عده‌ای که ظاهراً منجم بوده‌اند گفته‌اند با این پول می‌توان دایره و یانواری از اسکناس هزار تومانی به دور کره زمین ایجاد کرد. بعلت اهمیت این موضوع سعی می‌کنیم که فشرده‌ای از جلسات دادگاه عاملان این دزدی و مسائل جنبی این دزدی ها را برای شما ذکر کنیم: در تاریخ ۲ مردادماه سال جاری رئیس دادگاهی که به اختلاس ۱۲۰ میلیارد تومانی رسیدگی می‌کرد مرتضی رفیق دوست را برای ادای توضیحات به دادگاه احضار کرد رئیس دادگاه گفت: خانم زهرا محتشمی همسر مرتضی رفیق دوست نیز به دادگاه احضار خواهد شد. کیهان در شماره یک مردادماه از قول رئیس دادگاه نوشت: مرتضی رفیق دوست باید توضیح بدهد که چگونه فاضل خداداد را به ایران باز گردانیده و نحوه وصول مطالبات بانک چگونه بوده است. در یکی از مهمترین جلسه های دادگاهی که به این اختلاس رسیدگی می‌کند فاش شد که وزیر دارائی و وزیر اطلاعات و امنیت حکومت اسلامی مدتها پیش از افشای این اختلاس

اعتصاب کارگران بنز خاور

کارگران بنز خاور در شامگاه روز شنبه ۳۱ تیرماه ۷۳ دست از کار کشیده و در محوطه کارخانه نشست و اعتصاب کردند. که علت آن عدم افزایش حقوق، قطع سوبسیت و هزینه ناهار در ۱۱ ماه گذشته ذکر شده است. از گزارش سلام (مورخه ۲ مردادماه ۷۴) این طور بر می‌آید که مأموران اطلاعات به داخل کارخانه بنز خاور در کلیومتر ۸ جاده ساوه رفته و از کارگران خواستار برگشت به سر کارهایشان شدند ولی کارگران به آنها گفتند: تا هنگامی که خواسته هایشان تأمین نشود به سر کارهایشان برنخواهند گشت. اعتصاب در شامگاه روز سه شنبه با دخالت نیروی انتظامی و مأموران اطلاعات رژیم و عقب نشینی مدیریت کارخانه به پایان رسید. خبرگزاری رژیم که از آغاز این اعتصاب و علل آن هیچ گونه گزارشی منتشر نساخته بود خبر آن را مخابره کرد. خبرگزاری رژیم از قول سیروس طالبیان که یکی از مدیران مجتمع خاور است اعلام کرد: اعتصاب به پایان رسیده است، تنها از هزار نفر کارگری که در این کارخانه کار می‌کنند ۳۰۰ نفر آنها در اقدامات اعتراضی شرکت کرده‌اند. ظاهراً این مزدور رژیم یا از آمار تعداد کارگران درون کارخانه اطلاعی ندارد یا این طور وانمود می‌کند. چون در بهار دو سال پیش رژیم در یک اقدام مذبوحانه که با یک عمل اعتراضی دیگر کارگران مواجه شد قصد داشت حداقل ۱۲۰۰ نفر از کارگران را اخراج کند. قابل توجه است که کارخانه بنز خاور در جاده ساوه قرار گرفته و در آن کامیون های بنز مونتاژ می‌شود.

معامله کمپانی توتال با رژیم اسلامی ایران

کمپانی فرانسوی توتال که در تیرماه امسال یک قرارداد بزرگ نفتی با حکومت اسلامی امضا کرده بود در تاریخ ۵ مردادماه سال جاری اعلام کرد که علی‌رغم مخالفت آمریکا با این قرارداد قصد دارد معاملات بیشتری با ایران انجام دهد. مدیر عامل کمپانی مزبور گفت: ما منافع درازمدتی در ایران داریم و تصور می‌کنیم که معاملات زیادی با آن کشور می‌توان انجام داد. او افزود: ایران منافع نفتی متعددی دارد و امکانات زیادی در گسترش منابع و مخازن نفت در آن کشور موجود است. مدیر عامل توتال ابراز امیدواری کرد که ایران اجرای پروژه های بیشتری را به کمپانی نفتی او محول کند. لازم به یادآوری است که قرارداد ۶۰۰ میلیون دلاری برای بهره برداری از حوضه نفتی سیری در خلیج

مردادماه سال جاری رئیس سازمان بازرسی کشور آخوند رئیسی در دیدار خود از رشت گفت: فقط در همین استان رشت طی دو سال اخیر که کارخانجات دولتی به بخش خصوصی واگذار شده است تخلفاتی صورت گرفته است. او وعده داد که جزئیات آن را بعداً گزارش خواهد داد.

تشکیل نیروهای واکنش سریع

خبرگزاری دولتی ایران به تاریخ ۱۵ مردادماه به نقل از محسن رضائی خبر داد که قرار است افراد سپاه به یک نیروی واکنش سریع مبدل گردند. سپاه سرکوبگر ماه گذشته مانوری را در صحرای جنوب تهران برگزار کرد که هدف آن به ظاهر ترساندن مخالفان رژیم است. روزنامه اطلاعات در شماره ۱۵ مرداد خود به نقل از محسن رضائی (فرمانده سپاه) نوشت: نیروهای سپاه در حال تبدیل شدن به یک نیروی واکنش سریع هستند و مانور سراسری عاشورا در همین راستا صورت می گیرد. از طرف دیگر آخوندهای رژیم که حتی به مزدوران خود نیز اطمینان ندارند در نظر دارند که جای آنان را با دیگر مزدوران خود عوض کرده و آنها را در پست های دیگر جایگزین نمایند. در این رابطه روزنامه عربی زبان الشرق الأوسط چاپ لندن می نویسد: خامنه ای در سمت فرماندهی کل قوا دستور داده است تغییرات اساسی در نیروهای مسلح ایران صورت بگیرد. و شمار زیادی از افسران ارتش و سپاه برکنار شوند. از جمله این افسران می توان به سرلشکر محسن رضائی فرماندهی سپاه پاسداران اشاره کرد.

حمله به عبدالکریم سروش

دکتر سروش استاد دانشگاه تهران که سخنرانی او در رابطه با جدائی دین از سیاست، او را در ردیف دگر اندیشان قرار داده است. دو ماه پیش در حین سخنرانی در دانشگاه اصفهان مورد حمله حزب اللهی ها قرار گرفت و در روز یکشنبه ۱۵ مرداد بالاخره بعد از مدتی سکوت به دفاع از خود پرداخت. او گفت: در دانشگاه اصفهان هزار نفر از دانشجویان شاهد بودند که آشوب گران قبل از آغاز جلسه با شکستن شیشه ها وارد نشست شدند و قبل از شروع سخنرانی ام بدون مطرح کردن هیچ گونه سوالی به من حمله کردند. ■

تهیه و تنظیم: بیژن سلطان زاده

توقیف پیام دانشجوی

در روز دوشنبه ۹ مردادماه سال جاری از انتشار پیام دانشجوی جلوگیری شد. به گزارش خبرگزاری فرانسه از تهران به دستور وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی رژیم چاپخانه روزنامه کیهان از چاپ و توزیع این هفته نامه خودداری خواهد کرد. علت این توقیف به طور رسمی ناهماهنگی این نشریه با ضوابط رژیم ایران اعلام شده است. گفته می شود این هفته نامه در ماه های اخیر اطلاعاتی در مورد اختلاس های نجومی در بانک های رژیم چاپ کرده بود. در ماه های گذشته افراد ناشناس محل این هفته نامه را بهم ریخته و پس از غارت اموال آن، مسئولان آن را نیز تهدید به مرگ کرده اند. کیهان در شماره روز سه شنبه ۱۰ مرداد به نقل از علی اکبر اعشری سخنگو سازمان نظارت بر مطبوعات نوشت: که چاپ نشریه فوق به دلیل افترا زدن به اشخاص حقیقی و حقوقی ممنوع شده است. در پی توقیف این نشریه هزار نفر از دانشجویان دانشگاه تهران در تاریخ یکشنبه ۱۵ مرداد دست به یک تجمع اعتراضی در دانشگاه زدند و خواستار ادامه کار هفته نامه فوق شدند. در این تجمع اعتراضی حشمت الله طبرزدی مدیر پیام دانشجوی حضور یافت و طی سخنانی گفت: تعطیلی پیام دانشجوی نقض آشکار قانون اساسی و آزادی بیان است و افزود این گونه موضع گیری ها هیچ مسئله ای را حل نمی کند. دانشجویان در پایان تجمع با خواندن یک قطعنامه به کار خود پایان دادند. در همان روز حزب اللهی های رژیم در یک تجمع در اعتراض به تظاهرات دانشجویان در میدان والیعصر تهران گرد آمدند. روزنامه جمهوری اسلامی به تاریخ دوشنبه ۱۶ مردادماه به نقل از حزب الله ها نوشت: پس از دو سال سکوت حزب الله هنوز هیچ گونه نگرشی مثبت در احیای این فرضیه مهم از سوی مسئولان مشاهده نکرده است که در غیر اینصورت حزب الله مجبور خواهد بود خود مستقیماً اقدامات لازم را انجام دهد. روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: حزب الله ها تهدید کردند که به اقدامات شدید علیه مخالفان دولت و رژیم خواهند پرداخت و روزنامه های که حالت انتقاد دارند را سرکوب خواهند کرد.

واگذاری کارخانجات دولتی به بخش خصوصی

در جریان واگذاری کارخانجات دولتی به بخش خصوصی دزدی هایی کلان دیگری شده است. به نوشته روزنامه اخبار مورخه چهارشنبه ۱۸

نشده است. در این بین مردم ستمدیده ایران تمامی جلسه های دادگاه را دنبال کرده و این مسئله را در هر جمعی به بحث گذاشته و می گذارند. به طور نمونه در جلسه ششم دادگاه عاملین دزدی به تاریخ دوشنبه ۹ مردادماه، معلول جنگی از میان جمعیت برخاست و در حالی که عصای خود را بلند کرده بود می گفت: حتی این عصا را با پول خودم از خیابان ناصرخسرو خریده ام و افزود: من صد هزار تومان وام می خواستم که به من ندادند. (عکس این معلول جنگی در روزنامه اخبار مورخه ۱۰ مرداد انتشار یافت) آخرین جلسه دادگاه رسیدگی به دزدی ۱۲۰ میلیون تومانی در روز سه شنبه ۱۷ مردادماه برگزار شد و انتظار می رود که دادگاه طی ده روز آینده جواب خود را بدهد. در جریان این دادگاه ها، افراد و نشریات حکومتی مقادیر دیگری از اختلاس ها را فاش کردند که به اختصار به تعدادی از آنها می پردازیم که عبارتند از: الف - روزنامه ابرار در تاریخ دوشنبه ۲ مرداد به افشای مقادیر کلان اختلاس در دیگر بانکهای رژیم اشاره کرد و نوشت: که رئیس شعبه بانک ملی در یکی از شهرستانهای خوزستان مبلغ پانصد میلیون تومان، چهارصد و بیست میلیون تومان در تعاونی مسکن وابسته به آموزش و پرورش اختلاس شده است. ب - روزنامه کیهان مورخه ۱۲ مرداد نوشت: رئیس و معاون بانک ملی شعبه خاتم الانبیا (کوکب سابق) به اتهام اختلاس بیش از ۱۵۰ میلیون تومان بازداشت شده است. ج - در روزنامه کیهان چاپ تهران در تاریخ شنبه ۱۴ مردادماه از اختلاس دیگری نام برده شد. این اختلاس در شرکت محصولات کاغذی تحت پوشش صنایع ملی ایران انجام شده است.

در تاریخ چهارشنبه یک شهریور ۷۴، حکم دادگاه رسیدگی به پرونده عوامل اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات که به دزدی قرن مشهور شده بود، صادر گردید. و برای متهم ردیف اول پرونده فاضل خداداد حکم اعدام و برای مرتضی رفیق دوست و ابراهیمی حکم حبس ابد صادر شد، و دو نفر دیگر به ۱۰ سال زندان محکوم شدند. رئیس دادگاه محسنی در حکم خود که در برابر متهمان و شمار زیادی از مردم در مجتمع قضائی تهران قرائت می شد، فاضل خداداد را مفسد فی الارض نامید و تعیین کرد، مجازات چنین مفسدی باید اعدام باشد. حکم دادگاه در صورتی که متهمان در طی ۲۰ روز از دیوان عالی تقاضای استیناف نکنند، قابل تجدیدنظر است. (از رسانه های خبری دولتی)

آموزش سوسیالیستی



هست، می‌گذاشت.

اما، در عین حال، این تند باد متافیزیکی در تاریخ فلسفه هگل شامل بینش جالب و قابل توجه‌ای بود. برای نمونه اشاره به رابطه بین کار (تولید)،

۱- نخستین بخش آموزش سوسیالیستی را با مطلبی آغاز می‌کنیم که قبلاً بخشی از آن در «دفترهای کارگری سوسیالیستی» شماره ۲۵ درج شده بود. این مطلب مجدداً ترجمه و تلخیص شده و با اضافه کردن زیر نویس‌هایی در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد.

۲- «جرج فردریک ویلهلم هگل» (۱۸۳۱-۱۷۷۰) فیلسوف آلمانی، متفکر دایره‌المعارفی، همدیف ارسطو، ابو علی سینا و ابوریحان بیرونی، تأثیر بسزایی روی افکار مارکس و انگلس گذاشت. ۳- «هراکلیتوس» (۵۴۰-۵۸۰) فیلسوف یونانی آسیای صغیر، بنیان‌گذار شیوه تفکر دیالکتیکی.

۴- «کن - سونگ لانگ» (۳۲۰-۲۶۰) فیلسوف چینی، یکی از بنیانگذاران شیوه تفکر دیالکتیکی در این کشور.

۵- «تای چن» (۱۷۷۷-۱۷۲۹) فیلسوف بزرگ چینی، طرفدار تفکر دیالکتیکی، در نهایت به ماتریالیسم بسیار نزدیک شد.

۶- «باروش اسپینوزا» فیلسوف هلندی، به اتفاق «رن دکارتس» فیلسوف فرانسوی پایه فلسفه طبیعی مدرن را گذاشتند. او همچنین از بنیان‌گذاران علوم سیاسی مدرن بود و به عنوان یکی از بزرگترین متفکرین دنیا و همدیف ارسطو و هگل بشمار می‌آید.

۷- «ژاکوبین‌ها» طرفداران حزب خرده‌بورژوازی رادیکال در طول انقلاب فرانسه، تحت رهبری دانتون و روبسیر دورانی از رادیکالیسم را سیری کردند. با روی کار آمدن ناپلئون در ژوئیه ۱۷۹۴ قدرت سیاسی از آنان گرفته شد.

و فهمیدن دیالکتیک واقعیت ضروری است. ۶) این چنین متدولوژی تفکر علمی و مؤثر - تفکری که از طریق قدم‌های تقریب متوالی در جهت درک کل واقعیت پیشرفت می‌کند - در قیاس با روش صرف - تخیلی دانش و معرفت غیر پیوسته و مجزا متکی بر آزمایش و تجارب ناکامل و منطق صوری، قدمی عظیم به پیش بود.

ناگفته نماند که دیالکتیک به هیچ وجه تجارب ناکامل و منطق صوری را نفی نمی‌کند. دیالکتیک آنان را مورد استفاده قرار می‌دهد. اما، در عین حال محدودیت آنان را مورد توجه قرار می‌دهد. در نتیجه راه را برای پیشرفت معرفت و دانش در زمینه تاریخ و اقتصاد هموار می‌کند. همانگونه که مارکسیسم چنین کرد. هدف دیالکتیک در نظر گرفتن جامعه در کلیت آن، و به تدریج گسترش آن به کلیه علوم با توجه به نقش مرکزی انسان، است.

افکار هگل تحت تأثیر تجارب انقلاب فرانسه قرار گرفت (هگل در جوانی متعلق به گروه انقلابی پیشا-ژاکوبین‌ها^(۷) بود). افکار وی در چند بخش «جهش کیفی» کرد، بخصوص در مورد نقش کلیدی کار اجتماعی در تاریخ بشریت. اما، پیروزی ضد انقلاب سیاسی در فرانسه و اروپا و ماهیت نارسیده و تکامل نیافته جامعه بورژوازی و محدودیت‌های مبارزه طبقه کارگر در دو دهه نخست قرن نوزدهم، به نوبه خود تأثیرات خود را در افکار هگل باقی گذاشت. بنابراین عقاید هگل دارای نواقص و عیوب زیر است:

الف) برای او دیالکتیک اساساً در محدوده یک ایده متصور می‌شد؛ و حرکت تفکر و عقاید بر حرکت واقعیت مادی ارجحیت داشت. در واقع هگل غالباً واقعیت و ایده را یکی می‌پنداشت. در تحلیل نهایی او دیالکتیک تاریخ را به دیالکتیک «ایده مطلق» تقلیل می‌داد. برای او تحقق آزادی و به آخر رسیدن تاریخ مترادف یکدیگر بودند. او معتقد بود که: «برده‌ای که نفس او آزاد است از ارباب خود آزادتر است». یعنی برنامه‌رهای بشریت، که در سر لوحه کل مبارزه بورژوازی انقلابی در آن دوره بوده، بیش از هر چیز به مفهوم آزادی نفس و روح بود.

ب) آنچه به مثابه فلسفه تاریخ از چنین مفهوم ایده‌آلیستی از دیالکتیک ظاهر گشت، مهر یک کیفیت بسیار انتزاعی و متافیزیکی را بر پیشانی داشت. در دیالکتیک هگل نقش زن و مرد خاص، آنان که زندگی و کار می‌کنند، آنان که زجر می‌کشند و استثمار می‌شوند، آنان که نقش کلیدی در تاریخ ایفا کرده و در مرکز جنبش‌های بخش قرار دارند، کاملاً حذف شده است. هگل اغلب نقش عمده محرکه تاریخ را بر عهده «موجودات ماوراء طبیعی»، یعنی ایده، ایدئولوژی که شامل مذهب نیز

جایگاه مارکسیسم در تاریخ^(۱)

ارنست مندل

استحاله فلسفه کلاسیک آلمانی

سهام عمده فلسفه آلمانی به مارکسیسم، تئوری دیالکتیک هگل^(۲) بود. دیالکتیکی که مارکس پس از استحاله آن، یعنی «قرار دادن آن بر روی پاهایش»، بخش عمده آن را پذیرفت.

منشاء دیالکتیک سابقه طولانی و تاریخی دارد. دیالکتیک در ابتدا در آثار فیلسوف یونانی هراکلیتوس^(۳) مشاهده شد (ایده‌هایی نظیر اینکه «هر چیز متغیر است» یا «هر چیز حرکت می‌کند»). همچنین در آثار متفکرین چینی مانند کن-سونگ لانگ^(۴) و تای چن^(۵) نهایتاً علایم تکامل یافته آن در آثار فیلسوف هلندی، اسپینوزا^(۶) ظاهر گردید. اما، فلسفه کلاسیک آلمانی، در رأس آن فلسفه هگل، تئوری دیالکتیک را به والاترین سطح آن ارتقاء داد. پیشرفت اساسی تفکر دیالکتیکی به قرار زیر است: ۱) شناخت و درک واقعیت به مثابه یک پدیده در حال تغییر و تحول مداوم. واقعیت نه به مفهوم جمع جبری عوامل متفاوت بلکه ترکیبی از روندهای آن. ۲) شناخت و درک واقعیت به مثابه یک مجموعه در حرکت. واقعیتی که هیچ جزء و بخش آن به تنهایی قابل درک و فهم نیست. واقعیتی که باید اجزا آن را توسط رابطه درونی و تأثیرگذاری آنان بر یکدیگر شناخت.

۲) شناخت و درک واقعیت به مثابه یک مجموعه در حرکت. واقعیتی که هیچ جزء و بخش آن به تنهایی قابل درک و فهم نیست. واقعیتی که باید اجزا آن را توسط رابطه درونی و تأثیرگذاری آنان بر یکدیگر شناخت.

۳) شناخت و درک حرکت، توسط تضادهای درونی این مجموعه.

۴) شناخت و درک معرفت و دانش برای دریافتن فهم واقعیت با استفاده از تفکر (و فعالیت انسان). یعنی شناخت و درک معرفت به مثابه وسیله‌ای برای تشخیص رابطه بین عینیت و ذهنیت. همزمان با درک واقعیت توسط انسان، ذهنیت گرایش به استحاله آن واقعیت پیدا می‌کند. اما، انسان خود در راه کوشش برای تحقق و درک و استحاله واقعیت، تغییر و استحاله می‌یابد.

۵) درک و شناخت معرفت و دانش به مثابه بخش لاینفک قوانین تکامل. قوانین تکامل پروسه‌هایی که دریافت و جذب می‌شوند. دیالکتیک تفکر می‌باید با دیالکتیک واقعیت وفق یابد. چنین امری برای درک

است تصاعدی در راه آزادی و ایجاد شرایط مادی برای بهتر زیستن و از زندگی لذت بردن. برخورداری از لذایذ معنوی، زیبایی‌شناسی و غیره در این محتوا جای دارد. اما پیش شرط تحقق آن لذایذ، ارضا نیازهای اولیه‌ای مانند خوراک، مسکن، بهداشت، آموزش، روابط جنسی و دسترسی مادی به فرهنگ و غیره را طلب می‌کند. مسئله این است که انسان‌ها باید از قید و بند نیروهای طبیعی آزاد گردند. مسئله این است که انسان‌ها باید از هر گونه قید و بندی که سایر افراد بر آنان تحمیل می‌کنند، آزاد گردند.

آزادی معنوی برده‌ها، احتمالاً، برای ادامه حیات آنان ضروری بود. اما مبارزه در راستای آزادی مادی، یعنی براندازی برده‌داری به مثابه یک نهاد اجتماعی و مجموعه ساختار اجتماعی‌ای که آن را مستحکم می‌کند، در دراز مدت حتی مهم‌تر از آزادی معنوی است. بهر رو تاریخ، جنبش واقعی برده‌ها را برای رهایی مادی خودشان فراهم آورد. آنچه مارکس و انگلس در جوانی در سر لوحه کار خود قرار دادند و تا آخر عمر بدان وفادار بودند، مبارزه‌ای بود علیه کلیه نهادها و شرایطی که منجر به استثمار، بدبختی، ستم، از خود بیگانگی و آنچه در مقابل قابلیت بالقوه انسان قرار گرفته بود. چنین برخوردی یک برش رادیکال و بنیادین از هر گونه دیالکتیک اعتداری بود.

پیوند دیالکتیک ماتریالیستی با اکتشافات اصلی تاریخ نویسی جامعه‌شناسی فرانسوی و ترکیب آن با اقتصاد سیاسی انگلیسی - مرکزیت کار اجتماعی در تاریخ بشریت - مارکس و انگلس را قادر ساخت تا کار تئوریک خود را در مورد تکامل اجتماعی بشریت تدقیق کنند. بدین ترتیب تئوری ماتریالیستی تاریخ و یا "تعبیر ماتریالیستی تاریخ" پدیدار گشت.

(ادامه دارد)

ترجمه و تلخیص: م. سهرابی



۸- «لودویک فوئرباخ» (۱۸۷۲-۱۸۰۳) نماینده اصلی هگلی‌های چپ، از طریق انتقاد به مذهب به ماتریالیسم روی آورد.

عده پیوست و نقد بیرحمانه آنان را علیه فلسفه، تاریخ و اقتصاد سیاسی دنبال کرد.

مارکس و انگلس به اصلاح ضعف دیالکتیک هگل مبادرت کردند - آن را - "بر روی پایه‌هایش قرار دادند". آنها، دیالکتیک ایده‌آلیستی را به دیالکتیک ماتریالیستی استحاله دادند. نکات اساسی آن از قرار زیرند:

الف) واقعیت مادی (واقعیت و اجتماع) مستقل از امیال و آرزوها، شور و شوق و عقاید تعبیرگران آن واقعیت، وجود دارد. واقعیت مادی، یک واقعیت عینی است که اندیشه و ذهن انسان جویای توضیح و تفسیر آنست. طبیعتاً پروسه شناخت و کسب و جذب معرفت و دانش (در نتیجه، علوم که شامل علوم اجتماعی نیز می‌شود)، خود پروسه‌هایی عینی هستند، یعنی می‌توانند مورد آزمایش علمی انتقادآمیز قرار گیرند.

ب) اندیشه و تفکر هرگز بطور مطلق منطبق با واقعیت عینی نیست. زیرا که واقعیت عینی مدام در حال استحاله و تغییر و تحول است و عموماً از لحاظ زمانی بر پیشرفت اندیشه مقدم است. اما این دو همواره در حال نزدیکی و نزدیک‌تر شدن به یکدیگر هستند. در نتیجه عقلایی است. اندیشه و علم می‌توانند پیشرفت کنند (البته نه الزاماً بطور دائمی و خطی) و صحت و سقم آنان را می‌توان بطور مشخص و عملی در تاریخ بشریت نشان داد. یعنی ملاک نهایی صحت اندیشه و علم، عمل است. اندیشه تا آنجایی مؤثر (علمی) است که صرفاً محدود به توضیح آنچه موجود است، نباشد.

اندیشه باید در عین حال، آنچه را نیز که هنوز موجود نیست و تحقق نیافته پیش‌گویی کند. و با استفاده از آن پروسه واقعی را به مثابه یک کلیت، تعبیر کند. نهایتاً، در این محتوا، واقعیت را با یک هدف از قبل برنامه‌ریزی شده، تغییر و استحاله دهد. در تحلیل نهایی، معرفت و دانش ابزاری برای حیات بشریت، وسیله‌ای است که انسان موقعیت و مکان خود را در طبیعت تغییر داده و شرایط را برای زندگی بهتر می‌کند.

ج) دیالکتیک تاریخ، دیالکتیک انسان‌ها واقعی و مشخص است. و نه دیالکتیک "انسان به مفهوم عمومی و کلی" و یا "انسان به مثابه یک موجود معنوی". انسان‌های واقعی و مشخص، از لحاظ اجتماعی و تاریخی، موجودات ویژه‌ای هستند. یعنی وجود آنان توسط شرایط ویژه اجتماعی که در آن زیست می‌کنند، تعیین می‌گردد. شرایطی که در هر مقطع تاریخی مشخص در تغییر و تحول است.

د) جنبش‌های بخش واقعی، در طی تاریخ، با جهش‌ها به جلو و عقب‌گردهای بسیار شدید، بطور افزاینده تکامل می‌یابد. جنبش‌های بخش نه یک حرکت ماوراء طبیعی و نه صرفاً یک پیشرفت تصاعدی در راه آزادی معنوی است، که حرکتی

سازماندهی زندگی مادی و دولت. این قبیل بینش‌ها فلسفه آلمانی را به مرز تحلیل‌های مادی واقع‌گرای بسیاری از پدیده‌های تاریخی، نزدیک کرد.

ج) فلسفه ایده‌آلیستی از تاریخ متکی بر مفهوم ایده‌آلیستی از دیالکتیک، نتایج خود را نیز داشت: برخورد اعتداری به واقعیت‌های اجتماعی، بالاخص دولت (دولت پروس). فرمول معروف هگل مبتنی بر "هر آنچه واقعی است عقلایی است، و هر آنچه عقلایی است واقعی است"، البته خود بخودی اعتداری نیست. به شرط آنکه از فعل "بودن" برداشتی دیالکتیکی کرد. یعنی، آن را به مفهوم "شدن، استحاله، رشد و نمو کردن، سپس رکود و افول و از بین رفتن"، ارزیابی کرد. از یک طرف واژه فوق می‌تواند چنین مفهوم داشته باشد: "هر آنچه واقعی است زنده است تا مادامیکه این واقعیت منطبق با ضرورت باشد، و در این رابطه عقلایی است. همانطور که این عامل عقلایی فروکش و از هم پاشیده شود، و همانطور که تضادهای درونی آن حاد گردند و هر چه بیشتر انفجاری گردد، آن عامل واقعیت هر چه بیشتر "غیر واقعی" می‌شود. آغاز به فروپاشی می‌کند و از بین می‌رود و راه را برای واقعیتی نوین و عقلایی‌تر هموار می‌کند. از طرف دیگر همان واژه می‌تواند این چنین تعبیر شود: "هر آنچه عقلایی است بیشتر و بیشتر واقعی می‌شود و بتدریج در کلیت خود تحقق می‌یابد. حتی اگر هنوز تحقق یافته نباشد و در بطن پیدایش خود بوده و حالتی بالقوه داشته باشد".

می‌توان مشاهده کرد که یک فرمول بالقوه انقلابی می‌تواند به شکلی محافظه‌کارانه تعبیر گردد. سپس این فرمول چنین می‌شود: "هر آنچه واقعی است عقلایی است (در غیر این صورت وجود نمی‌داشت)، یعنی ضروری است. بنابراین نمی‌باید بدان تردید کرد و آن را مورد اعتراض قرار داد. تمام آنچه عقلایی و ضروری است به نقد تحقق یافته است. آنچه تحقق نیافته است، نه عقلایی و نه ضروری، و گر نه تاکنون به نقد تحقق یافته بود".

در واقع، هر دوی این تعبیرات که در موازات یکدیگر قرار دارند در افکار خود هگل وجود داشتند. اولی در آثار جوانی وی منعکس شد و غالب بود، دومی در آثار سنین بالایی او. این دو نظر دو مکتب مختلف را آفریدند و دو خط فکری را بنا نهادند. "طرفداران هگل مسن"، از پرچم‌داران نظر دوم بودند. آنان طرفدار سلطنت پروس، مذهب و دولت شدند. به اعتقاد آنان دولت بازتاب‌کننده "فضیلت" و "منافع جمعی" بود و در مقابل "جامعه مدنی" قرار می‌گرفت، و در جامعه مدنی خود-پسندی اجتماعی و اقتصادی غالب بود. "طرفداران هگل جوان"، از پرچم‌داران نظر اول بودند. در میان آنان فلاسفه رادیکال، انقلابی، ضد‌مذهب، ضد رژیم (بخصوص فوئرباخ^(۸)) جای گرفتند. مارکس در جوانی به این

ملاحظه‌ای بر سناریو نویسی

آوتیس

"این هستی اجتماعی است که شعور اجتماعی را تعیین میکند."

مارکس

در شماره اخیر انترناسیونال بحثی از رفیق حکمت در مورد چشم‌اندازها و روند اوضاع سیاسی در ایران چاپ شده بود. از آنجا که رفیق، معیار جدیت هر جریان سیاسی را در برسمیت شناختن این خطر، یعنی احتمال وقوع سناریو سیاه قرار داده است، لازم دیدم که برای اثبات شوخیت جریانات سیاسی چند کلامی در این رابطه بنویسم.

هر دورانی از رشد مبارزه طبقاتی، شعور دوران خود را در مبارزات تئوریک - سیاسی گرایش‌ها خود-ویژه آن دوره بازتاب می‌کند. این مبارزات در سطح تئوریک علیرغم استفاده از زبان‌های ویژه "زرگری" از منطقی ساده تبعیت میکنند. مسئله بنیادی مبارزات تئوریک و معیار صحت و یا سقم دعوی، بهیچ‌رو نه در ذکاوت و نه در موقعیت ویژه سازمانی کسی نهفته است. لذا هدف اولیه هر بحثی شاید سعی در رمزبایی و یا اگر بتوانیم از این واژه استفاده کنیم، ترجمه به زبانی قابل فهم^(۱) برای کسان معینی است.

رفیق حکمت، تحلیل خویش را بر چند مبنای ساده استوار میکند:

۱- دو نیروی اصلی معارض در دوران کنونی عبارتند از: نیروهای گریز از مدیت و نیروهای حفظ شالوده مدنی جامعه. که در این مورد نیز افتخاراً طبقه کارگر در زمره دسته دوم قرار گرفته است، با این تعارف که شاید اصلی‌ترین نیروی آنهم باشد.

۲- تحول سیاسی بعدی در ایران انتقالی از یک دولت به دولت دیگری است. کودتا و جنگ و قیام و غیره در واقع تسمه نقاله و مجرای این انتقال می‌باشند.

۳- نحوه اضمحلال جمهوری اسلامی با سلطنت فرق میکند. دومی ذوب شد؛ ولی تخریب اولی از درون شرایط بیشکلی قدرت خواهد گذشت، که منجر به پیدایش طیفی از دستجات و جریانات مسلح خواهد گشت.

۴- با توجه به اوضاع جهانی و تعدد مراکز قدرت و... و با توجه به اینکه واریانت مقبول و قدرقدرتی برای سرمایه‌داری نیز موجود نیست، امکان تشتت و هرج و مرج امکانی است واقعی.

۵- عنصر استیصال در جامعه مشخصه اصلی سناریو سیاه است.

پیش در آمد

"تاریخ جوامع تاکنون تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است." اذعان به این امر با درک آن دو تاست. اولین موضوعی را که باید روشن کرد، اینست: جامعه مدنی، و شیرازه جامعه چیست؟ رفیق با خلط بین مفهومی گنگ همچون مدیت با شیرازه جامعه، بواقع به درک ناقصی در مورد اساس جامعه میرسد.

در این درک گنگ گویا شیرازه جامعه باید حفظ گردد تا حتی مبارزه انقلابی هم با شیوه ای متمدنانه پیش رود. ما تا کنون مینداشتیم که جامعه مدنی و یا شیرازه جامعه در سرمایه داری مبتنی است بر روابط اجتماعی معینی از تولید^(۲). بعبارت دیگر، آنچه که جوامع تاکنونی بر آن استوارند، چیزی نیست بجز روابط بین طبقات. این موضوع ما را به پرسشی دیگر (بظاهر بیربط!) رهنمون میشود:

آیا سرمایه‌داری بی بحران میتواند وجود داشته باشد؟ بحران یکی از الزامات گردش سرمایه است. هرچند، در مکتب سیاست، بویژه در کشور ما بحران بمثابة ژوکر ورق بازی استفاده میشود؛ اما باید به هر واژه‌ای معنای واقعی را داد. بحران اقتصادی در اساس، چیزی نیست مگر وقفه در بازتولید. و این وقفه در بازتولید نتیجه‌ایست از عملکرد همان روابط بظاهر "معصومانه" استثماری. لحظه‌ایست و دقیقه‌ای از همان روند کارکرد سرمایه! بحران بیماری‌ای نیست که بر روند عادی اوضاع عارض میشود، بلکه شکلی است از وجود سرمایه^(۳). اما

هستند بسیاری از اساتید اقتصاد متعارف که به ساده‌انگاری از این امر تعجب میکنند که چرا سرمایه‌داران با دانستن اینکه فعالیت تشدید یافته‌شان در اوج رونق منجر به بحران و کساد خواهد گشت، باز هم این کار را میکنند؟ تعجب اینان بر درکی خردگرایانه از سرمایه‌داری استوار است^(۴). نظری که درکی از مبانی عملکرد سرمایه ندارد. حتی در اقتصاد متمرکز دولتی نیز آنچه مبانی عمل سرمایه است: عنصر رقابت و عنصر انفراد است. اما آنچه که باصطلاح بحران سیاسی نامیده میشود؛ وقفه در تولید و بازتولید زندگی واقعی است. زندگی واقعی که شامل سطوح متعددی از جامعه سیاسی، ایدئولوژی و الخ است. واکنش جامعه نسبت به این لحظات وقفه، واکنشی است مبتنی بر انکشاف مبارزه طبقاتی.

شاید پرسش بعدی بتواند این موضوع را روشن تر کند: آیا فاشیسم عنصر براندازی شیرازه جامعه است یا عامل احیا آن؟ تمام دستگاه ایدئولوژیک سرمایه همواره بر این پافشاری میکند که گویا فاشیسم نتیجه عمل مشتی دیوانه و سادیست بود. عده‌ای که ذاتاً مردم آزار و شرور بودند، عده‌ای مخرب. اصرار سرمایه‌داری در اشاعه این "آگاهی

کاذب" قابل درک است. ولی هیچ حکمتی در پافشاری رفیق نمیتوان یافت. سرمایه‌داری همواره ملجا و مفر خود را در برابر جنبش انقلابی، در برابر خطر نساودی؛ در دو نهایت فاشیسم یا سوسیال-دمکراسی می‌یابد. بقول خود رفیق حکمت جامعه دارالمجانین نیست. منطقی دارد و قانونمندی‌ای. و اگر زمانی هم میرزا قشمشمی در نقش ناجی ملت ظاهر گردد، نه بدلیل اراده او که بدلیل توازن قواست.

رفیق بدنال طرح دراماتیکی از وقایع ژورنالیستی، میکشد، این اوضاع را به عملکرد نیروهای کور جامعه نسبت دهد. بگذریم که همان نیروهای کور هم بدنال تحقق هدف مشخصی هستند. در وقایع یوگوسلاوی یا افغانستان همانی را می‌بیند که در رواندا یا ژنیر. در مکزیک همانی را که در الجزایر! و عاقبت چگونه ما قبول نداریم که "هنر نزد ایرانیان است و بس" محکوم به همان سرنوشتیم. باید گفت، تصویر انسان آواره شما محصول همان مدیت است در شکل تعالی یافته دوران تئولیرالیسم. انسان در حال تلاشی یوگوسلاوی محصول دهه‌ها سلب اراده توده‌ای است و محصول ساده مداخله سرمایه. علت و معلول زایش طبقاتی است که انباشت اولیه را باید در دوران سرمایه‌داری پسین بانجام رسانند. همان مزدورانی که در روسیه یا چین مشغول بریدن گلوی همدیگرند، مدافعین حفظ یا احیای جامعه مدنی

۱- همواره چیزی که میتواند، موضع اجتماعی را مشخص کند، همان درک از مخاطبی است که گوینده دارد. درست است که جامعه از زبان مشابهی (دستکم در حیطه‌هایی) استفاده میکند؛ اما بار ایدئولوژیک بیانه‌ها متفاوت است. مثلاً برای کمونیستها کلمه اعتقاد نه امری مقدس و یا غیر بلکه در معنای متقاعد ساختن توده هاست؛ و یا توانایی رسوخ در جماعت معینی. «مخاطب» یعنی «موقعیت اجتماعی».

۲- رابطه بین نیروهای مولده و روابط تولید همیشه یکی از مبانی حفظ جامعه بوده است. در هر انقلابی اجتماعی سخن بر سر دگرگونی روابط است و نه ناپودی بنیان‌های نیروهای مولد. بدیگر سخن، اگر هم در روند انقلاب، حتی شیشه باتکها شکسته شود^(۵)، بدلیل حفظ ثروت‌ها و یا... نمیتوان انقلاب را جلو گرفت. انقلاب نه از اختیار، که از ناگزیری اختیار میشود.

۳- تمام مکاتب توجیه‌گر سرمایه، بحران را ناشی از کارکرد عوامل خارجی (بیرون‌زا) می‌انگارند، در صورتیکه بحران خصلتی (درون‌زا) دارد!

۴- عقلانیت هم بنوبه خود قربانیان معصومش را دارد. توهم یافتن راهی برای جامعه بیراهه، مثل تلاش در یافتن راهی برای تربیع دایره است.

نقاله و مجرای انتقال قدرتی و اوضاع متعارفی به قدرتی و اوضاع متعارفی دیگر میباشد. گمان میکنم با احتساب نیروهایی که برشمرده شده، و با احتساب همان مواردی که مبنای اتخاذ این موضع گشته است، بتوانم بجزایر بند ۶ را نیز به آنها اضافه کنیم:

۶- بهر دلیلی (چه بدلیل ناسازمان یافتگی، یا ناآمادگی و...)، طبقه کارگر در موضع تسخیر قدرت قرار ندارد. بعبارت دیگر، اگر پرولتاریا (و نه حزب کمونیست!) بخواهد دست‌اندازی‌ای به قدرت سیاسی بکند، با شکست مواجه خواهد شد. چه از نظر امکان مداخله نظامی و یا هر احتمال دیگری.^(۹) لذا امکان مداخله طبقه کارگر در آینده بعلت سازمان-ناپاافتگی، محدود به نقش اپوزیسیونی خواهد بود که بنا بر روندی که پیش برود؛ در بهترین حالت نیرویی است که توانسته باشد برخی خواسته‌های معینی را تحمیل کرده باشد. مثلا برخی خواسته‌های مندرج در برنامه مطالباتی ح.ک.گ.ا. را.^(۱۰)

لذا با در نظر گرفتن همین "اصل موضوعه" است که رفیق فرض میکند که جامعه از درون فازی از بیشکلی قدرت خواهد گذشت. هیچ صحبتی از قدرت دوگانه نیست. تنها بیشکلی آن قدرت مطرح است. محصولی از مبارزات توده‌ای نیست، بلکه مقطعی از ناتوانی و استیصال است. نتیجه فروپاشی قدری و تحول قدرت سیاسی است تحت تاثیر عوامل غیردرونی، و نه در ادامه و نتیجه مبارزات توده‌ای.

۵- جناب موسوی تصمص گرفته است که بین نظام چند حزبی و تک حزبی، نظام بی‌حزبی از همه اصلح‌تر است.

۶- در هر مبارزه‌ای لحظاتی پیش می‌آید که ادامه و سرنوشت محتمل آن به شیوه برخورد در همان لحظه بستگی دارد. اگر به خود مبارزه نیز به‌شابه لحظه‌هایی از عمل متقابل نگریسته شود، این در هر دو معیار معنا می‌یابد. شناخت این لحظه بحران و این بزنگاه، جوهر تفاوت رهبری با نیروی خودجوش حرکت است.

۷- از نقطه نظر فقدان قدرت هژمونیک و...

۸- هر چند هنوز رفیق حکمت نتیجه مشخّی برنگرفته است، اما منظور ما مبنای پایه‌ای است که خواه ناخواه به چنان شیوه عمل و برخوردی منجر خواهد شد.

۹- این نگرش تفاوت چندانی با نظرات رایج رفرمیستی در جنبش ندارد. رفیق آهنگر از راه کارگر نیز تنها موضع و نقشی را که برای طبقه کارگر قائل است، نقش اپوزیسیون است.

۱۰- واقع بینی سیاسی، در این مورد به حد اعلای خود میرسد. برنامه حزبی ایشان نیز بجز بخش مانیفست، تنها معطوف به مطالباتی است که گویا نه قدرت و اعمال قدرت توده‌ای بلکه نیروی حاکمی باید بپذیرد!

بگمان من کاملاً ارزیابی شما خطاست. دوران کنونی، دورانی است که اگر نه هنوز سرمایه‌داری را در تمامیتش بریز سوال برده باشد، دستکم ناتوانی آنرا اثبات کرده است. آنچه که میدان و فضای "چند راهه" سیاسی این دوران را تعیین میکند؛ همانا وقفه و سکتای است در تعادلی که تاکنون بوده است. کمینه اینست که در عرصه تاریخی این گام اول طرح جهانی احتضار سرمایه‌داری است. گامی است که دیگر بار دوران جنگها، جنگهای داخلی، انقلاب‌ها و ضد انقلاب‌ها را می‌گشاید.

میزان جدیت، و نه تنها جدیت، که علت وجود حزب کمونیستی در این دوره در درک ماهیت و درک اقدامی همسنگ همین دوران نهفته است. وگرنه تاریخ کم ندیده است، جریاناتی را که بعلت عدم درک لحظه بحرانی^(۶) به صفوف عقب جبهه رانده شده‌اند.

خصلت ذاتی تمام حرکات و اعتراضات توده‌ای در دوران اخیر را ماهیت ضد سرمایه تشکیل میدهد. و اگر در خرابیهای امروز شما عملکرد نیروهای هرز و کور را می‌بینید؛ ما نتیجه و ثمره ادامه وجود نظامی را می‌بینیم که بنقد هرگونه علت وجودیش را از دست داده است! داستان بحران سیاسی و اقتصادی (عمیق یا غیر عمیق و...) تنها داستان ایران نیست؛ تنها ماجرای یک جغرافیای معین نیست. تنها در محدوده "ملت - دولت معینی خلاصه نمی‌شود. مسئله‌ای است بغایت تعمیم‌یافته و جهانی! خانم سوزان جرج در "لوموند دیپلماتیک" یکی دو ماه پیش، هشدار دوران آشوب، هشدار دورانی از

هرج و مرج را که محصول همین آزادی عمل افسار گسیخته سرمایه‌ها و بحران وامها و الخ، است، را میدهد. آنچه را که محصول همین عملکرد آزاد (یا بعبارت دیگر، قانون جنگلی قویتر اصلح‌تر است) مناسبات جامعه مدنی. شاید هشدار اقتصاد دان فرهیخته‌ای مثل ایشان را بتوان به‌شابه هشدار بر نیروهای حافظ نظم سرمایه بتوان درک کرد. اما هشدار شما به کدام نیروهاست؟! نیروهای حافظ این جامعه یا نیروهای براندازی آن؟

هنوز تاحدودی باید به بررسی این ملاحظات عمومی ادامه داد. موضع رفیق حکمت در برخورد به تحولات در جامعه سیاسی از هر کجا که نشات گرفته باشد؛ بهر دلیلی که توجیه شده باشد، چیزی نیست بجز درک پراگماتیک و سوسیال-دمکراتیک از انقلاب و روند انقلاب. هر چند بگمان رفیق این وضع برای اولین بار در تاریخ رخ میدهد. تنها باید ایشان را به اوضاع عمومی سیاسی پیش از جنگ اول و حتی دوم جهانی رجوع داد^(۷). و مباحثات رفیق نیز نه برای اولین بار در تاریخ و یحتمل نه برای آخرین بار در تاریخ تکرار میشود. مباحثات پلخائف، کاتوتسکی و بعدترها تمام جنبش سوسیال رفرمیسم^(۸)، بر همین مبنی انجام گرفته است. رفیق مینویسد: "کودتا، جنگ، قیام و غیره تسمه

مورد علاقه شما هستند. این همانا واکنش "مدنیت" است در برابر احتضار سرمایه‌داری. واکنشی بروایت وطنی. ادامه منطقی زیبایی خیابان شانزده‌لیزه است و روایت بومی دختران زیبای فرانسوی. ادامه منطقی همین مدنیت است که در برزخ سازمانهای دفاع از بقالان، بچه‌های ولگرد خیابان را مثل سگ بکشند. قیمت قهوه در بازارهای کالاست که تداوم کشتار رواندایی‌ها و... را باعث میشود.

اومانیسیم خرده‌بورژوازی و بورژوازی "مختصری" با رادیکالیسم پرولتری تفاوت دارد. اولی خیره در چشمان احتضار رویای بازگشت و آرامش را می‌بیند، دومی به همان اوضاع به شکل شرایط داده‌شده‌ای برای پیشبرد دگرگونی بنیادی جامعه می‌نگرد. شاید چندان توافقی نداشته باشیم که ما دوران را بصورت دوران جنگها و انقلابات، دوران جنگهای داخلی و ضد انقلابها تعریف میکنیم. دورانی که هر گام سرمایه برای حفظ موجودیتش است و بس. در چنین دورانی نمیتوان امیدی به نیروهایی بست که از ادامه حیاتشان این اوضاع دوام می‌یابد.

به بیانی دیگر، تفاوت بین دمکراسی با نادمکراسی، تفاوتی است موهوم. آنچه که دمکراسی در جامعه بورژوازی است، چیزی نیست بجز دیکتاتوری، یا حاکمیت بورژوازی. فرم و شکل ویژه آن اما در هر جایی متفاوت است. در کشوری که پول خرد لازم برای این ولخرجی‌ها را دارد، مثل کشورهای اروپایی و... شکل همین دمکراسی با مدل اوگانداییش متفاوت است^(۵). اما در ماهیت همان است که هست.

کاملاً برعکس رفیق، من بر این باورم که نیرویی که در نابودی شالوده جامعه (جامعه مدنی) ذینفع است؛ همانا انقلاب پرولتری است. اینکه این امر را شیوه دار و آگاهانه انجام دهد، یا نه، بحثی است دیگر. اما در اینکه هدفش، هدف انقلاب پرولتری در هم ریزی مناسبات اجتماعی معینی است، و بالضروره ساختن مناسباتی دیگر بر مبنای اجتماعی انسانی یا انسانیت اجتماعی، آنهم نه در قاموس یک کشور که در تمام جهان هیچ جای تردیدی نمیتواند باشد. این انقلاب در نابودی تمام دستگاههای قضایی، اداری، ارتشی، و... همراه با دگرگونی بنیادی دستگاههای آموزشی و ایدئولوژیک و... و ساختن نظامی بر مبنای حاکمیت اراده توده‌ای خلاصه میشود.

انقلاب تنها جایجایی دولت‌ها نیست، حتی اگر دولت جایگزین قرار باشد، دولتی جامعه‌دوست و خیر و کذا باشد. جستجوی فصل مشترکی در جامعه به‌شابه اشتراک منافع، گام اول سازش با بورژوازی است و نه چیز دیگر! هیچگونه اشتراک منافی بین سرمایه (که فراموش نشود نظام حاکم است) و پرولتاریا وجود ندارد.

ایضا، در مورد ماهیت دوران تاریخی حاضر نیز

بنوعی دیگر بررسی کنیم: روند دگرگونی، همانگونه که ماهیت اوضاع کنونی، نه ناشی از فروپاشی خودبخودی و نه ناشی از اضمحلال اتوماتیک اقتصادی و یا سیاسی نیست. اوضاع کنونی و واکنش دولت ناشی از ناپایداری اوضاع سیاسی و ناشی از گسترش اعتراض توده‌ای و مبارزات کارگری است. لذا در دو روند محتمل، یا هیچ بدست نخواهد آمد یا در حالت متعارفی، به خواسته‌های جزئی دست خواهیم یافت.^(۱۱)

در بیان تعدیل شده رفیق حکمت، گویا دو "واریانت" محتمل برای روند تغییر و تحول قدرت سیاسی در ایران وجود دارد: الف- روند متعارف؛ روندی است که دستجات و احزاب متمدن (آدم حسابی‌ها!) روند کنترل شده‌ای از تحولات را پیش می‌برند. روندی که متعارف است و همه حقوق همدیگر را بحساب می‌آورند؛ حتی در تیراندازی بروی همدیگر. یا دستکم یک طرف (کارگران) اینقدر متمدن هستند (کارگران) بحدی متمدن هست که این کار را می‌کند. لذا مبارزه طبقاتی را میتوان مثل دوتل نجبای دوران لوثی چندم در نظر آورد. ب- روند دیگر جایی است که مشتی دیوانه و مجنون بعزت استیصال توده‌ای به جان هم افتاده‌اند و جامعه را بتاراج می‌برند. بازهم به این موضوع بازخواهیم گشت.

احزاب و طبقات

"در هر سیر وقایع دو زنجیره حوادث وجود دارد. یکی آنچه می‌نماید، آنچه روایت میشود؛ و دیگری آنچه جریان می‌یابد، آنچه واقعیت دارد. برای شناخت حقیقت، باید از نقطه تماس این دو زنجیره شروع کنی." شریک هولمز

مگر نه اینست که برای شناخت روندها در جامعه باید از تحلیل طبقاتی و روند تحول آن شروع کرد. در عرصه سیاست نیز همچون هر جای دیگری گول ظاهر را خوردن توانایی نه چندان کم خواهد گرفت. مگر نه اینست که میباید برای شناخت احزاب و گروه‌های سیاسی از همان پایه منافع متفاوت و متضاد طبقات آغاز کرد؟ برای حیطه سیاست قلمرو و میدان قائم بالذات قائل شدن؛ کمینه تاوانش بدل به زائده طبقه حاکم شدن است. شاید بگویید که مگر در عملکرد نیروهایی مثل حزب‌الله و مجاهدین و .. در ایران، و یا مثلا نیروهای دریدر و عجیب در یوگوسلاوی و یا ایضا مشابهاشان در افغانستان منطقی طبقاتی یافت؟ آری، میتوان یافت. اگر در وجهی تاریخی جهانی بنگریم. در همان بالکان یکی از وجوه تحلیل همین است که طبقه سرمایه‌دار از هیئت مالکیت دولتی به مالکیت خصوصی در حال تغییر است. همان انباشت اولیه‌ای که در زمان دیگری به شکلی دیگر پیش میرفته‌است، خود را در

بیکر سازمانهای مافیایی و دستجات بظاهر بیربط مستیلور میسازد. و آنهم در زمانی که خود سرمایه‌داری جهانی تا خرخره در مرداب فرو رفته. و باز آنهم در زمانی که برای اجرای همین امر، باید تمام اعتراض و مقاومت توده‌ای درهم ریخته شود. و مگر نه اینست که در طول تاریخ جنگ مقدم بر صلح موتور تحول بوده‌است. بگذریم، این موضوع تنها گوشه‌ای از حقیقت را نشان میدهد. و بقطع و یقین، تحلیل باید نه تنها چرایی و چگونگی، بلکه راه برون رفت و نفی وضع موجود را نیز باید روشن سازد. راهی که دستکم با شناساندن علمی روندها و پروسه تحول آنها امکان تغییر آگاهانه را میسر میسازد. تحلیل رفیق حکمت اما، نیازی به این بررسی‌ها نمی‌بیند. برای وی از آنجا که یکبار پس‌دیرتیم که ما تنها انقلابیون هستیم، هر هوساکی‌ای در حیطه تحلیل جایز است. تحلیل وی نه تنها از سوررئالیسم پر است، بلکه با توضیحاتی که در مورد احزاب و گروه‌های سیاسی میدهد، نشان میدهد که حتی بیننده خوبی نیز نیست.

در نوشته دیگری سیر تحولات طبقاتی را تاجاییکه میشناختم ترسیم کرده‌ام. اما الان تنها به ذکر یکی دو نکته اکتفا میکنم: اولاً، بورژوازی ایران به دلایل تاریخی معینی هیچگاه بدل به طبقه‌ای موثر نگشت. برای احتراز از بدفهمی باید توضیح دهم که در راه رشد همین سرمایه‌داری در برابر دشمنی که بنقد موجود بود (طبقه کارگر و حتی کمونیسم در اشکال بدویش)، و بدلی فرم ویژه (باصطلاح جهان سومیش) در نظام جهانی راه خود را از کانال حمایت دولتی و سازش با هر چیزی که ارتجاعی بود، گشود. خصلت تکیه بر مذهب و تکیه بر دستگاه دولتی متمرکز و توتالیتار و اتکا به هر نوع بقایای استبداد آسیایی و تکیه همواره بر حفظ و نه تغییر رادیکال که مستلزم مداخله توده‌ای بود؛ انگ خود را بر جامعه سیاسی زده است. روابط سرمایه‌دارانه در وسعت اجتماعیش، بهنجار و نهادی نگشته است.^(۱۲) از اینرو، همان طبقه‌ای که از سوی رفیق داخل "سفیدکارها" قرار میگیرد؛ سیاه‌بازترین نیروی جنبش خواهد بود. ثانیاً، همین بورژوازی بشدت بی بنیه و بی جریزه^(۱۳) در برابر جنبش رو به گسترش برای حفظ موجودیتش با شیطان هم حاضر به عقد قرارداد است؛ مجاهدین و یا آمریکا و ... که جای خود دارد. اما از نظر احزاب سیاسی، و فرمهای ممکن که در آینده مقدور است؛ عامل تعیین کننده میزان رشد جنبش انقلابی خواهد بود. وگرنه چرا راه دور بریم، مگر از نظر همین طبقه این دولت چه عیبی دارد؟ اما از سویی، حتی خودشان هم اینرا میدانند، برای هر تغییر و تحولی نیاز به عمل آشکار توده‌ها دارند!

دقت کنید که جمله‌ای را که گفتم از نظر تاریخی خطاست. آنچه که وجود این دولت کنونی را از نظر مقدرات سرمایه توجیه میکند، تنها پیش بردن یکی

دو اقدام و برنامه‌ریزی اقتصادی نیست. بلکه در تحلیل نهایی توانایی وی در مهار جنبش توده‌ای و حفظ تعادل معینی از سیاست و اقتصاد در فضای ملی و بین‌المللی است. از نظر سرمایه‌داری همه چیز داشت یا در نظر گرفتن محدودیت‌های خوبی پیش میرفت. تا اینکه بدون اینکه بفهمند چگونه، زهوار قضایا شروع کرد به در رفتن. داستان همیشگی سرمایه‌داری! یکهو مردم از این موضوع که قرار است ریزه ریزه قربانی شوند، آنهم نه بخاطر پول، که برای "انسانیت و اسلام و عدالت" (۱) و هر چیز دیگری که بشود گفت، خوششون نیومد. بعدش هم برای هر تعادل سیاسی و ... لازمه‌اش این است که نوعی وفاق توده‌ای باشد؛ حتی اگر از روی ترس هم که باشد! عاقبت به هر شکلی که روایت کنیم، مسئله به این شکل طرح شده است که: دیگر حنای این دولت چندان رنگی ندارد.^(۱۴) نتیجه اینکه، کمی هم کذا و کذا در کار شده است. لب کلام اینکه علیرغم تمام پروپاگاندهایش، دولت اوضاع را با تف سرپا نگهداشته است.

از همه اینها مهم‌تر از نظر آدمی که پاش روی زمین قرار دارد؛ گفتن اینکه هر اعتراضی با گلوله پاسخ داده میشود، و صدور بخشنامه‌های انتظامی و غیره، یعنی اعلان جنگ! اگر روزی هم این اپوزیسیون بی‌بته از مردم اسم میبرد، امروز باید برای آینده بهشان تکیه بکند. و از همینجاست که جمله‌ای که فوقا عرض شد، خطاست.

برای سرمایه‌داری و تتمه چشته‌خوران اجتماعیش، هر چیزی معامله‌ایست. این اصل ساده که یکی از مبانی ایدئولوژی اوست، حتی در جامعه نیز بعنوان

۱۱- هرچند با تاکید بر این موضوع که ما تمام سیمان را خواهیم کرد!

۱۲- در این صورت، شاید برای سوسیال دفرمسم، تلاش برای توسعه و گسترش روابط سرمایه‌دارانه؛ راه رشد موجهی جلوه کند. چیزی که معمولا گسترش دموکراسی و ... نامیده میشود. تنها اشکال قضیه در اینست که با ورود طبقه کارگر به عرصه سیاسی، بویژه در دورانی که سرمایه‌داری بنقد در حال احتضار است، اتخاذ این مشی و اشاعه این استراتژی خطی فقط به نقض غرض و نفی علت مبارزه خواهد انجامید. اولین قربانی چنین ادراکی خود مدرک خواهد بود.

۱۳- در مصاحبه‌ای که والا حضرت با یکی از تلویزیون‌ها کرده بود، در برابر پرسش رندانه مصاحبه‌گر که از وی پرسیده بود، تا چه حد حاضر است ثروتش را در اختیار انقلاب قرار دهد؛ پاسخ داد (البته با کمی مکث چرتکه‌ای) نصف ثروتم را.

۱۴- زمانی خمینی در یکی از مصاحبه‌هایش میگفت: اینطور نباشد که عده‌ای بگویند کذا، و عده‌ای دیگر بگویند کذا. کذا و کذا نباشد درکار!

نیست. ولی همانگونه که تاریخ بسیار بیشتر از یکبار ثابت کرده است، "اگر امری یا اقدامی در خدمت هدف مستقیمی نباشد، یا در خدمت متضادش قرار میگیرد و یا راه را برای او هموار می‌سازد." آنچه که در بادی امر، بعنوان روشی برای تغییر سبک کار آغاز شد، در پایان حزبی را باقی گذاشته است که هنوز میباید در محاسن "فعالیت مستقیمی کمونیستی" سخن راند.

بحث های سناریو علیرغم خطا بودنشان نشان از فراست و ذکاوت کسی دارد که مضمون متغیر اوضاع را میفهمد. دستکم در خود نشانی از نوعی درک سیاسی است، هر چند که سیاست انقلابی نباشد. از آنجاست که پرسش زیر را از رفیق حکمت میتوان کرد: "از طرح موضوعی که بالاچار یک ضمیمه لازم دارد تا بد تعبیر نشود، چه فایده ای میتوان گرفت؟ از بحثی که توان گامی عملی فهمید، چه سود؟"

اهل فن میدانند که در بحبوحه نبرد معمولاً زمان دوباره اندیشیدن یا تأمل نیست. و اگر حتی مبنایی برای حرکت از پیش فراهم نشده باشد، چه بسا که حتی سازمان انقلابی نیز دچار سرگشتگی بشود. اما چنین مبنایی چیست؟

و مارکس میگفت: "کمونیسم، حالتی از امور نیست که واقعیت باید در برابرش سر تسلیم فرود آورد، کمونیسم جنبشی است واقعی." در ادراک "عقل سلیم" از

جامعه، احزاب بشکل ارائه برنامه هایی معقول و یا نامعقول کارکرد دارند. لذا وقتی هم که شما برنامه حزبی ارائه میدهند (ر. به برنامه یک دنیای بهتر)؛ گویا قرار است در انتخاباتی عده ای به آن رای بدهند. این البته از درکی ناشی میشود که نمیتواند تفاوت بین فعالیت کمونیستی و وجود رسمی سیاسی را بفهمد. نه دهم برنامه شما در ارائه قواعدی خلاصه شده است که گویا تنها برای گزینش انفعالی توده ها نوشته شده است. تنها شاید یک دهم آن از شوراها ... کارگری و غیر سخنی دارد. و گمان کنم بر اساس همین درک پاسیو از

انقلاب هم هست که سناریوها را مینویسید. ما اما به توده ها نمی آموزیم، که از وقوع شرایطی همچون جنگ داخلی بترسند، ما می کوشیم به آنان راه پیروزی را بیاموزیم. ما به آنان نمیگوییم که برای پیروزی کافی است چند تا اصل قانونی تحمیل کرد. و گمان کنم بر اساس همین درک پاسیو از

باشد. تقلیل میل و مکان آنان به قدرت طلبی و یا قدرت خواهی تنها از دانی جان ناپلئون ساخته است. پس از ازدواجهای مکرر قانده اعظم، دست آخر با تعطیل پایگاه هایشان و تبدیل آنها به دفاتر ریاست جمهوری، در جهت جمع کردن عده ای تکنوکرات و بورژواهای رفیق موقعیت مناسب تری برای خودشان دست و پا کرده اند. دیپلماسی ساز و آواز هم در این بین رویهمرفته بی اثر نبود. یک تغییر کانونی در کارهایشان، و مدافع عظمت و اقتدار آبا و اجدادی. در همین مصلحت آیینی شان همین بس که از یکسو مجیز کارگران اعتصابی را میگویند، و از سوی دیگر با محافل امپریالیستی زد و بند دارند. از یکسو جزو نیروهای امنیتی حفاظتی دیکتاتوری همچون صدام هستند، و از سوی دیگر آوای آزادی سر میدهند. و اگر حرصشان را برای تسریع در روند تحول سیاسی در ایران مشاهده کنید، تماماً از وضعیت ناپایدارشان در عراق ناشی میشود. حتی زمانی که تصمیم گرفتند، انتقال جغرافیایی رهبری سیاسی شان را به فرانسه انجام دهند با عطف توجه به همین موضوع بود. بهر رو بگمان نویسنده یکی از عوامل ائتلافی قدرت در آینده خواهند بود. تنها از این نظر که حتی تغییر قدرت سیاسی در ایران از کانال جنبش توده ای خواهد گذشت. بعنوان یکی از همین نیروهای حافظ جامعه خواهند بود و نه در جهت نقض آن.

موردی را که شما فراموش میکنید، همانا بی بنیه گی و ضعف بورژوازی در ایران است. حتی برای بازگرداندن شاه سابق در سالهای ۳۲، مجبور به استفاده از نیروی شعبان بی مخی ها بودند! این بار هم حتماً در صورت رشد جنبش انقلابی همین پاندازان، خود بخوبی میدانند که جوهره شان در کجا بهمیدیگر پیوند میخورد. قطعاً همین الان مجاهدین مشغول نوعی زد و بند با سلطنت طلبان هم هستند. و این البته، فقط سناریو نیست!

این مسئله مارا به نکته دیگری می کشاند. مسئله استیصال و درماندگی. برخلاف رفیق ما بر این باوریم که "توده ها اول متاصل میشوند تا بعد شکست بخورند؛ توده ها اول شکست میخورند و بعد متاصل میشوند." لحظاتی از جنبش که نتواند به انجام رسد، مبنایی بر همین درماندگی را فراهم میکند. بهترین شاهد مثال شاید توجهی دوباره به درسهای انقلاب باشد.

سیاست عملی یا عمل سیاسی؟

شیفتگی رفیق حکمت به روشهای امپرسیونیستی تحلیلی چندان تازگی ندارد. زمانی ایشان برای آنکه ثابت کنند که فعال کمونیست باید فعال کمونیست باشد؛ خود را مجبور دانستند که بحثی متدیک در مورد سبک کار کمونیستی راه بیانازند. در اینکه نکات مثبتی در نتیجه این مباحثات پیش آمد، شکی

مبنایی مسلط است. من با رفیق موافقم که میگوید امکان هر چیزی (منظورم در حیطه واریانتهای سیاسی است) موجود است. اما در هراس وی شریک نیستم.

تاریخ بقول نویسنده ای نه روی دویا قدم زنان، بلکه روی پای چپش، آنهم لی لی کنان پیش میرود. در شرایطی قرار داریم، از نظر جهانی، که تمام نظام فقط با بخیه کاری و تلاش برای حفظ وضع موجود به هر وسیله ای رو در روی مرگ و احتضار دست میزنند، در شرایطی که طبقه کارگر، تازه دارد از سرگیجه ناشی از شکستهای دهه پیش سر بلند میکند. در چنین شرایطی قاطی کردن رنگها کمترین اشتباه است! جامعه مانیز که از رنگ طلایی قجری، آبی سلطنتی، سبز سیدی، قرمز شهیدی، سیاه حضرت عباسی و زرد توده ای دیده است تا سرخ لحظات انقلاب، نیز شاید از این اختلاط خوشش نیاید. کمینه خطرش اینست که رنگ بغل دستی شاید جیبیت رو بزنه. و اما در سناریوی سفید رفیق از همان آبی فوق الذکر پیدا میشود تا زرد و نارنجی.

از جنبه آنالیز رنگها گذشته، برای تحلیلی که از احزاب ارائه شده است؛ میباید به نکات دیگری نیز اشاره کرد. شاید عمده ترین موضوع این باشد که بورژوازی و خرده بورژوازی، به همراه (۱۵) احزاب رنگ و وا رنگشان، هیچ راه حلی برای اوضاع نمیتوانند ارائه بدهند؟ برای روشن شدن، قیاسی میکنیم: زمان مصدق، حتی همان جبهه ملی چی های بی بنیه با شماری، با چیزی جلوی می آمدند. ولی الان بجز همین موضوع بیربط دمکراسی و یا هر چیز حاشیه ای دیگر (۱۶)، چیز زیادی برای گفتن ندارند. مثلاً توجه کنید به برنامه های "شازده انزلی" و یا "قائد اعظم نینوا"، که انواع و اقسام کمیسوینها را تشکیل داده اند (۱۷)، بجز آزادی و ... چیز زیادی برای گفتن ندارند. مشخص ترین اینها را شاید مجاهدین در شعر کربلایی صفدر گفته باشند، که گویا قرار است از علی آباد تا مشهد دهها اتوبان بکشند تا کربلایی مجانا بره زیارت.

امیدوارم که منظورم را گرفته باشید. در دوره ای که سازمان ملل و بانک جهانی و گروه هفت و ... همه در خم ماجرا مانده اند، چگونه میتوان انتظار داشت که اقدامی بجز همین سیاهکاریها را بکنند. از دم همه آنها را میگویم.

چند کلامی در باره مجاهدین هم بی مناسبت نخواهد بود. در همین مورد خاص مصداق همین سیاست ماکیاویستی به بهترین وجهی دیده میشود. زمانی می شد مجاهدین را بعنوان نیرویی رادیکال خرده بورژوا ارزیابی کرد. ولی همانها هم مثل جریانات دیگر در تخمیر ارگانیکی این دوره آخرالزمان در تلاش برای یافتن راهی مکن، مذهب این دوران را باز یافتند؛ که همان مصلحت آیینی

۱۵-پرسی است وسوسه انگیز، که چرا تعداد احزاب خیلی بیشتر از تعداد طبقات است!

۱۶-البته ممکن است برا عده ای همین دمکراسی مایه ترومی باشد. اما خود عظمای قوم بخوبی میدانند که این مسئله کشکه.

۱۷-همین یکی دو روز پیش هم روایت شماره ۲ کمیسون "اصناف" را تشکیل دادند. این را میتوان بدون شرح هم رد کرد.

Selected articles of this issue:

- * The Contradictions of the Regime on Economic Planning
- * On Workers' Revolution
- * The political situation in Iran
- * On the Question of Women
- * The Crisis in Bosnia
- * The Revolutionary Art by: Trotsky
- * Critique of Workers Communist Party of Iran
- * The War in Kurdistan
- * The Trade Unions in Canada
- * News From Iran

کارگر سوسیالیست

(دفترهای کارگری سوسیالیستی)

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

زیر نظر: هیئت مسئولین

شماره ۲۹ - سال پنجم - شهریور ۱۳۷۴

اهداف عمومی ما

■ مبارزه در راستای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از طریق اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه.

■ تلاش در جهت ایجاد شوراهای شهری و روستائی و تحقق خواست کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و توزیع، ایجاد و گسترش هسته‌های کارگری سوسیالیستی و تقویت «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» برای احیای حزب پیش‌تاز انقلابی ایران. گسترش کمیته‌های مخفی عمل در واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و روستائی.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و تشکیل دولت مستقل. مبارزه برای رفع هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و مرام. دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان دموکراتیک مستکی بر ارگان‌های خود-سازماندهی زحمتکشان؛ و مبارزه برای ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل کارگری همراه با دموکراسی کارگری.

■ مبارزه در راه تشکیل «جمهوری شورائی» کارگران و دهقانان فقیر به مثابه تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.

■ تلاش در راستای احیای حزب پیش‌تاز انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و تشکیل جامعه سوسیالیستی.

■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر در سطح جهانی.

به یاد آموزگاری بزرگ،
به یاد مندل،

من سنگ قبری لازم ندارم،

اما اگر اصرار می‌کنید،

بر مزارم سنگی بنهید که

بر آن نوشته باشد:

در اینجا کسی است، که

رهنمونایی داد، و

ما به برخی از آنها عمل کردیم.

بدینسان به هر دومان ارج نهادید.

اقتباس از "برشت"

ارنست مندل درگذشت! او یکی از کهنه کارترین تروتسکیستهای معاصر بود. سابقه شناخت عمومی جنبش ما از وی به سالهای قبل از انقلاب بهمن ۵۷ برمی‌گردد. زمانیکه دوره استیلای آموزه‌هایی بود که تحت تأثیر جریانات رویونیست، و رفرمیست ملغمه‌ای بود از منطق صوری و ایده‌های جسته گریخته‌ای از علوم سیاسی و اجتماعی برورایت استالینی و مائوئی، و حتی مکتب رسمی شوروی. فراموش نکنیم که تا چه حد در زمانهای پس از انقلاب، کتابهایش در بین فعالین کارگری نفوذ یافت. تا جایی که، این جنبش تشنه که در آلمان هر ورق کاغذی را می‌قاپید؛ کتابهای وی را به عنوان متون بنیادی برای حوزه‌های کارگری می‌برد. کتاب علم اقتصادش و نظریه لنینیستی سازماندهی، و برخی دیگر از نوشته‌هایش، تأثیر زیادی در شکل دادن به ادراکات جنبش انقلابی داشت. حتی آنان که مخالفش بودند، مجبور به رسمیت شناختنش می‌شدند. برای آنانی که در جنبش ما از وی آموختند، سرمایه‌داری دیگر معمای نبود که در معامله دو جفت کفش نیز گنگ و مبهم بود. امپریالیسم دیو و دد نبود، و نه دولت مکانی غیر قابل شناخت داشت. بر خلاف کسانی که بنحوی مکتبی به اقتصاد می‌پرداختند، اقتصادی که انسانها تنها بصورت فاکتورهای عددی برایش طرح بودند، در ادامه مارکس وی نیز سرمایه را چونان رابطه‌ای اجتماعی می‌شناختند.

وی در بلژیک بدنیا آمده بود و از همان اوان جوانی در مبارزات کارگری شرکت داشت. چند باری توسط نازی‌ها دستگیر شد. پس از جنگ دوم نیز در سازماندهی انترناسیونال چهار شرکت داشت. در طول عمرش در زمانهایی از ورود به کشورهای ایالات متحده، فرانسه، آلمان، سوئیس و استرالیا منع شد. در پی‌ریزی برنامه اقتصادی کوبا وی بعنوان مشاور شرکت داشت. در اوایل دهه هفتاد جزو اولین کسانی بود که در کتابهای سرمایه‌داری پسین و "افت دوم" پیش‌بینی دقیقی از بحرانهای اقتصادی معاصر کرد.

به یاد آموزگاری بزرگ،

به یاد کسی که برخی رهنمون هایش را به کار بستیم،

بهای اشتراک:

اروپا معادل ۱۰ پوند یا سایر نقاط ۲۰ دلار

حواله بستی یا نام IRS و به نشانی بانکی

IRS, Nat West Bank, (60-17-04)

A/C:13612271

86 High Street, Potters Bar
Herts, EN6 5AA ENGLAND.

● صفحات این نشریه بر روی مبارزان سوسیالیست جنبش کارگری باز است.

● تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولین» منعکس کننده نظریات رسمی «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» است.

● هیئت مسئولین خود را در اصلاح مقالات رسیده آزاد می‌داند.

Our address:

نشانی ما:

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.